

شرح و تفسیر

(عرفانی ، فلسفی و اخلاقی)

# دعای افشاح

فقیه مبارز و معلم اخلاق آیت الله حاج شیخ عباس ایزدی



به اهتمام و تدوین  
محمد علی خزائلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایزدی، عباس، ۱۳۰۲ - ۱۳۷۱  
 شرح و تفسیر (عرفانی، فلسفی و اخلاقی) دعای افتتاح / مولف  
 عباس ایزدی؛  
 تدوین محمد علی خزانلی. - قم: مهر خوبان؛ آفتاب خوبان ۱۳۸۳  
 ۲۶۴ ص.  
 کتابنامه: ص ۲۶۴؛ همچنین به صورت زیر نویس  
 شابک: ۸-۰۰-۸۷۰۱-۹۶۴  
 ۱. دعای افتتاح ۲. دعاها الف. خزانلی،  
 محمد علی، ۱۳۴۴ تدوینگر ب. عنوان. ج. عنوان: شرح  
 دعای افتتاح  
 ۹۰۲ الف / ۲۷۰ BP

۲۹۷/۷۷۴

## شناسنامه

نام کتاب: ..... شرح دعای افتتاح  
 مؤلف: ... فقیه متألّه و معلم اخلاق آیت الله حاج شیخ عباس ایزدی رحمته  
 تدوین: ..... محمد علی خزانلی  
 چاپ: ..... اول / ۱۳۸۳  
 ناشر: ..... آفتاب خوبان  
 شمارگان: ..... ۳۰۰۰ نسخه  
 قیمت: ..... ۱۰۰۰۰ ریال  
 شابک: ۸ - ۰۰ - ۸۷۰۱ - ۹۶۴ .... ۸ - ۰۰ - ۸۷۰۱ - ۹۶۴

**کلیه حقوق برای سفارش دهندة محفوظ است**

## مراکز پخش

قم: خیابان ارم، پاساژ قدس، طبقه پنجم، پلاک ۱/۱۸۶،

دفتر انتشارات مهر خوبان و آفتاب خوبان

۷۷۴۹۴۵۷ - ۰۹۱۲۳۵۱۶۵۹۸

اصفهان: خیابان حکیم، روبروی مسجد حکیم، کتابسرای حکیم،

شریفیان، تلفن: ۲۲۲۳۶۵۳

نجف آباد: خیابان منتظری شمالی، روابط عمومی حوزه علمیه جامعه

الامام المنتظر (عج) ۲۶۲۲۷۲۷ - ۲۶۲۲۰۵۳

## فهرست مطالب

۱۳	زندگینامه آیت‌الله ایزدی <small>رحمته</small> .....
۱۴	هجرت به قم و امرار معاش و اداره زندگی .....
۱۵	مراحل تحصیل، اساتید، موفقیت‌ها و مصاحبت با بزرگان .....
۱۸	بازگشت به نجف آباد، سیر عملی و فعالیت‌های اجتماعی .....
۲۰	فعالیت‌های انقلابی و مبارزات سیاسی تا پیروزی انقلاب .....
۲۵	فعالیت‌های پس از انقلاب .....
۲۹	آیت‌الله ایزدی در کلام بزرگان .....

۳۳	پیشگفتار .....
----	----------------

## درس اول

۳۷	حمد و ثنا .....
۳۹	حمد حقیقی .....
۴۱	عقیده معتزله در صفات ثبوتیه .....
۴۳	حمد را از خدا بیاموزیم .....
۴۴	لطف و احسان خداوند .....
۴۵	نقش «واو» استیناف .....
۴۶	مجازات و درس عبرت .....
۴۸	حقیقت رحمت و غضب .....
۴۹	نظر متکلمین در رحمت و غضب خدا .....
۵۰	عقیده حکما در رحمت و غضب .....

**درس دوم**

- ۵۳ ..... رحمت و غضب، کمال و جودی
- ۵۵ ..... کلی متواظی و مشکک
- ۵۷ ..... رحمت و نعمت
- ۵۹ ..... لطف خداوند
- ۶۰ ..... خوف از خدا و عوامل خوف

**درس سوم**

- ۶۵ ..... اذن و اباحه
- ۶۶ ..... اذن تشریعی
- ۶۷ ..... اذن تکوینی
- ۶۹ ..... لطف خدا در دعا
- ۷۱ ..... قرب حق
- ۷۴ ..... اهمیت دعا
- ۷۶ ..... حقیقت دعا

**درس چهارم**

- ۷۹ ..... عبودیت و بندگی تکوینی
- ۸۰ ..... قوه مولده
- ۸۲ ..... عقیده مسیحیان
- ۸۴ ..... عبودیت رفتاری
- ۸۶ ..... عبودیت و عبادت رسمی
- ۸۶ ..... خلاصه

**درس پنجم**

- ۸۷ ..... اجابت دعا از راه اسباب طبیعی
- ۸۸ ..... امور خارق العاده
- ۸۹ ..... نادیده گرفتن راههای طبیعی

۹۰	..... /إلهام دعا
۹۲	..... معجزات و کرامات
۹۴	..... آیا دعا دخالت در کار خداست؟
۹۵	..... قابلیت و دعا، شرط افاضه
۹۷	..... دعا و قضا و قدر
۹۸	..... دعا سبب معنوی

### درس ششم

۱۰۱	..... بی شریک و بی فرزند
۱۰۲	..... حقیقت خلقت
۱۰۴	..... نفی شریک
۱۰۵	..... مراتب توحید و شرک
۱۰۶	..... توحید ذات
۱۰۶	..... توحید در صفات
۱۰۷	..... توحید در عبادت
۱۰۸	..... توحید در افعال (الوهیّت)
۱۰۹	..... مِلک و مِلک حقیقی و اعتباری
۱۱۰	..... مِلک حقیقی و اعتباری
۱۱۲	..... مِلک حقیقی و اعتباری
۱۱۳	..... فرمانروای حقیقی
۱۱۴	..... فرمانروایی بدون ضدّ

### درس هفتم

۱۱۷	..... تراحم در عالم تکوین
۱۱۸	..... تراحم در عالم تشریح
۱۲۰	..... وحدت حقیقی عالم
۱۲۲	..... نسبی بودن شرّ

**درس هشتم**

- ۱۲۷ ..... گنجینه‌های جود و کرم و افزایش آن
- ۱۳۰ ..... صورت صناعی و طبیعی
- ۱۳۱ ..... امکان استعدادی و ذاتی
- ۱۳۳ ..... قابلیت ماده و افاضه حق
- ۱۳۵ ..... دعا به زبان حال و قال
- ۱۳۶ ..... فضل و عطای دائمی

**درس نهم**

- ۱۳۹ ..... هبه و عزت
- ۱۴۰ ..... هدفداری عالم و نظام خلقت
- ۱۴۲ ..... قوای جسمانی و روحانی
- ۱۴۴ ..... خستگی و سختی برای خداوند محال است
- ۱۴۶ ..... الطاف الهی باعث طمع در رحمت
- ۱۴۸ ..... مصلحت در تأخیر اجابت دعا
- ۱۵۱ ..... مُلک و پادشاهی
- ۱۵۴ ..... ربّ و تربیت

**درس دهم**

- ۱۵۵ ..... ستایش خدا
- ۱۵۶ ..... قُرب و بُعد رُتبی
- ۱۵۸ ..... احاطه خداوند
- ۱۵۹ ..... مراتب نفس
- ۱۶۱ ..... شهود خداوند به رازهای پنهان و امور جزئی
- ۱۶۳ ..... مراتب علم خدا یا کتاب مبین
- ۱۶۴ ..... بی شریک و بی نیاز از پشتیبان

**درس یازدهم**

- ۱۶۷ ..... قدرت خداوند
- ۱۶۸ ..... شکر موهبت‌های الهی
- ۱۷۰ ..... رفعت مستضعفان و شکستن مستکبران
- ۱۷۲ ..... خضوع و تسبیح موجودات
- ۱۷۴ ..... تسبیح ذاتی و علم و حیات موجودات

**درس دوازدهم**

- ۱۷۹ ..... ستایش بر هدایت
- ۱۸۱ ..... صلوات خدا و ملائکه و تکامل بعد از مرگ
- ۱۸۴ ..... عبودیت زیربنای سایر مقامات
- ۱۸۶ ..... فرق نبی و رسول
- ۱۹۱ ..... عبودیت زیر بنای امامت
- ۱۹۲ ..... پیامبر امین و صفی
- ۱۹۴ ..... حافظ سرّ و مبلغ رسالات
- ۱۹۵ ..... عقد اخوت

**درس سیزدهم**

- ۱۹۷ ..... اتمام حجت و قدرت تکلیف
- ۱۹۹ ..... وظایف مهم پیامبران
- ۲۰۱ ..... شأن نزول آیه قضاوت
- ۲۰۳ ..... امامت و خلافت چه منصبی است؟
- ۲۰۶ ..... امامت و ولایت فقیه

**درس چهاردهم**

- ۲۰۹ ..... مقام عصمت
- ۲۱۱ ..... مراحل عصمت
- ۲۱۱ ..... عصمت در حفظ و ابلاغ وحی



۲۱۲	..... عصمت در اعمال و اعتقادات
۲۱۳	..... عصمت و عدالت
۲۱۴	..... عصمت نوعی علم است
۲۱۶	..... تأیید روح القدس
۲۱۷	..... ملکه عصمت
۲۱۸	..... عصمت یوسف <small>علیه السلام</small>

### درس پانزدهم

۲۲۳	..... عصمت حضرت فاطمه و ائمه :
۲۲۵	..... انتظار فرج و ظهور دولت کریمه
۲۳۰	..... دین خالص با ظهور مهدی (عج)

### درس شانزدهم

۲۳۳	..... درخواست دولت کریمه
۲۳۴	..... جامعه خوب و بد، معیارها و پیامدها
۲۳۶	..... بهترین امت در سایه بهترین آیین

### درس هفدهم

۲۳۹	..... درخواست نجات امت در سایه دولت کریمه
۲۴۰	..... عطا به قدر اشتها
۲۴۲	..... هدایت و پیروزی
۲۴۴	..... استجابات دعای جمعی و آمین
۲۴۵	..... آخرین سخن و درخواست
۲۴۵	..... لطف و فیض امام <small>علیه السلام</small> در همه احوال

### زندگینامه آیت‌الله ایزدی رحمته

معلم اخلاق، فقیه فرزانه، علامه مجاهد، مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عباس ایزدی، نماینده امام و امام جمعه فقید نجف آباد، در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی در خانواده‌ای مذهبی با وضع اقتصادی متوسط در شهرستان نجف آباد اصفهان دیده به جهان گشود. در همان کودکی مادر مهربان خویش را از دست داد، اما از آنجا که خداوند منان مصالح آینده را که برای انسان کشف نشده، در نظر دارد، این از دست رفتن نعمت از طرف عموی ایشان، مرحوم حاج ملا حیدر ایزدی که کاسبی صادق و در حد خود عالمی متقی بود، جبران گردید و ایشان را تحت تکفل خود گرفت و به شاگردی در مغازه خویش فراخواند و مشوق او در تحصیل و فراهم کننده وسایل لازم برای وی بود و بعداً او را به دامادی خود پذیرفت.

مرحوم آیت‌الله ایزدی ضمن اینکه بعد از طی دوران دبستان در مغازه عموی خویش کار می‌کردند به زودی دروس ادبیات و مقدمات تحصیل علوم اسلامی را با استعداد و حافظه سرشار فراگرفته و با کمک و ارشاد عموی خویش به حوزه علمیه قم هجرت کردند.

### هجرت به قم و امرار معاش و اداره زندگی

جوان ۱۸ ساله‌ای که از خانواده خویش هیچ گونه حمایت مادی نمی‌دید، در جو اختناق رضاخانی، زمانی که روحانیت مورد شدیدترین تحقیرها و بی حرمتی‌ها قرار داشت، تنها به حوزه علمیه قم وارد می‌شود. در این زمان جنگ جهانی دوم شروع می‌شود و آثار آن در این کشور با اشغال نظامی که نتیجه‌اش فقر روز افزون فقرا و قحطی و عدم امکانات بود، نمودار می‌شود و استاد فقید آیت‌الله ایزدی در مدرسه حاج ملا صادق قم، در حجره‌ای محقر و ساده، سال‌ها بدین نحو زندگی می‌کرد.

دوران اقامت ایشان در قم از سال ۱۳۱۹ تا ۱۳۳۸ یعنی حدود ۲۰ سال در حوزه علمیه قم، همراه با فقر مادی و عدم وجود امکانات لازم اما علاقه و عشقی فراوان و استعدادی وافر و اخلاصی خاص گذشت. وضع مالی وخیم و فقر اقتصادی این جوان ارزشمند تا حدی بود که در آن دوران سخت، از طریق روزه و نماز استیجاری و به سختی امرار معاش می‌کردند. در مدت سکونت و تحصیل و تدریس بیست ساله ایشان در حوزه علمیه قم، با اینکه ازدواج کرده بودند و خانواده‌شان در شهرستان بودند، در حجره زندگی می‌کردند و خودشان می‌فرمودند: «من در دوران زندگی، مخصوصاً آن اوایل که زود با از دست دادن مادر یتیم شدم، خیلی سختی دیدم و زندگی با کمک قالی بافی و زحمت خانواده اداره می‌شد». با این حال، ایشان در مصرف بیت المال خیلی حساس بودند و نوعاً میهمانی‌ها و

مخارج شخصی را از پول‌هایی اداره می‌کردند که از طریق نماز و روزه استیجاری و منبر و یا تدریس در دانشگاه به دست می‌آوردند و می‌فرمودند: «این پول مباح‌تر است».

### مراحل تحصیل، اساتید، موفقیت‌ها و مصاحبت با بزرگان

اخلاق و توکل ایشان، همراه با استعداد و حافظه قوی و لطف خاص الهی، باعث شد از محضر اساتید بزرگ و والا مقامی استفاده کرده و مورد توجه و عنایت آنان قرار گیرند. مصاحبت و بهره‌مندی از محضر پر فیض روحانیون نیکنام و بلند آوازه و علمای فرزانه، فقهای روشن بین و عرفای مبارز، مردم‌گرا و آزاده‌ای چون امام خمینی، علامه طباطبایی، آیت‌الله محقق داماد، آیات عظام بروجردی، مرعشی نجفی، گلپایگانی و سایرین، از اولین توفیقاتی بود که نصیب استاد شد و ملازمت و بهره‌گیری علمی و تربیتی از حضور این بزرگان در شکل‌گیری اندیشه و منش ایشان تأثیر بسزایی داشت.

دوره مغنی و مقداری از *مُطَوَّل* را از محضر مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالرزاق قائینی فراگرفته و ادبیات مقدماتی را تکمیل نمودند و وارد دروس سطح و خارج شدند. در همین دوران بود که به مباحثات علمی با شهید بزرگوار آیت‌الله مطهری و بعضی بزرگان دیگر پرداختند و به طور خصوصی نزد حضرت امام رحمته به فراگیری منظومه حکمت مرحوم حاجی سبزواری، از محضر ایشان پرداختند. خود ایشان در این باره می‌فرمودند: «من نوعاً زودتر از وقت مقرر سر درس

حاضر می‌شدم و مرحوم شهید مطهری گاهی دیر می‌آمدند، حضرت امام برای تنبیه و تذکر هر دوی ما روزی خطاب به آیت‌الله مطهری فرمودند: نه به ایشان (آیت‌الله ایزدی) که اینقدر زود می‌آیند و نه به شما که دیر می‌آیید».

دوره فقه، سطح و شرح لمعتین را نزد مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی و قسمتی از مکاسب را خدمت حاج آقا رحیم ارباب، در مدرسه جده اصفهان خواندند و در ضمن فراگیری سطح به طور خصوصی یا عمومی آنچه را آموخته بودند، تدریس می‌کردند. از محضر آیت‌الله محقق داماد که به علت سنگینی درس و بیان، شاگردان خاص و پر استعدادی داشتند، سطح کفایه و قسمتی از فقه را فراگرفتند و روند تحصیل ادامه داشت تا آنکه دوره سطح را به اتمام رسانده و به دوره خارج فقه و اصول و اجتهاد راه یافتند. از محسنات بسیار بزرگ و افتخارات ایشان اینکه توانستند دو یا سه نِحله و مذاق فکری فقهی را در مدت کمی در حوزه تجربه کنند و در محضر علمی اساتید این فن شرکت کنند.

استاد عزیز مرحوم آیت‌الله ایزدی بقیه دروس خارج فقه و اصول را در محضر حضرت امام و آیت‌الله العظمی گلپایگانی فراگرفتند و به تکمیل نظرات فقهی و اصولی خویش پرداختند.

موفقیت والای دیگری که نصیب ایشان شد، این بود که بین سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۴۰ در دوران اوج تلاش محقق بزرگوار و گرانقدر، فیلسوف بزرگ مشرق زمین مرحوم علامه طباطبائی

توانستند از محضر پرفیض ایشان در رشته تفسیر و فلسفه سود ببرند و با توجه به رشد روزافزون تفکرات الحادی و مادی همراه با عزیزانی بزرگوار توانستند با حضور در درس استاد، پایه‌گذار کتاب گرانقدر اصول فلسفه و روش رئالیسم بشوند و مفسر بزرگ شیعه، ایشان را در ابعاد قرآن و شناخت آن تا آنجا بالا بردند که بدون اغراق می‌توان گفت یکی از بزرگترین قرآن‌شناسان حوزه گردیدند و با حافظه فراوان و قوه فعال فکرشان ابعاد مختلف فکری مرحوم علامه طباطبائی و مرحوم حضرت امام را در تفسیر و اخلاق با آمیزه‌ای از عرفان اسلامی متأثر از قرآن و سنت، در فکر و عمل پیاده کردند. مدت آشنایی و تحصیل ایشان نزد مرحوم علامه طباطبائی تا آخرین روزهای اقامتشان در قم طول کشید و قسمت زیادی از اسفار و تفسیر قرآن را نزد ایشان فراگرفتند و بعداً نیز این ارتباط تا زمان فوت علامه از طریق تعمق در آثار ایشان و تدریس آنها ادامه یافت. آیت‌الله محمدی گیلانی به مناسبت رحلت ایشان در ضمن یک سخنرانی فرمودند: آقای ایزدی نکات دقیق و ظریفی را از قرآن برداشت می‌کردند.

استاد عزیز آیت‌الله ایزدی حساسیت خاصی درباره احکام نورانی اسلام و قرآن داشتند، هر کجا خلاف شرعی مشاهده می‌کردند صریحاً با جوش و خروش زاید الوصفی از آن منع می‌کردند و با آن ابهت و جذبۀ خاص خود از مقدسات و ارزش‌های اسلام و انقلاب دفاع می‌نمودند و هر جا احساس می‌کردند به اسم اسلام یا انقلاب بدعت‌ها یا سلیقه‌های شخصی اعمال می‌شود قاطعانه ایستادگی

می‌کردند و ما را عقیده بر این است که عاقبت فدای همین راه و اندیشه شدند و به وصال حق رسیدند. آری، یادش گرامی که این شعر را روزی در کلاس درس خواندند:

وعده وصل چون شود نزدیک آتش عشق شعله‌ور گردد

### بازگشت به نجف‌آباد، سیر عملی و فعالیت‌های اجتماعی

مرحوم آیت‌الله ایزدی در سال ۱۳۳۸ بعد از قریب بیست سال تحصیل مؤثر و مفید، با خَلّای که در نجف‌آباد احساس می‌شد، به نجف‌آباد هجرت کرده و به فعالیت‌های علمی و اجتماعی و رشد و نمو افکار پرداختند، در حالی که در همان ایام بسیاری از اساتید و فضلا از جمله شهید آیت‌الله مطهری و آیت‌الله سبحانی بر این نظر بودند که ایشان با چنان استعداد و حافظه و سابقه درخشان باید در محیط بزرگ‌تری نظیر قم و تهران و در محیط‌های علمی حوزه و دانشگاه به فعالیت پردازند و محیط‌های کوچک و بدون امکانات در شأن ایشان نیست، ولی اخلاص و تواضع و بی‌ادعایی این مرد بزرگ، همراه با این اعتقاد که ما باید به مردم سود برسائیم، ایشان را به نجف‌آباد کشاند تا راهنما و شریک غم و شادی مردم باشند.

ایشان با کمترین امکانات و تحمل سختی‌ها و مشکلات فراوان و تنها با عشق به اسلام و خدمت به مردم، در سخت‌ترین شرایط ستم‌شاهی که تمام درها را به روی اهل فکر و نظر بسته بود، لحظه‌ای از ارشاد و هدایت مردم باز نایستادند و هرگز مقام والای علمی

خویش را به رخ مردم نکشیدند و بی ریا و بدون ادعا در آنجا که زمینه مستعدی برای فعالیت می‌دیدند، هر چه باید اقدام می‌کردند.

خلوص و جدیت و تواضع معظم‌له به حدی بود که در عین حال که از مراتب علمی بالایی برخوردار بودند و علاوه بر مقدمات و سطح دروس عالیة نظیر فقه و اصول را تدریس می‌کردند، اگر با شرایط سخت و تحمیلی رژیم دور خود را خالی می‌دیدند و مجلس از اهل فضل تهی می‌شد و یا مرقعی که مدارس علمیه، از جمله حوزه علمیه نجف آباد، از طرف رژیم بسته و عده‌ای از طلاب دستگیر شدند، در خانه‌های اجاره‌ای اطراف شهر دروس مقدماتی و سطح عالی را برای طلاب و فضلاء تدریس می‌کردند. توجه ایشان به جوانان و اینکه باید علوم اسلامی در بین تمام اقشار جامعه گسترش یابد تا جایی بود که حتی کتاب‌های فارسی که اساتید نوعاً از تدریس آنها امتناع دارند و شأن خود را بالاتر از آن می‌دانند، توسط ایشان تدریس می‌شد، لذا چندین دوره اصول فلسفه و روش رئالیسم مرحوم طباطبائی و کتاب‌های عدل الهی و عرفان و کلام مرحوم مطهری را علاوه بر دروس مقرر حوزوی برای اقشار فرهنگی و دانشگاه‌ها و کتاب نظام حقوق زن و سیره زنان بزرگ در اسلام را برای خواهران طلبه تدریس کردند و عده زیادی از معلمین و دانشگاهیان و جوانان انقلابی از تدریس ایشان بهره بردند.

برای علما و فضلاء شهر و عده‌ای از بازاریان و معلمان جلسه تفسیر قرآن داشتند و همچنین به مناسبت‌های مختلف دعاها و



نهج البلاغه و روایات را شرح و تفسیر می‌کردند و سخنرانی‌ها و خطبه‌های ایشان پرمطلب و تحقیقی بود و هیچ وقت مطالب منبر و گفته‌های ایشان تکراری نبود و خطبه‌ها و منبرهای ایشان معمولاً جنبه‌ی درسی داشت و برای اهل نظر خیلی مفید بود. در هر موضوعی آیات زیادی از قرآن را حفظ داشتند. این روزهای آخر در بیمارستان می‌فرمودند: «من انصافاً برای نماز جمعه نجف آباد خیلی زحمت کشیدم».

استاد فقید از روحیه عرفانی بالایی برخوردار بودند و دو نوبت در سحرهای ماه مبارک رمضان کتاب عرفانی منازل السائرین را برای عده‌ای از دوستان و شاگردان تدریس کردند و می‌فرمودند: «من خوب حرف نمی‌زنم، ولی حرف خوب می‌زنم». در مسائل اخلاقی استادی مسلّم و عارفی وارسته بودند و خود مقید به رعایت جهات اخلاقی و اجتناب از غیر اخلاقیات بودند و نوعاً از گفتن آسرار و مطالبی که موجب اختلاف و فتنه و تضعیف اشخاص یا نظام مقدس جمهوری اسلامی بود، دوری می‌کردند و مطالعه بعضی اعلامیه‌ها و جزوه‌ها را مصداق غیبت و اهانت به اشخاص و غیر جایز می‌دانستند.

### فعالیت‌های انقلابی و مبارزات سیاسی تا پیروزی انقلاب

ایران از سال ۱۳۴۱ کانون مبارزات و فعالیت‌های سیاسی بود. بر خلاف بسیاری از آنان که ادعای شرکت چنین و چنان در انقلاب را دارند، آیت‌الله ایزدی متواضعانه نقش خویش را در انقلاب کم و اندک

معرفی می‌کردند، اما آنچه قابل ذکر است اینکه اساساً ایشان از همان آغاز ورود به نجف آباد وکیل تام‌الاختیار حضرت امام بوده و نامه و اجازه حضرت امام علیه السلام خطاب به ایشان با این جمله که «من شرایط فقاہت را در ایشان مجتمع می‌بینم فله التصدی لِمَا لِلْفَقِیْهِ فِیهِ التَّصَدِی» در همان سال‌های اول مبین نهایت اعتماد و توجه حضرت امام به آیت‌الله ایزدی بود و نکته دوم اینکه یکی از عوامل بزرگ پیروزی انقلاب، نقش مرجعیت و وحدت مردم در پیروی از امام راحل بود. توجه به این نکته، با دیدی جامعه‌شناسانه، عمق کار و فکر وسیع و عملکرد مثبت آیت‌الله ایزدی را در نجف‌آباد روشن می‌سازد. بدون هیچ اغراقی قبل از انقلاب در کمتر شهری مثل نجف‌آباد می‌توان این همه پیرو و مقلد برای حضرت امام یافت. یکی از بزرگترین موفقیت‌های تاریخ تشیع، وحدت مرجعیت علی‌الاطلاق زمان، مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی بود که مدت مدیدی نپیمود و این راه در شهرهایی نظیر نجف‌آباد با اتحاد همگان بر تقلید از امام تکمیل شد که تلاش در این جهت بعد از فوت آیت‌الله بروجردی توسط آیت‌الله ایزدی استمرار یافت.

در جریان کاپیتولاسیون و بعد از تبعید حضرت امام و در اوج اختناق، بازار نجف‌آباد یک هفته تعطیل بود و تحصن عمومی در مسجد بازار به رهبری علمای بزرگ این شهر برقرار بود، با اینکه شهری کوچک از استان اصفهان و دور از مسائل مرکز بود. باید گفت اگر نجف‌آباد از نظر تعداد شهدا، جانبازان، اسرا و ~~مفقودان~~

درخشندگی رزمندگان عزیزش در خطوط مقدم جبهه در طول ۸ سال جنگ تحمیلی جایگاه ویژه داشته است، نتیجه کارهای فرهنگی و مبارزات و قلم و بیان علمای شهیدپرور و راستین این شهر بوده است. مرحوم آیت الله ایزدی در طول ۳۰ سال ریاست و سرپرستی حوزه علمیّه نجف آباد، احتیاجات فکری، دینی و درسی طلاب را برآورده می کردند و در اثر زحمات شبانه روزی و بی ریا و مخلصانه ایشان و علاقه شدیدی که به طلاب جوان و مبارز و خوش فکر داشتند، فضلا و علما و طلاب عزیز را تربیت کردند که اکنون تعداد زیادی از آنها در حوزه های علمیه، سنگرهای نماز جمعه، مجلس شورای اسلامی و ارگان های دولتی مشغول انجام وظیفه هستند و در حدود ۷۰ طلبه جوان که در سطوح مختلف درسی بودند و در جبهه های جنگ شهید شدند، از مدرسه علمیه ای برخاستند که مسئولیت آن با ایشان بود و با آن قاطعیت و ابهت و مدیریت عجیبی که داشتند، کاملاً اوضاع حوزه علمیه و ارگان ها و شهر را زیر نظر داشتند.

بعد از سال های ۴۲ و ۴۳ شمسی و قیام حضرت امام و سال های اختناق از بین شهرهای استان اصفهان، نجف آباد این ویژگی خاص را داشت که همیشه در سنگر مبارزه با رژیم بود و نقش افشاگرانه علمای این شهر و تبعید و زندان های مکرر ایشان در طول این سال ها از یک سو و نیز مبارزات پیگیر و جهانی آنها بخصوص آیت الله ایزدی تا قیام و پیروزی ۲۲ بهمن سال ۵۷ مردم نجف آباد را یکپارچه موافق انقلاب و هواخواه حضرت امام ساخت.

بعد از فوت مرحوم آیت‌الله العظمی حکیم در نجف اشرف اعلامیه‌ای به امضای ۱۲ نفر از علمای بزرگ حوزه علمیه قم، جهت مرجعیت حضرت امام منتشر شد که به تبعید و حبس آنان انجامید و رژیم ستم شاهی با توطئه حساب شده‌ای سعی در از بین بردن مرکزیت مرجعیت تقلید می‌کرد و در همین ایام سرمایه‌گذاری وسیع سرمایه‌داران آمریکایی در ایران و اعطاء امتیاز به آنها به نحوی که ابعاد اقتصادی، کسب، زراعت و صنعت هر شهر به آنها وابسته می‌شد، مطرح بود که مبارزه با این مسائل، منجر به شهادت دلخراش آیت‌الله سعیدی در زندان گردید.

این مسئله به شدت در نجف آباد انعکاس یافت و در یکی از شب‌های تابستان، مردم و ائمه جماعات را به طور سری خبر کردند که برای اقامه نماز جماعت در مسجد جامع حضور یابند. صحن و شبستان مسجد مملو از جمعیت شد و آیت‌الله ایزدی این شب به جای امام راتب مسجد جامع، مرحوم حجة الاسلام و المسلمین آقای سید محمد باقر حسنی، اقامه جماعت کردند و بلافاصله بعد از نماز با اعلام اینکه مجلس ترحیم است، مردم متوجه شدند که مسئله خاصی است. اینجا بود که آیت‌الله ایزدی با احساسات ژرفی که نسبت به عمق فاجعه داشتند، سخن را آغاز و با بیان احادیثی در فضل علم و عالم و طرح مسئله مرجعیت و اینکه تعیین مرجع در صلاحیت کیست، با عصبانیت موضع رژیم را در مخالفت با حضرت امام محکوم کردند و با عباراتی تحقیرآمیز، خطاب به شاه معدوم

گفتند: «تو را چه رسد که مرجع انتخاب کنی؟! کار هر بزن نیست خرمن کوفتن، کار به آنجا کشیده شده که هر کس در جامعه، بی خبر از علم و فرهنگ در حیظه تخصصی تشخیص اعلم دخالت می کند!» و بالاخره در آخر کلام با تأثر و انقلاب شدید روحی به مسئله شهادت مرحوم سعیدی اشاره فرمودند و گفتند آیت الله سعیدی در مخالفت با سرمایه گذاری سرمایه داران آمریکایی پس از مدت ها شکنجه در زندان به شهادت رسیده اند و بعد با خواندن روضه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و گریه شدید خویش که دیگر طاقت ادامه سخن را از ایشان گرفت، مجلس شدیداً منقلب گردید و بدین وسیله افشاگری خوبی در آن شرایط اختناق سال های ۴۹ و ۵۰ صورت گرفت.

این حرکت و سخنرانی کوبنده سبب شد ایشان را مدتی زندانی و سپس به مدت ۶ ماه، همراه بزرگانی چون شهید محلاتی (نماینده امام در سپاه پاسداران)، به زابل تبعید کنند.

با رشد تحولات انقلابی، شهادت حاج آقا مصطفی خمینی و توسعه حرکت های معترضان، نجف آباد نیز یکی از کانون های تحول بود. حکومت نظامی شدید در استان برقرار و نماز جمعه نجف آباد که نخستین بار در ایران منعقد گردیده بود، تحت شدیدترین فشارها قرار گرفت. اینجا بود که سبب شد آیت الله ایزدی بارها با یورش به منزلشان به زندان بیفتند و تحت شکنجه های جسمی و روحی قرار گیرند.

آخرین بار با تحول عمیق و حرکت شدید مردم در راهپیمایی تاسوعا و عاشورای محرم ۵۷ مجسمه شاه معدوم پایین آورده شد و

نابود گردید، لذا رژیم دست به جنایت جدیدی زد و با تحریک اراذل و اوباش دست به غارت و خونریزی زد. تحریک حامیان شاه معدوم در اطراف نجف آباد و غارت، چپاول و آتش زدن مغازه‌ها و منازل در این شهر صفحات زیادی را به کارنامه سیاه رژیم افزود که در این واقعه خانه محقر و ساده و کتابخانه خصوصی و بالاخره زندگی آیت‌الله ایزدی مشمول خشم عمال رژیم گشته و خانه ایشان ویران و اموالشان به غارت رفته و به آتش کشیده شد و اعضاء خانواده مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و حتی قصد قتل و نابودی ایشان را داشتند که با کمک همسایگان و مردم مبارز توانستند از صحنه خارج و جان سالم به در برند.

این بود شمه‌ای از مبارزات سخت و طولانی این مرد گرانقدر که تا آخرین روز در صحنه بود و مبارزه را رها نکرد.

### فعالیت‌های پس از انقلاب

با پیروزی انقلاب و بازگشت حضرت امام، علاوه بر نقش فراوان مردم نجف آباد که هر چه داشتند در طبق اخلاص گذاشتند، روحانیت متعهد و بزرگان این شهر به همراه حضرت آیت‌الله ایزدی نیز در تمام صحنه‌های انقلاب حضور فعال داشتند و بدون هیچ‌گونه چشمداشت و انتظاری، خالصانه به مردم عزیز خدمت می‌کردند و به آنها غذای معنوی و فکری می‌دادند.

در دوره اول مجلس خبرگان و تدوین قانون اساسی این شخصیت

بزرگ حضور فعال و مؤثر داشت و یکی از پنج نماینده مردم استان اصفهان بود. چندین بار توسط حضرت امام و بعضی بزرگان نامزد شورای عالی قضائی شد، ولی از رها کردن مردم امتناع داشت و این پیشنهاد را نپذیرفت و تا روزهای پایانی عمر پرتلاش خود در سنگر نماز جمعه به تبیین اسلام ناب محمدی اشتغال داشت و بارها از زبان ایشان در نماز پرصلابت جمعه این ترنم حافظ را می شنیدیم:

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

روزی رُخش بیبیم و تسلیم وی کنم

ایشان با صرف نظر از تشریح‌ها و مسافرت‌های غیر ضروری بیشترین خدمت را به مردم کردند. نوعاً پس از شرکت در سمینارهایی که به عنوان ائمه جمعه و یا خبرگان و غیر آن تشکیل می شد، بلافاصله به آغوش پرمهر و محبت و در عین حال پررنج و غم مردم باز می گشتند. روزی می فرمودند: «در یک سمینار به آقای توسلی، (مسئول ملاقات‌های حضرت امام)، عرض کردم سلام مرا به حضرت امام برسانید و به ایشان بگویید از اینکه بنده بعد از سمینارها کمتر به ملاقات شما می آیم نه اینکه علاقه ندارم، بلکه برای این است که ترجیح می دهم زودتر به محل کار خود برگردم و کاری برای مردم انجام بدهم. آقای توسلی هم خوششان آمد، تبسمی کردند و فرمودند چشم، پیغام شما را به حضرت امام می رسانم و بعداً شنیدم که ایشان اظهار خشنودی فرموده اند».

از آنجا که در مسیر زندگی مردان خدا، همواره افراد و جریاناتی

بوده‌اند که سعی در حذف و نابودی این بزرگان داشته‌اند، لذا آیت‌الله ایزدی چه قبل از انقلاب، همان طور که گذشت، و چه بعد از انقلاب، از این قاعده مستثنی نبوده‌اند و پس از انقلاب، توسط عوامل منافقین در یک اقدام تروریستی مورد سوء قصد شخصی با لباس روحانیت قرار می‌گیرند، اما به لطف خدا این ترور نافرجام می‌ماند.

استاد عزیز نسبت به آزادگان و خانواده شهداء توجه خاصی داشتند. در طول انقلاب و پس از آن، دژ محکم و سنگر خوبی برای تقویت و تأیید حکومت اسلامی بودند و خود را وقف جامعه و رسیدگی به احتیاجات مردم کرده و دائماً مشغول فعالیت بودند. در جریان جنگ تحمیلی، ایشان همیشه مشوق مردم برای اعزام نیرو و کمک به جبهه بودند و خود حضوری فعالانه داشتند تا جایی که بارها ایشان را با لباس رزم در میادین نبرد حق و باطل مشغول تشویق و ترغیب رزمندگان دیدیم. فرزند عزیز خود احمد آقا را نیز در این راه تقدیم اسلام و انقلاب کردند. وقتی خبر شهادت ایشان را که واقعاً یکپارچه صداقت، پاکی، تواضع، سادگی و خلوص بود، به پدرشان آیت‌الله ایزدی دادند، فرمودند: «اخلاقی را که من از احمد می‌دیدم، چنین اقبالی را برایش پیش بینی می‌کردم». **ثقة الاسلام شهید احمد ایزدی** که در رشته علوم دینی تحصیل می‌کردند و اشتغال به شرح لمعه داشتند، در جبهه‌های حق علیه باطل در منطقه عملیاتی شلمچه و در عملیات **ظفر مندانه کربلای ۵**، در تاریخ ۲۶ دی ماه سال ۶۵، در لشکر نجف اشرف شربت شهادت نوشیدند.



عملیات پیچیده آبی - خاکی کربلای ۵ در ساعت ۱ بامداد ۶۵/۱۰/۱۹ با رمز مبارک یا زهراء علیها السلام در منطقه عملیاتی شلمچه که از بهترین خطوط پدافندی دشمن در طول جبهه های جنگ بود و نیز شرق بصره، با اهداف آزادسازی شلمچه، جزایر و مناطق شرق بصره، انهدام ماشین جنگی عراق، پاسخ مناسب به شرارت های دشمن در بمباران مناطق مسکونی و استفاده از سلاح شیمیایی، تحت فرماندهی قرارگاه مرکزی خاتم الانبیاء در سه مرحله آغاز می شود. در اولین مرحله، با هجوم بی امان رزمندگان، شلمچه در ۲۰ دی ماه ۱۳۶۵ آزاد می شود و دومین مرحله از عملیات کربلای ۵ در شب ۶۵/۱۰/۲۱ با یورش از چهار محور در شمال غرب شلمچه صورت می گیرد. رزمندگان اسلام در ۶۵/۱۰/۲۸ در قالب گردان های مستقل زرهی مختلف از کنار اروندرود، در مرحله سوم عملیات، به مواضع دشمن در محور نهر جاسم هجوم می برند و بالاخره چهارشنبه ششم اسفند ماه ۶۵ ساعت ۲۱ شب در ادامه عملیات، شمال جاده بین المللی شلمچه - بصره مورد هجوم رزمندگان اسلام قرار می گیرد و مواضع جدیدی از دشمن تصرف می شود و بدین ترتیب تمام اهداف از پیش تعیین شده عملیات کربلای ۵ تحقق می یابد و این عملیات با نتایج درخشان، تلفات فراوان سپاه دشمن و شهادت عده ای از رزمندگان عزیز از جمله شهید احمد ایزدی به پایان می رسد و در صبح جمعه ۸ اسفند ماه ۶۵ قرارگاه خاتم الانبیاء نتایج عملیات کربلای ۵ را اعلام می کند.

## آیت‌الله ایزدی در کلام بزرگان

رهبر کبیر انقلاب امام خمینی رحمته در مورد آیت‌الله ایزدی فرمودند: «چون شرایط فقاہت را در ایشان (آیت‌الله ایزدی) مجتمع می‌بینم فله التصدی لما للفقیه فیہ التصدی»، یعنی چون شرایط فقاہت در ایشان مجتمع می‌باشد، آنچه را شأن فقیه است، عهده‌دار می‌باشند.

شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی فرمودند: «آیت‌الله ایزدی برای من از نظر یک عالم پرمغز و کم‌حرف و بافضیلت و باعلاقه و صمیمیت، همیشه دوست‌داشتنی بودند».

معلم شهید آیت‌الله مطهری در جلسہ‌ای به عده‌ای از مسئولان فرموده بودند: «در استان اصفهان، آیت‌الله ایزدی را غنیمت بشمرید. چندین استان کشور ما از داشتن مثل چنین شخصیتی محروم است، شخصیتی که کلمه کلمه سخنش حکمت، علم، بزرگواری و فضیلت است. لحظات او را با هیچ چیز نمی‌توان معاوضه کرد. از او استفاده کامل ببرید».

آیت‌الله مشکینی در پیام تسلیت خود به مناسبت ارتحال آیت‌الله ایزدی، ایشان را عالمی کبیر، فاضلی متورّع و کم‌نظیر، دانشمند فقیه و گوهر از دست رفته معرفی و ارتحال ایشان را ضایعه‌ای اسفناک و ثلمه غیر قابل جبران برای عالم تشیع بیان می‌کنند.

آیت‌الله جعفر سبحانی می‌فرماید: «مرحوم آیت‌الله ایزدی کم حرف می‌زد و وقتی به سخن می‌آمد پرمغز و گزیده سخن می‌گفت. به

مرحوم علامه طباطبائی شدیداً علاقه‌مند بود. آرزویش این بود که حوزه علمیه بیشتر در خدمت مردم باشد و از مباحث زاید خودداری کند. ایشان مرد علم و تحقیق و تدریس بود. ما همه بر حسب توصیه مرحوم شهید مطهری احترام ایشان را داشتیم. ایشان با مرحوم شهید مفتاح نیز مباحثی داشت.»

آیت‌الله محفوظی که دو سال با آیت‌الله ایزدی هم حجره بودند، ایشان را آدم متأدب به آداب دینی و فوق‌العاده مقید به دوری از غیبت، رعایت اخلاق اسلامی و حلال و حرام، اهل نماز شب و تهجد، دارای روحیه انقلابی و شخصیتی پراحساس معرفی می‌کنند. آیت‌الله محمدی گیلانی از اعضای سابق شورای نگهبان، از ایشان به عنوان فردی بی‌توقع و اگر نپذیرفتی کم‌توقع، بسیار متدین، مستقل، پرتواضع و حساس به حلال و حرام یاد می‌کنند.

دکتر پورمقدس پزشک مخصوص حضرت امام و معالج آیت‌الله ایزدی می‌فرمود: «آیت‌الله ایزدی یک عالم سیاسی است.»

این بود خلاصه‌ای از زندگی سراسر افتخار و پربار و خالصانه مرحوم استاد آیت‌الله ایزدی که جز با درک حضورش فهم نمی‌شد و به دلیل ضرورت اختصار و قصور ذهن و قلم مجبوریم از اطاله سخن پرهیز نموده و قضاوت را بر عهده تاریخ نهیم. امید است توانسته باشیم قطره‌ای از بی‌کران دین خود را به این شخصیت بزرگ ادا کرده باشیم و بتوانیم از زندگی زیبا و راه و رسم این استاد عزیز درس بگیریم. آری، سرانجام این گوهر گرانبها پس از عمری زحمت و تلاش

صاهقانیه، سحرگاه روز جمعه هشتم خردادماه ۱۳۷۱ مطابق با ۲۶ ذوالقعدة ۱۴۱۲ در پی یک سکته قلبی و قریب دو ماه بیماری در بیمارستان خورشید اصفهان، جان به جان‌آفرین تسلیم کردند و دعوت حق را لبیک گفتند و چهره در نقاب خاک کشیدند. یادش گرامی و نامش جاوید و راهش مستدام باد.

از آنجا که استاد، حق بزرگی به گردن امثال حقیر دارند به عنوان کمترین ادای دین، مدتهاست که تصمیم داشتم آثار ایشان را تنظیم و آماده چاپ کنم و در اختیار علاقه‌مندان قرار دهم، لذا در هر فرصتی با بیشترین شوق و علاقه و کمترین کمک و امکانات به این مهم پرداخته‌ام.

نوشته‌ای که پیش رو دارید مجموعه مختصری از سلسله درس‌های عالم ربانی، فیلسوف و فقیه مجاهد، آیت‌الله ایزدی رحمته است که در سحرهای ماه رمضان سال ۶۸ در جمع عده‌ای از فرهنگیان و طلاب و فضایی علاقه‌مند ایراد شده و پس از استخراج از نوار و بازنگری و تکمیل و توضیح، به صورت فعلی در آمده است.

حتیر کوشیده‌ام این اثر ارزشمند را از حالت گفتاری به نوشتاری تبدیل کنم و در جاهایی که لازم بوده است، با اضافه کردن بعضی آیات و روایات و توضیحات لازم، مطالب را از حالت ابهام و اجمال خارج کنم و با توجه به آشنایی، نسبت به مبانی و نظرات ایشان، اضافاتی داشته باشم. امید است با این خدمت ناچیز توانسته باشم قدمی در راه نشر معارف الهی بردارم.

در پایان لازم می‌دانم از فرزند برومند مرحوم آیت‌الله ایزدی،  
حجة الاسلام و المسلمین حسین ایزدی و فاضل ارجمند  
حجة الاسلام و المسلمین محمود واحد و فرزندان عزیزم، آقا مجتبی  
و محمدجواد خزائلی که حقیر را در تصحیح و ویراستاری و تطبیق بر  
منابع یاری کردند، تشکر و قدردانی نمایم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۸۲/۶/۱۵، حوزه علمیه قم

محمدعلی خزائلی

بسم الله الرحمن الرحيم

### پیشگفتار:

«این دعاهایی که در ماهها، خصوصاً ماه مبارک رمضان وارد شده، اینها انسان را چنان تقویت روحی می‌کند، اگر کسی اهلش باشد. انسان را سبک بار می‌کند و از این ظلمتکده بیرون می‌کشد و نفس را از این سرکشی نجات می‌دهد. ادعیه است که ما را از این ظلمتهایی که ابتلا داریم منقلب می‌کند به نور مطلق که همه عالم تبع اوست.»  
امام خمینی (ره)

یکی از دعاهای معروف که مستحب است در هر شب از ماه مبارک رمضان خوانده شود، دعای افتتاح است که دارای مضامین عالی و بلند می‌باشد و گنجینه‌ای است از معارف توحیدی و خداشناسی که در آن، صفات جمال و جلال پروردگار و تدبیر و تصرف حق تعالی در عالم خلق، ذکر می‌شود.

در این دعای با عظمت بعد از مسئله توحید در ابعاد گوناگون، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام، مطرح می‌شود و بیشتر از همه بعد از مسئله توحید و صفات پروردگار، به نقش امام زمان (عج)

و لطف و عنایت و تصرف آن حضرت، به اذن پروردگار، در عالم تکوین و تشریح، می پردازد.

مرحوم سید بن طاووس با چند واسطه از محمد بن نصر سکونی روایت می کند که از احمد بن محمد بن عثمان در خواست کردم دعاهای ماه مبارک رمضان را - که عمویش محمد بن عثمان نائب دوّم امام زمان علیه السلام که بیش از چهل سال در زمان غیبت صغری، نیابت خاص حضرت حجت علیه السلام را به عهده داشتند و در ارتباط مستقیم با حضرت بودند و در هر شب از ماه رمضان می خواندند، - در اختیار من بگذارند. ایشان دفتری را به من دادند که دعاهای زیادی از آن نسخه برداری کردم، از جمله دعای افتتاح بود که سفارش شده بود در هر شب از ماه رمضان خوانده شود، زیرا دعا را در این ماه ملائکه می شنوند و برای صاحب آن طلب مغفرت می نمایند. (۱)

مرحوم محمد باقر مجلسی می نویسد: به سند معتبر از حضرت صاحب الامر علیه السلام منقول است که به شیعیان نوشتند در هر شب از ماه رمضان این دعا را بخوانند. (۲)

شرح و تفسیر دعای افتتاح که توسط استاد مرحوم آیت الله ایزدی انجام شده است، شرحی است عمیق، اخلاقی، عرفانی، فلسفی و موضوعی، که ایشان به هر مناسبت بحثهای فلسفی و عرفانی را بطور مفصل مورد بحث و بررسی قرار داده اند و در ضمن، به شبهات و

۱ - اقبال الاعمال، ۳۲۲. چاپ بیروت.

۲ - زاد المعاد، ۱۲۷.

اشکالاتی که به دعا، عقاید دینی و مباحث توحیدی، ممکن است وارد شود، می‌پردازند و به آنها جواب علمی می‌دهند و در ضمن به بیان فلسفه اعتقادات اشاره می‌کنند.

مطالعه این شرح نفیس که اثر عالمی وارسته و بی‌ریا و مجاهدی بزرگوار و اهل نظر و تحقیق در مسائل اخلاقی و فلسفی و عرفانی است، به شیفتگان دعا و نیایش و تشنگان معرفت، توصیه می‌شود.

شرحی کم‌نظیر که توسط عالمی عامل و حکیمی فرزانه صورت گرفته که خود متخلّق به اخلاق الهی بودند و علاقه شدید به مسائل عرفانی و فلسفی داشتند و هر وقت به دعا و نیایش می‌پرداختند شدیداً منقلب می‌شدند و انقلاب روحی پیدا می‌کردند. همسر ایشان نقل می‌کند: «آقای ایزدی هر وقت دعای کمیل را شبهای جمعه در اتاق مخصوص به خود شروع می‌کردند، کمتر دیده می‌شد دعا را به طور عادی پایان رسانند چون در بین آن شدیداً متأثر می‌شدند و اشک از چشمانشان سرازیر می‌شد و محاسن ایشان را فرامی‌گرفت.»

استادی کم‌حرف و متین و پر مغز که حرکات و منبر رفتن و نشست و برخاست و سراسر زندگیش درس عملی بود و از سابقین در علم و عمل و مبارزه، به حساب می‌آمد و شاگردان زیادی را تربیت فرمود.

روحش شاد و نامش جاوید و راهش پر رهرو باد.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## درس لؤل

### حمد و ثنا

به نام آنکه جان را فکرت آموخت چراغ دل به نور جان برافروخت  
ز فضلش هر دو عالم گشت روشن ز فیضش خاک آدم گشت گلشن  
متن دعا: «اللَّهُمَّ إِنِّي أفتَحُ الثَّنَاءَ بِحَمْدِكَ».

ترجمه: خدایا به راستی ستایش را با سپاست آغاز می‌کنم.  
در جمله آغازین دعای افتتاح عرض می‌کنیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أفتَحُ  
الثَّنَاءَ بِحَمْدِكَ». در معنای بای «بِحَمْدِكَ» و امثال آن، علمای ادب دو  
احتمال داده‌اند:

۱ - احتمال اول اینکه باء برای مصاحبت و همراهی (به معنی  
«مَعَ» باشد یعنی ستایش را به همراه حمدت آغاز می‌کنم مانند:  
«إِهْبِطْ بِسَلَامٍ»<sup>(۱)</sup> (فرود بیا با سلامتی).

و نیز مانند «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ»، (پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است و من مشغول ستایش او هستم) و «قَسْبِحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ»<sup>(۱)</sup>، (ای پیامبر! پروردگارت را تسبیح و سپاس گو و از او آمرزش بخواه) بنابراین در هر جا بعد از تسبیح، حمد آمده است این احتمال هست که «واو» بمعنی همراهی و مصاحبت باشد.

در مواردی که حمد و تسبیح باهم آمده و حمد بعد از تسبیح ذکر شده منظور از تسبیح اظهار بی عیبی و منزّه دانستن حق تعالی از صفات جلالیه (سلبیه) است که از آنها به صفات جلال تعبیر می کنند یعنی خداوند منزّه و برتر از این صفات است. مانند زمان، مکان، جسم، ترکیب و فتر و غیره و ذکر حمد بعد از تسبیح ستودن و ستایش خداوند است به صفات جمالیّه و ثبوتیه، مانند: قدیر، عالم، حی و... بنابراین تسبیح بدین معنی است که پروردگار عالم جلیل است و عظمت دارد و بالاتر از نواقص و محدودیت جسم و جسمانیات است و تحمید یعنی جمیل و محمود و موصوف است به صفات پسندیده و کمالیه. و بر اساس این احتمال که «با» به معنی مصاحبت یعنی همراهی باشد، کلمه «بحمدك» و یا «بحمده» از قبیل اضافه مصدر (حمد) به مفعول (ك، ه) می باشد یعنی ستایش را همراه سپاست شروع می کنم.

۲ - احتمال دوم در باء «بِحَمْدِكَ» این است که به معنی استعانت باشد. یعنی آغاز می‌کنم ستایش را به کمک سپاس و حمد تو. مثل «كَتَبْتُ بِالْقَلَمِ»، (نوشتم به کمک قلم) که باء به معنی استعانت است. طبق این احتمال «اللَّهُمَّ إِنِّي أَفْتَحُ الثَّنَاءَ بِحَمْدِكَ» به این معنی است که ستایش تو را شروع می‌کنم به کمک حمد خودت یعنی تو را سپاس و ستایش می‌کنم به آنچه خود را به آن حمد و سپاس گفته‌ای نه حمد خودم بلکه «مَا حَمِدْتَ بِهِ نَفْسَكَ»، (با آن حمد و توصیفی که خودت از خود داری، تو را می‌ستایم).

### حمد حقیقی

حمدهایی که ما از خدا می‌کنیم گاهی شایسته ذات پروردگار نیست و تنها به اندازه فکر خودمان حمد می‌کنیم. چیزی را گاهی کمال و جمال ذات حق می‌دانیم، با این که عظمت ذات باری تعالی بالاتر از آن است که به وهم و فهم ما بیاید؛ لذا در بعضی از دعاها می‌خوانیم:

«أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ»، (خدایا تو آن طوری هستی که

خودت را ستوده‌ای) ما چه می‌دانیم تو چه هستی؟ عقل ما به آنجا نمی‌رسد. «أَنْتَ كَمَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا نَقُولُ»، (خدایا تو آن طوری هستی که خودت می‌گوئی و برتر از آنچه ما می‌گوییم).

حقیقت ذات حق تعالی را خودش می‌شناسد و بس. ما هرچه ثنا گوئیم و وصف کنیم به اندازه فکر و درک خودمان است و حمد و

ثنای حقیقی همان است که خداوند در قرآن کریم برای خودش گفته است. (۱)

در روایت از امام باقر علیه السلام آمده است «لَعَلَّ النَّمْلَ الصَّغَارَ تَوَهَّمُ أَنْ لَّهِ زِبَانَتَيْنِ فَاتَّهَمَا كَمَا هُمَا» (۲)، (شاید مورچه گمان می کند برای پروردگارش دو شاخک است که آن دو کمال او هستند). از آنجا که مورچه خودش شاخک دارد و این شاخک ها برای مورچه بسیار مهم است، روی این جهت باعث شده بپندارد خداوند هم (نعوذ بالله) دو شاخک دارد. به هر حال حقیقت این است که پروردگار عالم بالاتر از وهم و درک ما است؛ چنانچه سعدی می گوید:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

وز هرچه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ما همچنان در اوّل وصف تو مانده ایم (۳)

ابن هشام تحقیق خوبی دارند، به مناسبت حرف «با» که به

معنی استعانت است - می گوید: «إِذْ لَيْسَ كُلُّ تَنْزِيهِ بِمَخْمُودٍ، أَلَا تَرَى أَنْ

تَسْبِيحِ الْمُعْتَزَلَةِ إِقْتَضَى تَعْطِيلَ كَثِيرٍ مِنَ الصِّفَاتِ» (۴) یعنی هر تسبیح و

تنزیهی پسندیده و زیبنده باری تعالی نیست مگر نمی بینی که معتزله

۱ - مراجعه شود به سوره ی حشر آیه ۲۳ و ۲۴، و آیات اول سوره حدید.

۲ - محجة البيضاء، فیض کاشانی، ج ۱، ۲۲۰.

۳ - گلستان سعدی، دیباچه.

۴ - مُعْنَى اللَّيْبِ، ابْنِ هِشَامٍ، مَعْنَى پَنْجَمِ از مَعْنَى حَرْفِ «بَاءٍ».

جهت تنزیه خداوند قائل به تعطیل شدند و گفتند خداوند صفات ندارد.

### عقیده معتزله در صفات ثبوتیه

در اینجا یک نکته کلامی است که معتزله فائلند خداوند صفات ثبوتیه ندارد؛ یعنی علم، حیات، قدرت و... ولی شیعه امامیه معتقد است خداوند عالم، قادر، حی مدرک، مرید و... است. پیروان واصل بن عطا - که در اثر اختلاف اعتقادی با استادش، حسن بصری، از او اعتزال و جدایی اختیار کرد، - معروف به معتزله شدند<sup>(۱)</sup> و چون نتوانسته‌اند تصور کنند خدا دارای صفات ثبوتیه و عین ذات باشد لذا گفته‌اند خداوند صفات ندارد و ذاتش جانشین صفات اوست.

از طرفی اشاعره (پیروان ابوالحسن اشعری) گفته‌اند صفات خداوند زائد بر ذات اوست؛ یعنی غیر از او هستند و قائل به قدمای ثمانیه شدند یعنی یک ذات و هفت صفت قدیم که از ازل بوده‌اند. فخر رازی در رد اشاعره گفته: شما مسیحی‌ها را چون معتقد به اقامیم ثلاثه (اب، ابن و روح القدس) هستید مشرک می‌دانید، اما خودتان به هشت قدیم واجب الوجود معتقدید.

فلاسفه و متکلمین از شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام معتقدند صفات ثبوتیه خداوند عین ذات او است. ذاتش عین علم، عین قدرت،

۱ - برای توضیح بیشتر به کتاب آشنایی با علوم اسلامی - بخش کلام و عرفان - شهید مطهری مراجعه شود.

حیات و... می باشد و حق تعالی با بسیط بودنش همه اینها هست. به هر حال معتزله وقتی دیدند اعتقاد به صفات زائد بر ذات، شرک است و نمی توانند به قدمای ثمانیه قائل باشند گفتند: ذات حق تعالی صفت ندارد و ذات خدا به جای صفات او است و نام این نظریه اصطلاحاً «تعطیل» است.

وَالْأَشْعَرِيُّ بِازْدِيَادِ قَائِلَةٌ وَقَالَ بِالنِّيَابَةِ الْمُعْتَزَلَةُ<sup>(۱)</sup>

اشاعره به غیریت صفات خدا معتقدند و معتزله می گویند خداوند نیابت از صفات دارد.

اشاعره صفات ثبوتیه را زائد و غیر ذات حق می دانند ولی معتزله معتقدند ذات کار صفات را می کند و جانشین آنها است و فقط خاصیت صفات، مثل صفت علم که اِتقان است، بر ذات مترتب می شود و همچنین بقیه صفات.

این هشام در کتاب مُغنی می گوید: «در اثر اینکه معتزله نتوانستند حقیقت تنزیه و صفات حق را بشناسند به اشتباه رفتند و قائل به تعطیل شدند»<sup>(۲)</sup> و باید اضافه کنیم اشاعره هم مانند معتزله به خطا افتادند که قائل شدند صفات ثبوتیه هفت گانه، قدیم هستند و غیر ذات حق می باشند و با ذات عینیت ندارند.

۱ - منظومه حکمت مرحوم حاجی سبزواری ، ۱۶۱.

۲ - مُغنی اللیبیب، معنی پنجم از معانی حرف «باء».

### حمد را از خدا بیاموزیم

برای مصونیت از انحراف در وصف و ثنای الهی، حقیقت حمد و حمد صحیح را باید از خدا گرفت و به کمک آن خدا را تسبیح گفت همانطور که ملائکه او را تسبیح می‌کنند.

قرآن می‌فرماید: **﴿وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ خَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾**<sup>(۱)</sup>، (در آن روز (قیامت) فرشتگان را می‌بینی که برگرد عرش خدا حلقه زده‌اند و با ستایش (حمد) پروردگارشان را تسبیح می‌گویند).

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد مدح و ثنای پروردگار می‌فرماید: **«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ...»**<sup>(۲)</sup>، (گویندگان نمی‌توانند به سرحد آن مدحی که شایسته اوست برسند).

مدح و سپاس بشر هر اندازه کامل باشد حتی در حد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌تواند به سرحد مدحی برسد که لایق ذات خداوندی است و طبیعی است که بشر مخلوق است و نمی‌تواند محیط به خالق باشد و هرکسی به اندازه ظرفیت وجودی و فهم و درک خودش به خدا و صفات او علم دارد و به همان اندازه می‌تواند او را حمد و ستایش کند.

قرآن در جاهای متعدد به این حقیقت تصریح دارد می‌فرماید:

۱ - زمر، ۷۵.

۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱.

«سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ»<sup>(۱)</sup>، (پروردگار منزّه است از آنچه آنان توصیف می‌کنند). «سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»<sup>(۲)</sup>، (خداوند منزّه و برتر است از همتایانی که برای او قائل می‌شوند).

نتیجه: شناخت حقیقی خداوند و توصیف کامل و در حد لیاقت او برای هیچ موجودی حتی انبیاء و ائمه علیهم‌السلام ممکن نیست چرا که علمشان محدود و در نتیجه توصیف و تمجیدشان ناقص خواهد بود و تنها انبیاء و ائمه و افراد مخلص که آلوده به شرک نیستند، می‌توانند خداوند را درست و خالی از شرک وصف کنند. قرآن می‌فرماید: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ»<sup>(۳)</sup>، (خداوند از هر آنچه او را توصیف می‌کنند منزّه است مگر بندگان خالص).

### لطف و احسان خداوند

متن دعا: «وَأَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ بِمَنْتِكَ».

ترجمه: و تو با لطف و احسانت به راه راست راهنمایی می‌کنی. «واو» در ابتدای جمله ممکن است حالیه باشد یعنی (در حالیکه به راه صحیح راهنمایی می‌کنی) و امکان دارد استینافیه باشد. در این صورت جمله‌ای است که ارتباط به قبل ندارد. «مُسَدِّدٌ» اسم

۱ - مؤمنون، ۹۱.

۲ - قصص، ۶۸.

۳ - صافات، ۱۵۹، ۱۶۰.



فاعل و تسدید (از باب تفعیل) می باشد که از «سَدَاد» گرفته شده است؛ یعنی راه رشد و هدایت و استواری. کسی که به راه صحیح و درست می رود می گوئیم سَدَاد طریق دارد؛ یعنی راهش مستقیم و صحیح است. «تسدید» چون به باب تفعیل رفته است، یعنی وادار کردن اشخاص به پیمودن راه رشد و هدایت و «مُسَدَّد» یعنی اینکه خداوند انسان را در راه هدایت، مستقیم و استوار می کند. در این دعا عرض می کنیم: اینکه خداوند انسان را به راه صحیح و امی دارد و او را هدایت تکوینی یا تشریحی می کند، از روی استحقاق نیست، بلکه از روی لطف و کرم و احسان و انعام و بنده نوازی است که او را به راه راست و امی دارد و این جای بسی شکر و سپاس دارد.

### نقش «واو» استیناف

این نکته قابل توجه است که اگر «واو» در ابتدای جمله و **أنت مسدَّد...** استینافیه باشد و جمله مستأنفه شود باز هم بی ارتباط به ماقبل نیست و کلاً جمله های مستأنفه اینطور نیست که بی ربط به جملات ماقبل باشند بلکه گویا حول و حوش جمله گذشته و به مناسبت آن، باید یک جمله ای را بگوئیم که اگر حالا نگوئیم، فرصت از دست می رود، لذا اینجا وقتی در جمله قبل می گوئیم خدایا من افتتاح می کنم ثنا و حمد تو را، مثل این است که می خواهیم بگوئیم اگر در حمد و ثنای تو هر قدر هم مستقیم و درست رفته باشیم باز در اثر لطفی است که به ما ارزانی داشته ای و اگر تو ما را به راه صواب و

صحیح ارشاد نکنی و راه درست را به ما نشان ندهی و در آن راه ما را محکم و استوار قرار ندهی، به تدریج در ضلالت و گمراهی خواهیم رفت. بنابراین هدایت و ارشاد نیز در اثر انعام و احسان تو است و حتی در حمد و ثنا هم هرچه درست گفتیم، تو هستی که تسدید و ارشاد به صواب می کنی و به ما می فهمانی چطور تو را سپاس گوئیم.

### مجازات و درس عبرت

متن دعا: «وَأَيَقُنْتُ أَنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَ أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقِمَةِ وَأَعْظَمُ الْمُتَجَبِّرِينَ فِي مَوْضِعِ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِظْمَةِ».

ترجمه: و یقین دارم در جای عفو و رحمت تو مهربانترین مهربانانی: و شدیدترین عقوبت کنندگانی هنگام عذاب و انتقام و بزرگترین جبارانی در جای بزرگ منشی و بزرگواری.

نقمت اسم مصدر یعنی حاصل و نتیجه مصدر است از ماده انتقام، و انتقام یعنی مکافات و جزا دادن به کسی، و وقتی از شخصی انتقام گرفتند اثر و نتیجه آن، نقمت می شود.

مفردات راغب: «نکال» عذاب و مجازات همراه با عبرت است<sup>(۱)</sup> در فارسی گوشمالی می گوئیم. کسی کاری را مرتکب شده می خواهیم او را تنبیه کنیم که چشمش به خط حساب بیفتد و عبرت

۱ - المفردات فی الفاظ القرآن، راغب اصفهانی.

برای خودش و دیگران باشد. قرآن: **﴿فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾** <sup>(۱)</sup>، (ما این کیفر را درس عبرتی برای مردم آن زمان و نسلهای بعد و پند و اندرزی برای پرهیزکاران قرار دادیم.)  
 در این آیه شریفه می فرماید یهودیانی که نافرمانی کردند آنان را به صورت میمون درآوردیم و این را درس عبرتی برای آنها و آیندگان قرار دادیم. نکال در این آیه شریفه به معنی کیفر همراه با درس عبرت، به کار رفته است.

خداوند در آیه سرقت می فرماید: **﴿السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ﴾** <sup>(۲)</sup>، (دست مرد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید).  
 این کار را انجام دهید که هم چشم خودش به خط حساب بیفتد و هم دیگران عبرت بگیرند و بفهمند اگر خواستند دزدی کنند چنین سرنوشتی در انتظارشان است. بنابراین نکال عقوبتی است برای اینکه هم خود شخص عبرت بگیرد و نتیجه جرمش را ببیند تا دست از کار خلاف بردارد و هم اسباب عبرت و پندآموزی دیگران شود.  
 نتیجه اینکه: خداوند در جایی که اقتضای رحمت دارد، **أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ** است و در جایی که عقاب و عذاب لازم است از همه کس عقوبتش شدیدتر است.

۱ - بقره، ۶۶.

۲ - مائده، ۳۸.

### حقیقت رحمت و غضب

درباره مسئله رحمت و غضب بین اهل بحث، گفتگو و اختلاف نظر است که آیا خداوند می‌تواند چنین صفاتی داشته باشد یا نه. مثلاً صفتی به نام رحمت و صفتی به نام غضب. زیرا این گونه صفات حالت‌های انفعالی هستند و ذات خداوند محل حوادث و تغییر و تحوّل نیست.

بعضی از اهل بحث مثل متکلمین و غیر آنها چون این صفات در انسانها ملازم با یک امر جسمانی و حالت انفعالی است، می‌گویند در خداوند چنین صفاتی وجود ندارد مثلاً ما پیرمردی را می‌بینیم در بین راه به زمین خورد و دستش شکست. با دیدن این صحنه حالتی پیدا می‌کنیم که حالت انفعالی است؛ یعنی متأثر می‌شویم که خودمان از آن تعبیر به دل سوختن و ترخّم می‌نماییم وقتی این حال را پیدا می‌کنیم، دنبالش می‌رویم، زیر بغلش را می‌گیریم بلندش می‌کنیم و اگر دیدیم لازم است او را نزد پزشک می‌بریم. اینها همه، آثار آن انفعال و تأثر نفسانی است که پیدا کردیم. همچنین است حالت غضب مثلاً اگر از کسی امر نامطلوبی ولو درباره خودمان می‌بینیم و یک ناراحتی روحی پیدا می‌کنیم رگهای گردنمان برآمده می‌شود و عصبانی می‌شویم آن وقت با پیدا شدن این حالت در مقام عکس العمل برمی‌آییم و غضب خود را به اجرا می‌گذاریم یعنی از او انتقام می‌گیریم.

### نظر متکلمین در رحمت و غضب خدا

رحمت در ما انسانها یک حالت جسمانی و انفعال جسمانی و روحی است. ولی چون خداوند جسم و جسمانی نیست چنین انفعالی برای او قابل تصور نیست به خلاف ما انسانها که بعد از پیدا شدن انفعال و تأثیر روحی غصّه می خوریم و ناراحت می شویم و بعد از ناراحتی روحی در مقام عمل بر می آییم و فرضاً پیرمرد زمین خورده را از زمین بلند می کنیم و...

اما خداوند آن صفت انفعالی ما، یعنی دل سوختن را ندارد لذا متکلمین می گویند خداوند فقط اثر ترحم را که رحمت است، دارد نه خود آنرا زیرا رحم همان حالت تأثر قلبی است و در مورد خدا معنی ندارد. پس گفته اند خداوند رحمت دارد؛ یعنی آثار رحمت در او وجود دارد و نمی گویند خدا رحم ندارد بلکه می گویند رحمت دارد و خودش فرموده است: **﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾** <sup>(۱)</sup>، (رحمت من هرچیزی را فرا گرفته است). روی این حساب در نظر اهل کلام باید گفت پروردگار عالمیان رحمت، یعنی آثار آن را دارد که لطف و احسان باشد اما رحم به معنی حالت نفسانی و انفعالی را ندارد.

در طرف غضب هم آن انفعال نفسانی در خداوند نیست ولی اثر آن یعنی انتقام و عذاب، هست و می گویند اطلاق اینگونه صفات بر خداوند از قبیل **«خُذِ الْغَايَاتِ وَاتْرِكِ الْمُبَادِي»** است یعنی در اینگونه

صفات غایات یعنی آثار و نتایج آنها را بگیر و به مبادی و منشأ پیدایش آنها کاری نداشته باش. در مورد موجودات جسمانی مانند ما انسانها، می‌گوئیم دل‌مان سوخت و ناراحت شدیم که این مبدأ آن اثر، یعنی شفقت و مهربانی است و اینگونه مبادی چون برای خداوند نقص است، آنها را ندارد و البته نداشتن این گونه صفات و مبادی برای موجودات غیر جسمانی نقص نیست بلکه کمال است. و به طور کلی صفاتی را که در مورد خداوند سلبیه می‌دانیم در واقع هرکدام نقص و عیبی هستند و جنبه منفی دارند و خداوند این صفات سلبیه را ندارد و نفی در نفی مفید اثبات است. به بیان دیگر جسمیت و محدود و مرکب بودن و غیره، اینها از صفات نقص اند وقتی اینها که صفات سلبی اند در خداوند نبودند، برمی‌گردد به اثبات غنای مطلق یعنی ذات حق تعالی که غنی علی الاطلاق است.

بنابر این متکلمین می‌گویند اگر گفتیم خداوند رحم به معنای تأثیر روحی و انفعال جسمانی ندارد، بدین جهت است که در مورد رحم به این معنی در جسمانیات این جهات مادی تصور می‌شود و اینها یک نقص و کمبودی است که حق تعالی از آن مبرا است.

### عقیده حکما در رحمت و غضب

اهل تحقیق از حکماء مانند مرحوم صدر المتألهین معتقدند که نظر متکلمین درست نیست و اینطور صفات، مانند رحمت حقیقتش عبارت از کمال وجودی است که با آن کمال نقص موجودات دیگر

ترمیم و جبران می شود نهایت این که رحم و ترحم دارای معنای کلی و مشکک و ذومراتب است مثل نور و هستی، که دارای مراتب قوی، متوسط و ضعیف است و رحم در مرتبه ضعیفش ملازم با انفعالات جسمانی و لوازم مادی است. یعنی در انسانها - اما در مورد خداوند مرتبه عالیه آن منظور است که همان کمال وجودی است و سبب تکمیل و ترمیم نواقص و جبران کمبودها در موجودات می شود. (۱)

نتیجه اینکه می فرماید: این انفعالات جسمانی که مثلاً می بینیم فرد ناتوانی زمین خورده ناراحت می شویم، نفس این ناراحتی رحم نیست بلکه ما انسانها چون اعصاب و قلب داریم و وسائل ادراک و احساس مادی در ما وجود دارد، قلباً متأثر می شویم و این چون طور نیست که این تأثر قلبی مقوم و حقیقت رحم باشد که بدون آن یافت نشود خیر، بلکه، رحم در موجودات مراتب متفاوتی دارد و در موجودات مادی ملازم با اسباب و لوازم مادی و تأثرات جسمانی و انفعالات روحی است ولی در مجردات مخصوصاً خداوند، هیچ گونه شائبه مادیت و مبادی جسمانی وجود ندارد.

۱ - الاسفار الاربعه، ج ۶، فصل ۶، ۷، ۸ و ۹ و موقف خامس.

بسم الله الرحمن الرحيم

## درس دوم

### رحمت و غضب، کمال وجودی

در درس پیش عرض شد در بعضی آیات شریفه قرآن و بعضی دعاها برای خداوند صفت رحمت و مقابل آن غضب اثبات شده است و نظیر این صفات در ما چنانچه قبلاً گفته شد خالی از مبادی و آثار جسمانی نیست. مثلاً وقتی در حال کسی که دچار گرفتاری شده است می‌نگریم تأثر و ناراحتی پیدا می‌کنیم که از آن تعبیر می‌شود به دل سوختن و بعد به او کمک می‌کنیم.

همچنین اگر از امری ناراحتی پیدا کنیم و غضبناک شویم اعصابمان ناراحت می‌شود و خونمان به جوش می‌آید و عکس العمل نشان می‌دهیم و انتقام می‌گیریم. این صفت غضب هم در ما ملازم با یک انفعالات جسمانی است. حال اینجا بحث است که آیا در باره‌ی خداوند متعال می‌توانیم بگوئیم رحم و غضب دارد، یا نمی‌توانیم بگوئیم؟



عده‌ای (متکلمین) گفته‌اند نمی‌توانیم اینگونه تعبیر کنیم پس باید گفت این صفاتی که در انسانها ملازم با مبادی و آثار جسمانی است و در باره‌ی خدا اثبات شده است فقط غایات و آثار آنها منظور است و از قبیل «خُذِ الْغَايَاتِ وَاتْرُكِ الْمُبَادِي» هستند. وقتی ما به کسی ترحم می‌کنیم این رحم ما اثری و غایتی دارد یعنی در مقام رفع گرفتاری او بر می‌آییم که اثر و نتیجهٔ رحمت است. خداوند هم در حقیقت رحیم است و رحمتش به معنی ترتیب آثار رحمت است. همچنین در مورد غضب، این که ما عصبانی می‌شویم و قلبمان به نیش و بی‌قراری می‌افتد و انتقام می‌کشیم. این انتقام، اثر غضب است و این که خداوند غضب دارد یعنی اثر غضب که جهنم و کیفر بدکاران است و مبادی آن یعنی تحریک اعصاب، تپش و ضربان قلب را ندارد، چون جسم و جسمانی نیست.

و گروهی از اهل تحقیق می‌گویند صفت رحمت حقیقت وجودی و کمال وجودی شخص رحیم است، که در مقام رفع گرفتاری از دیگران بر می‌آید چه در خدا باشد چه در انسانها. بله چون رحمت مراتب دارد وقتی در انسانها می‌خواهد مصداق پیدا کند ملازم با انفعالات جسمانی و مبادی مادی است ولی این مبادی و انفعالات مادی مقوم و شرط ماهوی رحمت نیستند که بگوئیم ترحم یعنی انفعال جسمانی. مانند اینکه وقتی شخص مصیبت دیده‌ای را می‌بینیم این معنی روی اعصاب ما اثر گذاشته، قلبمان ناراحت می‌شود و اشکمان جاری می‌شود.

و ممکن است ترحم در موجودی مصداق پیدا کند ولی این مقدمات و لوازم جسمانی را نداشته باشد. بنابراین نتیجه گرفته می‌شود حقیقت ترحم ناراحتی به معنی دل سوختن نیست تا نشود آن را در مورد خداوند به کار ببریم بلکه آن حقیقت و حیثیت وجودی است که خداوند دارا است و نحوه وجودش اقتضاء می‌کند به بندگان رحیم باشد و به واسطه آن، رحمت لطفش شامل همه موجودات می‌شود، و چون خداوند جسم نیست لوازم جسمانی را هم ندارد. و جواب صحیح همین است که باید گفت این گونه صفات مثل رحمت، محبت، غضب و... به اصطلاح اهل منطق، کلی مشکک و دارای مراتب هستند بدین معنی که در موجودات مادی، مثل انسانها، مبادی و منشأ مادی دارند و در خداوند بدون مبادی مادی هستند.

### کلی متواپی و مشکک

به آن مفهوم کلی که صدقش بر تمام افراد به طور مساوی باشد و شدت و ضعف نداشته باشد، کلی متواپی می‌گویند مانند مفهوم کلی انسان که صدقش بر تمام افراد به طور مساوی و یک نواخت است به همان اندازه که زید انسان است و به او حیوان ناطق می‌گویند عمرو، هم به همان اندازه انسان و حیوان ناطق است.

و اگر مفهوم کلی صدقش بر افراد خود به تفاوت باشد می‌گویند کلی مشکک مثل مفهوم وجود، مفهوم علم، مفهوم قدرت و همچنین مفهوم محبت و رحمت و غضب و غیره. برای فهم بیشتر

برای کلی مشکک به نور مثال می‌زنیم که در تعریف آن گفته‌اند ظاهر بنفسه (بداته) **مُظَهَّرٌ لِّغَيْرِهِ** یعنی آن حقیقتی که خودش خودبخود ظاهر و آشکار است و اشیاء دیگر را هم روشن و ظاهر می‌کند. الآن می‌بینید نور پیش ما خودبخود ظاهر است و در پرتو آن اشیایی مثل کتاب، در و دیوار ظاهر می‌شوند و این نور حقیقتی است ذومراتب دارای مرتبه قوی، متوسط و ضعیف.

نور جسمانی داریم مانند نور لامپ و خورشید و غیر جسمانی هم داریم مانند خداوند که **«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»** <sup>(۱)</sup> نور کلی مشکک است. رحمت هم این طور است دارای مراتب شدید و متوسط و ضعیف است و مرتبه شدیدش در خداوند **عَلِيٌّ** متعال است که هیچ گونه شائبه مادیت در آن نیست و از شئون وجود مطلق و از کمالات اوست. و وجود هر چه تنزل پیدا کند مشوب و آمیخته می‌شود به خواص ماده و لوازم ماهیت.

**خلاصه:** **تَرْحَمٌ** حقیقتی است معنوی که منشأ لطف و احسان و عفو و بخشش نسبت به دیگران می‌شود بدون این که انفعال جسمانی و دگرگونی روحی جزو حقیقت آن باشد هرچند در موجودات جسمانی ملازمه دارد با مبادی و ملازمات مادی و آنچه در صفت رحم و رحمت گفته شد در صفت مقابل آن، غضب هم هست یعنی غضب مانند رحمت و محبت یک حقیقت و کمال وجودی است که

دارائی مراتب مختلف و مصادیق متفاوت است و حقیقت آن از انفعالات جسمانی و مقدمات مادی خالی است هرچند در موجودات جسمانی ملازم با فعل و انفعالات مادی و مبادی جسمانی است.

### رحمت و نقت

نقت مقابل رحمت است که نتیجه‌ی صفت غضب می‌باشد و قبلاً عرض شد نقت اسم مصدر از انتقام است و ممکن است صفت رحمت و نقت هر دو مربوط به موارد باشند یعنی یک جا رحمت مورد دارد و یک جا غضب و گاهی هم ممکن است انسان بی جا غضب کند و یا بی جا ترحم نماید.

به قول شاعر:

ترحم بر پلنگ تیزدندان      ستمکاری بود بر گوسفندان

پلنگ آمده گله گوسفند را پاره پاره کند اگر بگوئیم چه کار داریم، او نیز با امید آمده است چرا ناامیدش کنیم بگذار گوسفندها را پاره کند و برود این ترحم بیجا و بی مورد است و ستمکاری بود بر گوسفندان. انتقام کشیدن هم ممکن است بی جا یا به جا باشد. و خدا را در دعای افتتاح اینگونه توصیف می‌کنیم که در جایی که جای رحمت است از همه مهربانتر است و هنگامی که جای انتقام است کیفرش از همه شدیدتر است.

حالا چطور تصور کنیم که عفو و رحمت و یا انتقام کشیدن به

مورد باشد؟ دایره‌ی روشن شدن مطلب یک مثال اجتماعی می‌زنیم

کسی که ریاست جایی را به عهده دارد و عده‌ای زیر پوشش او به کار مشغولند اگر بخواهد با تمام زیردستانش به عدالت رفتار کند. این عمل به مقتضای عدالتش به دو شکل مختلف و متضاد ظاهر می‌شود ولی حقیقت موضوع به یک چیز یعنی عدالت برمی‌گردد. مثال بهتر اینکه پدری که چند فرزند دارد طبیعی است که محبت و علاقه‌اش به فرزندانش اقتضا دارد نسبت به لباس مسکن و غذای آنها به خوبی کوشا باشد و آنها را به مدرسه بفرستد که تا در آینده سعادت‌مند باشند. طبیعی است که بچه‌ها بخواخت نیستند بعضی از آنها نسبت به درس خواندن بی‌توجهی می‌کنند. خوب این پدر باید نسبت به آنها چه رفتاری داشته باشد؟ معلوم است اگر موعظه و نصیحت اثر نداشت ممکن است آنها را تنبیه کند. چرا بچه‌های همسایه را تنبیه نمی‌کند؟ با اینکه بعضی از آنها اصلاً به مدرسه نمی‌روند. چون محبت پدران‌های را که نسبت به فرزندان خویش دارد نسبت به آنها ندارد و این محبت و علاقه جلوه‌های مختلف دارد. بعضی مواقع به صورت تهیه غذا و تأمین لباس و مسکن و کتاب و غیره تجلی می‌کند که یکی از نشانه‌های رحمت است. و بعضی اوقات به صورت زجر و تنبیه که این هم در مورد خودش از مظاهر رحمت است.

حالا این معنی را توسعه بدهیم یک فرمانداری یا استانداری نسبت به اوضاع شهر می‌خواهد همه خوب باشند (هرچند ممکن است تمام عوامل اجرایی او خوب نباشند و تخلف کاری داشته

باشند) خوب در شهری که رئیسش کاملاً عادل و شایسته است و در ادارات همه به موقع سرکار خود حاضر می‌شوند و با ارباب رجوع خوش رفتاری می‌کنند و در بیمارستان‌ها، پزشکان و مجموعه‌ی درمانی به خوبی به وظیفه‌ی خود عمل می‌نمایند و مسئولین نظامی و انتظامی دقیقاً به کار خود مشغولند و در بازار اجناس به نرخ عادلانه به فروش می‌رسد و کارها خوب اداره می‌شود، فرماندار آنها را تشویق می‌کند و حقوقشان را کامل می‌پردازد. با این همه یک جاهائی هم حبس است و شلاق و متخلفین را مجازات می‌کنند برای چه؟

چون همه‌ی مردم عناصر صالحی نیستند، بعضی عامل فسادند و می‌خواهند افساد کنند و لازمه عدالت عمومی و فراگیر این است که در جاهائی که اخلال می‌شود نسبت به عناصر فساد باید ضرب و شلاق و حبس و مجازات باشد. اینجا انتقام و مجازات است اما به مورد، آنجا هم رحمت و لطف است به مورد و در جای مناسب.

### لطف خداوند

خداوند متعال به همه‌ی موجودات لطف عمومی دارد و مظهر لطف عمومی اش نسبت به مردم نیکوکار، همان ثواب و پاداش است و عفو گناهان ولی نسبت به عناصر فساد رحمت خداوند منشأ انتقام و عقوبت می‌شود و در حقیقت عذابی که از ناحیه پروردگار به گناهکاران وارد می‌شود شعبه‌ای از رحمت خدا است که اگر ترحم کرد از فضل و کرمش می‌باشد و اگر عذاب کرد مقتضای عدالت

اوست. اگر بنده‌ای را به موقع عفو یا عقاب کرد هر دو کار از روی رحمت اوست و هر دو یک منشأ دارد. احتمال دارد این جمله‌ی «یا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ» در دعای جوشن کبیر اشاره به این معنی باشد البته در صورتی که سبقت رحمت خداوند را بر غضب او از قبیل سبقت ذاتی بگیریم نه زمانی یعنی منشأ و علّت غضب، رحمت است و منشأ عذاب خداوند هم همان رحمت است. روی این مبنا باید گفت عذاب و عفو پروردگار هر دو ناشی از رحمت او است.

مولوی:

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد ای عجب من عاشق این مرد و ضد

### خوف از خدا و عوامل خوف

از بحثهای گذشته می‌توان به معنای خوف از خدا پی برد. خوف عبارت است از نوعی نگرانی روحی که در اثر عوامل مختلفی پدید می‌آید. با پیش بینی وقوع یک حادثه نامطلوبی که بعضی علاماتش ظاهر شده، حالت خوف در انسان پیدا می‌شود. مثلاً وقتی ابرهای سیاه و رعد و برق و باد و طوفان را مشاهده کنیم حوادث نامطلوبی مانند سیل و زلزله و تلنات مالی و جانی را پیش بینی می‌کنیم و ناراحت می‌شویم. این حالت را خوف می‌نامند.

یکی از عوامل دیگر خوف، مواجهه انسان با موجودات خطرناک است. مثل اینکه می‌بینیم دیوانه‌ای یک کارد در دست دارد

و به طرف مردم می رود در این حالت نیز وحشت می کنیم. در اینجا ما خطر را پیش بینی نکرده ایم، بلکه با موجود خطرناکی روبرو شده ایم. عامل سوم خوف، وضعیت نامناسب خود ما و تطبیق ندادن برنامه زندگی با مقررات اجتماعی است که با تخلّفات رفتاری ما، امر نامطلوبی پیش بینی می شود مثل این که چشم های خود را ببندیم و حرکت کنیم که هر لحظه احتمال می دهیم پیشانی ما به ستون یا مانعی برخورد کند و بشکند اینجا ما خوف داریم اما با موجود خطرناک روبرو نشده ایم بلکه خودمان را با وضع موجود تطبیق نداده ایم.

در شهری که عدالت حکمترما است دزدها و چاقوکش ها و یاغی ها می ترسند اگرچه آنها با موجود خطرناک روبرو نشده اند اما وضع حاضر و عدالت حاکم بر ایشان خطرناک است و این که از خدا می ترسیم (با اینکه خداوند برای هیچ موجودی نعوذ بالله آفت نیست و موجود خطرناکی نمی باشد) سرّش این است که خود را با قوانین الهی هماهنگ نکرده ایم با اینکه یکی از اسمهای پروردگار عالم «سلام» است و خطری ندارد. قرآن می فرماید: **هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ** (۱)، (او خداوندی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی او است، از هر عیب و نقصی منزّه است به کسی ستم نمی کند) با سلامتی و عافیت برخورد می کند) امنیت بخش است، مراقب همه



چیز است، قدرتمندی است شکست‌ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند، و شایسته عظمت است.)

طبق این آیه شریفه هیچ خطری از جانب خداوندی که سلامتی و ایمنی بخش است، متوجه موجودات نمی‌شود. اما در عین حال باید از عدالت خدا خوف داشت و باید بدانیم که دنیا صاحب دارد و عدالت کاملاً حکمفرماست و کسی نمی‌تواند به قول نسیم شمال بگوید: «خوب کردم، هرچه کردم، هرچه بردم، مفت من».

مطابق فرمایش امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام: «لَا يَخَافَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَّا ذَنْبَهُ»<sup>(۱)</sup>، (هیچ کدام از شما نترسد مگر از گناهِش.)

پس خوف از خدا به خوف از عدالت و رحمت عمومی حق بر می‌گردد. بعضی از عرفا شعری گفته‌اند که به نظر حقیر درست نیست می‌گویند:

گفتی که تو را عذاب خواهم فرمود من در عجبم که آن کجا خواهد بود؟

آنجا که تویی، عذاب نبود آنجا آنجا که تو نیستی کجا خواهد بود؟

این یک مقاله و گفتار عرفانی است، می‌گوید خوف خدا جایی ندارد برای این که هر جا تو باشی عذاب نیست. جایی هم نیست که تو نباشی. جوابش این است که خدا همه جا هست اما با اسْمَاءُ الْحُسْنَى و از جمله آنها «قَائِمٌ بِالْقِسْطِ» است یعنی خداوند نسبت به موجودات قائم به قسط است و قیومیت دارد و دارای قسط و عدل

می باشد و عذاب و کیفرش مقتضای عدالت اوست.  
 بنابراین باید از عدالت خدا و از این مقامش ترسید که در قرآن  
 می فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَيَنَّ الْجَنَّةَ هِيَ

الْمَأْوَىٰ﴾<sup>(۱)</sup>، (آن کسی که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از  
 هوی باز دارد، قطعاً بهشت جایگاه اوست).

اینجا خوف از مقام است یعنی حقیقت خوف از خدا برای  
 همین مقام است که مقام قیومیت و قیام به عدالت است و اگر این  
 مقام نبود ترس هم معنی نداشت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## درس سوّم

### اذن و اباحه

متن دعا: «اللَّهُمَّ اذْنَتَ لِي فِي دُعَائِكَ وَ مَسْئَلَتِكَ فَاسْمَعْ يَا سَمِيعُ  
مِدْحَتِي وَ اَجِبْ يَا رَحِيمُ دَعْوَتِي وَ اَقِلْ يَا غَفُورُ عَثْرَتِي فَكَمْ يَا اِهِي مِنْ  
كُزْبَةٍ قَدْ فَرَجْتَهَا وَ هُمُومٍ قَدْ كَشَفْتَهَا وَ عَثْرَةٍ قَدْ اَقَلْتَهَا وَ رَحْمَةٍ قَدْ نَشَرْتَهَا  
وَ حَلَقَةٍ بِلَايٍ قَدْ فَكَّكْتَهَا».

ترجمه: ای خدا تو به من اجازه دادی به درگاہت دعا کنم و حاجت بطلبم پس بشنو ای شنوا، ثنايم را و پاسخ ده ای مهربان، خواسته و خواهش من را و ندیده گیر ای آمرزنده، لغزش من را، زیرا چه بسیار غمهایی که بر طرف نموده‌ای و اندوههایی که زدوده‌ای و لغزشهایی که از آنها گذشته‌ای و رحمتی که گسترده‌ای و حلقة بلائی که گشوده‌ای.

در این قسمت از دعا این مطلب است که خدایا به من اذن در دعا و مسئلت دادی پس ای خدای شنوا و رحیم حمد و ثنايم را بشنو

و دعوت‌م را اجابت کن. کلمه‌ی «اذن» به معنی ترخیص و اجازه دادن است. فرق دقیقی بین اذن و اباحه هست؛ اگر کسی مولوئیت یا سمتی برتر بر دیگران نداشته باشد و تنها بخواهد از زیردستان خود از تصرف کردن و اقدام به کاری رفع مانع کند این را می‌گویند اذن و ترخیص. اما اباحه مربوط به کسی است که حق فرمان و ولایت دارد و انجام کارهایی را اجازه می‌دهد آن وقت این کسی که حق جعل حکم دارد بعضی چیزها را ممنوع می‌کند که اصطلاحاً می‌گویند تحریم و بعضی چیزها را مُجاز می‌کند که انجام دهیم یا ندهیم که این همان اباحه یا مباح قرار دادن است، اما در اذن فقط رفع مانع است مثل این که کسی اجازه بدهد وارد منزلش شویم، آن وقت می‌گوئیم مأذون هستیم، اجمالاً می‌توان گنگ چنین فرقی بین اذن و اباحه هست.

### اذن تشریحی

اذن همانطور که در تشریحات به کار رفته در تکوینیات هم استعمال شده است. در تشریحات یعنی در جاهائی که خدا بر حسب قانون دینی، اجازه انجام فعل یا ترک می‌دهد. این در مقام تشریح است. قرآن مجید می‌فرماید: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ﴾<sup>(۱)</sup>، (خداوند تو را ببخشد، چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی به آنها اجازه ترک جهاد

دادی؟ (چه خوب بود اگر صبر می کردی تا هر دو گروه واقعیت خود را نشان دهند).

در این آیه شریفه اذن به معنی رفع مانع در یکی از امور تشریحی یعنی ترک جهاد به کار رفته است. همچنین در سوره مبارکه حشر در باره ی جنگ پیامبر با یهود بنی نضیر، خداوند می فرماید: ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْتَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ﴾<sup>(۱)</sup>، (آنچه را از درخت با ارزش خرما قطع کردید یا آن را به حال خود وا گذاشتید همه به اذن خدا بود.) قطع درختهای ارزشمند خرما هنگام جنگ سبب شد بعضی مقداری وسوسه و تردید کنند که خداوند در آیه شریفه می فرماید هر درخت خرمائی که شما مسلمانان قطع کردید یا گذاشتید روی اصل و ریشه اش باقی بماند به اذن (اجازه) خدا بود. در اینجا اذن تشریحی است که در بریدن درخت خرما تخلّفی نبود و آن را خداوند در موقعیت جنگی اذن داده بود.

### اذن تکوینی

در قرآن بعضی موارد اذن تکوینی استعمال شده که به معنی اراده و مشیت پروردگار است زیرا برای اینکه اثر فعل بر آن مترتب شود و این که اثر بر مؤثر بار شود، تنفیذ اراده حق تعالی لازم است. قرآن می فرماید: ﴿وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾<sup>(۲)</sup>،

۱ - حشر، ۵.

۲ - اعراف، ۵۸.

«شهر (سرزمین) پاک گیاهش، به فرمان (اراده و مشیت) پروردگارش  
رویش می یابد.»

﴿وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا﴾<sup>(۱)</sup>، (و سرزمین بدطینت  
(شوره زار) جز گیاه ناچیز و بسی ارزش از آن خارج نمی شود  
(نمی روید).

زمین قابل و مناسب در اثر بارندگی و آبیاری با اراده و خواست  
خداوند، گیاه خوش و خوب از آن رویش می کند و این رویش یک اثر  
تکوینی است که از ارتباط گیاه با زمین به وجود می آید.

در سوره ابراهیم می فرماید: ﴿الْمُ تَرْكِيْفَ ضَرْبِ اللّٰهِ مَثَلًا كَلِمَةً  
طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَّ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِيْ اُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ  
يَاْذِنُ رَبُّهَا﴾، (آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه (گفتار پاکیزه لا اله  
الا الله) را به درخت پاکیزه ای مثل زده (تشبیه کرده) که ریشه آن در  
زمین ثابت و شاخه آن در آسمان است و هر زمان میوه خود را به اذن  
پروردگارش، می دهد.) آیه ۲۴-۲۵.

اهل تفسیر می فرمایند کلمه طیبه، کلمه ایمان و توحید یعنی  
«لا اله الا الله» است و این درخت پاکیزه هر زمان میوه اش را به فرمان  
تکوینی (اراده و مشیت) الهی می دهد، بین درخت و میوه رابطه  
تکوینی و وجودی است و اینکه درخت به موقع میوه و ثمره بدهد به  
خواست تکوینی خدا است.

در مورد سحر و جادو که یهودی‌ها برای جدائی زن و شوهر به کار می‌بردند قرآن می‌فرماید: «فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهَا مَا يَتَرَقُّونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَرَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>(۱)</sup>، (آنها از آن دو فرشته، مطالب سحرآمیز را می‌آموزند که بین زن و شوهرش جدائی بیندازند ولی هیچ‌گاه بدون اراده خدا نمی‌توانند به انسان زیان برسانند).

بنابراین گاهی اذن در تکوینیات به کار می‌رود و از آنجایی که نظام عالم نظام سببی و مسببی است و هر اثری از مؤثری حاصل می‌شود، ترتب آثار و تأثیر اسباب در نظام هستی وابسته به مشیت و تنفیذ اراده پروردگار است.

### لطف خدا در دعا

تاکنون اذن تشریحی و تکوینی بیان شد و دانستیم که اذن به معنی اجازه و اعلان نبود مانع برای فعل یا ترک آن است و روشن شد که اباحه به معنی انحصار در مواردی به کار می‌رود که فعل و ترک آن مساوی است، و یکی از احکام پنج‌گانه به حساب آمده است حالا بعد از روشن شدن معنی اذن و اباحه نتیجه می‌گیریم کلمه «أَذِنْتُ لِي» در این قسمت از دعا «اللَّهُمَّ أَذِنْتَ لِي فِي دُعَائِكَ وَ مَسْئَلَتِكَ» به معنی اجازه دعا و مسئلت است که به خداوند عرض می‌کنیم خدایا اگر من

به درگاهت آمدم و تو را می‌خوانم و درخواست دارم، بی دعوت نیامدم، تو خودت مرا در دعا اذن دادی و فرمودی: ﴿وَ اسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾<sup>(۱)</sup>، (از فضل و بخشش خدا برای رفع تنگناها درخواست و مسئلت کنید به یقین خداوند به هر چیزی داناست). امیرالمؤمنین علیه السلام: «وَ اعْلَمَ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَ تَكْفَلَ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَ قَدْ أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيكَ وَ تَسْتَرْجِمَهُ لِيَرْحَمَكَ.»<sup>(۲)</sup>، حضرت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام می‌فرماید: (فرزند عزیزم بدان آن خدائی که خزانه‌های آسمان‌ها و زمین در دست قدرت اوست، دعا و درخواست را به تو اجازه داده و اجابت را ضامن گشته است و به تو دستور داده از او بخواهی تا به تو ببخشد و از او رحمت و مهربانی طلب کنی تا مهربانی کند.)

در این قسمت از دعای افتتاح عرض می‌کنیم: خدایا! با این که من لایق نیستم لطف تو اقتضا کرده و مرا اجازه فرمودی به درگاه تو بیایم و حاجاتم را از تو مسئلت کنم تو بزرگ بزرگانی تو جبار آسمان و زمینی، من با این روسیاهیم، آخر من کجا و تو کجا، اما خودت اذن داده‌ای و لطف توست که مرا رخصت داده‌ای به درگاهت بیایم و عرض حاجت کنم.

۱ - نساء، ۳۲.

۲ - نهج البلاغه، نامه ۳۱ امیرالمؤمنین به امام حسن علیه السلام فراز ۳۴.



### قرب حق

این جمله از دعای افتتاح «اللَّهُمَّ اذِنْتَ لِي فِي دُعَائِكَ وَمَسْئَلَتِكَ»، اشاره دارد به دعوت‌هایی که خداوند عالم به وسیله پیامبرانش به ما ابلاغ فرموده است از جمله در سوره مبارکه بقره می‌فرماید: ﴿وَ اِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَانِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾<sup>(۱)</sup>، (هنگامی که بندگان من از تو درباره من می‌پرسند [بگو] من نزدیکم و دعای دعاکننده را وقتی مرا می‌خواند جواب می‌دهم، پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند، امید است در راه راست قرار گیرند.) در این آیه شریفه خداوند متعال نه تنها اذن در دعا داده بلکه اجابت آن را در صورتی که دعای حقیقی باشد تضمین فرموده است. در همین رابطه در سوره فرقان می‌فرماید: ﴿وَ قَالَ رَبُّكُمْ اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ اِنَّ الَّذِيْنَ يَسْتَكْبِرُوْنَ عَن عِبَادَتِي سَيَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ دَاخِرِيْنَ﴾<sup>(۲)</sup>، (پروردگار شما فرمود مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با خواری وارد جهنم می‌شوند).

در این آیه علاوه بر دعوت بندگان به دعا، و تضمین اجابت دعای واقعی و حقیقی، از دعا به عنوان عبادت نام برده شده و انکار کننده آن مستحق عذاب دوزخ دانسته شده است. در خاطر هست امام خمینی(ره) در زمان قدیم که در مدرسه فیضیه درس اخلاق

۱ - بقره، ۱۸۶.

۲ - غافسج۱

می‌گفتند این حدیث را می‌خواندند که حضرت موسی به عنوان مناجات با خداوند عرض می‌کند:

«يَا رَبُّ أَقْرَبُ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَاجِيكَ أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيكَ؟»، (پروردگار

من آیا تو به من نزدیک‌تری پس با تو مناجات کنم یا دوری تا تو را صدا بزنم؟)

خطاب رسید: «يَا مُوسَىٰ أَنَا جَلِيسٌ مِّنْ ذِكْرِنِي»<sup>(۱)</sup>، (ای موسی

من با کسی که مرا یاد کند همنشینم)

گویا تنها فاصله‌ی بین ما و خدا همان غفلت ما است وقتی

غفلت برطرف شد دیگر فاصله نیست.

یار نزدیکتر از من به من است این عجب بین که من از وی دورم

قرآن می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ

نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»<sup>(۲)</sup>

(ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم و به او

از رگ گردن نزدیک‌تریم.)

منظور از نزدیکی در این آیه و حدیث قبل و آیه ۱۸۶ بقره،

نزدیکی وجودی و احاطه وجودی حق به همه موجودات است و

قرب مکانی نیست.

راغب اصفهانی می‌نویسد: «کلمه وسوسه به معنای خطور افکار

زشت در دل است و اصل آن از وَسْوَسَ است که به معنی آواز و

۱ - اصول کافی ج ۲، باب ما يجب من ذکر الله.

۲ - ق، ۱۶.

صدای زیورآلات زنان و به معنی آهسته سخن گفتن است» و طبیعی است که هر دو، شنونده را دچار خاطراتی می سازند و باعث تحریک می شوند).

خداوند در این آیه شریفه می فرماید ما انسان را خلق کردیم و همواره تا هستی او باقی است از خاطرات قلبش آگاهیم و پیوسته از رگ قلبش که رگ حیاتی است به او نزدیکتریم. ورید (سیاهرگ) به هر یک از رگهایی گفته می شود که خون را از بخش های مختلف بدن به سمت قلب هدایت می کنند. بعضی گفته اند ورید در این آیه به معنی رگ گردن است و آیه شریفه آن را «حبل» یعنی طناب تعبیر کرده است چون شبیه طناب می باشد و اضافه حبل به ورید اضافه بیانیه است. ورید گردن، سیاهرگی است که خون تیره را از مغز و سایر قسمت های سر به قلب می برد. این خون سپس به شش ها می رود و مجدداً به وسیله ی سیاهرگ ششی به قلب باز می گردد. و بار دیگر با استفاده از سرخرگ آئورت در سراسر بدن منتشر می شود و از جمله توسط یکی از انشعابات آئورت به نام سرخرگ کاروتیدی (گردنی) به سر می رود. مضمون آیه این است که ما به انسان از رگ گردنش که حیات او وابسته به آن است، نزدیکتریم. آن وقت چگونه می شود به او و آنچه در دلش می گذرد آگاه نباشیم و یا هر وقت ما را می خواند جواب او را ندهیم!

مثنوی:

آنچه حه است لقب از حبل الوریه - تو فکندی تیر فکر را بیه

پس خدا از هر جهتی و از هر چیزی حتی از وجود انسان به او نزدیکتر است. خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»<sup>(۱)</sup>، (به یقین که خداوند بین انسان و قلبش حائل و واسطه است.)

### اهمیت دعا

قرآن کریم: «قُلْ مَا يَغْتَوُّ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ»<sup>(۲)</sup>،

(ای پیامبر به مردم بگو: اگر دعای شما نباشد خدای من، به شما توجهی ندارد به تحقیق خدا را تکذیب کردید.)

مفردات راغب: «يَغْتَوُّ» از ماده‌ی عَبَأ گرفته شده که به معنی ثقل

و سنگینی است و در اینجا منظور قدر و قیمت است و بعضی گفته‌اند به معنای بقاء می‌باشد.

در آیه شریفه دو احتمال است که یک احتمال مربوط می‌شود

به دعای بندگان و این در صورتی است که کلمه «كُمْ» در دعائکم

فاعل باشد و دعاء اضافه به فاعل شده باشد، آن وقت معنای آیه

چنین می‌شود: ای رسول! به ایشان بگو نزد پروردگار من قدر و قیمت

و ارزشی ندارید (و یا بگو پروردگار من شما را باقی نمی‌گذارد) اگر

دعایتان نباشد.

اگر شما دعا نکنید خداوند به شما عنایتی ندارد و حتی بقا و

هستی شما وابسته به دعا و درخواست، است چرا که دعا آوردن روی

۱ - انفال ، ۲۴.

۲ - فرقان ، ۷۷.

نیایش به درگاه حق و اظهار فقر و مسکنت است و بسیاری از عنایات و توجّهات حق تعالی به واسطه دعای بندگان می باشد که یکی از عوامل مهم و اسباب عالم هستی برای نزول خیرات و برکات، اظهار خضوع و بندگی و دعای حقیقی است.

احتمال دوم: «**كُفُّمُ**» در دعائکم مفعول باشد و دعا اضافه به مفعول شده باشد که مربوط می شود به دعوت خداوند. در این صورت معنای آیه شریفه این می شود: اگر پروردگارم شما را نخواند (دعوت نکند) در این صورت هیچ اعتنائی به شما ندارد با توجه به این که، «**فَقَدْ كَذَّبْتُمْ**»، (خدا و پیامبرانش را تکذیب کردید). یعنی تنها این توجه و لطف خداست که شما را نجات می دهد و اگر باز هم خداوند بعد از تکذیب، شما را می خواند و به سوی خود دعوت می کند، فقط به منظور اتمام حجت بر شما است و یا برای این است که با این لطف و دعوت پروردگار، شاید از تکذیب و سرپیچی دست بردارید. (۱)

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی (ره) ابوالجارود در ذیل آیه شریفه از امام باقر علیه السلام روایت می کند حضرت در معنای آیه «**قُلْ مَا يَغْبُوْ بِكُمْ رَبِّيْ لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُوْنُ لِزَمَانٍ**»، می فرمودند: یعنی، پروردگار من با شما چه کند و چگونه به شما اعتنا کند با این که او را تکذیب کردید و این تکذیب به زودی گریبانتان را خواهد گرفت.

بر اساس این روایت حضرت کلمه «ما» در «مَایَعْبُؤا» را نافیه ندانسته‌اند و برخلاف دو احتمال سابق، کلمه «ما» طبق این روایت، استفهامیه توبیخیه و یا انکاریه است یعنی انتظار دارید خداوند چه اعتنا و توجهی به شما بکند با اینکه حاضر نیستید او را بخوانید و عبادت کنید و از پیامبران پیروی نمایید؟

به نظر من احتمال دیگری هم در آیه هست که «ما» در «مَایَعْبُؤا» را استفهام انکاری بگیریم و معنای آیه این باشد: خداوند چه اعتنا و لطفی به شما دارد اگر توسط پیامبران و اولیاء، شما را دعوت به حق و ارشاد به حقیقت نداشته باشد. اما متأسفانه آنان را تکذیب کردید. یعنی با این که خداوند ما را خلقت فرموده و همه نعمتهای مادی و معنوی را در اختیار ما گذاشته است اگر برای ما انبیاء را نفرستد و به واسطه آنها ما را به خودش دعوت نکند گویا همه نعمتهای دیگری فایده است و توجهی به بندگان نکرده است. طبق این احتمال آیه مربوط می‌شود به فلسفه نبوت و نقش انبیاء در هدایت انسانها، که اگر نباشند خلقت نظام آفرینش قدر و قیمت و بقاء و دوامی ندارد و فایده‌ای در آن نیست.

### حقیقت دعا

قرآن کریم حقیقت دعا را عبادت می‌داند و می‌فرماید: **﴿قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ**

**جَهَّمتَ دَاخِرِينَ**»<sup>(۱)</sup>، (مرا بخوانید من هم اجابت می‌کنم. اول تحریر و ترغیب به دعا می‌کند بعد عبادت را به جای دعا به کار می‌برد و می‌فرماید کسانی که از عبادت من کبر بورزند با حَقَّتْ وارد دوزخ می‌شوند.)

اگر بپرسید عبادت چه ارتباطی با دعا دارد؟ در جواب می‌گوئیم: در حقیقت، خداوند می‌خواهد بفرماید حقیقت دعا با عبودیت یکی است اگر دعا نکنیم، اهل دعا نباشیم، روی نیاز و نیایش به پیشگاه حق نیاوریم، عرض حاجت و مسئلت نکنیم، حقیقت بندگی در ما نیست چنانچه در حدیث از پیامبر ﷺ وارد شده است «الدُّعَاءُ مَعَ الْعِبَادَةِ»<sup>(۲)</sup>، (مغز، جوهره و اساس عبادت، دعا است.)

۱ - غافر، ۶۰.

۲ - بحار الأنوار ج ۹۳ ص ۳۰۰.

بسم الله الرحمن الرحيم

## درس چهارم

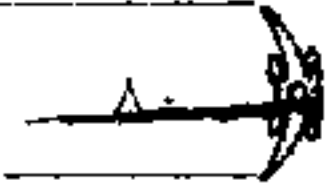
### عبودیت و بندگی تکوینی

در درس قبل عرض شد حقیقت بندگی با دعا یکی است. از بندگی در زبان عربی به عبودیت تعبیر می‌شود و عبودیت و بندگی یا تکوینی است و یا تشریحی. تکوینی یعنی از نظر هستی موجودی بنده و وابسته به موجود دیگر است از این نظر همه انسانها عبد خدا هستند. نظیر اینکه پدری چند فرزند دارد این فرزندان بخواهند یا نخواهند تکوینا و از نظر هستی، وجودشان از پدر است و با یکدیگر رابطه وجودی دارند و مایه وجودشان پدر است.

بنابر این تمام موجودات عالم هستی مخلوق خدا هستند و از نظر توحید همه موجودات وجودشان از وجود خداوند سرچشمه گرفته است این عبودیت تکوینی است و هیچ موجودی نمی‌تواند بندگی تکوینی را که عین ذات اوست از خود سلب کند.

در قرآن کریم در قبال کسانی که ملائکه را فرزندان (دختران) خدا می‌دانند و یا حضرت عیسی علیه السلام را فرزند خداوند می‌نامند،





پروردگار متعال فرزند داشتن را از خود نفی می‌کند.

می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾<sup>(۱)</sup>، (گفتند خدا برای خود فرزند اختیار کرده است «سبحانه» خداوند از این معنی منزّه است بلکه حقیقت مطلب این است که ملائکه بندگان گرامی او هستند و موجوداتی نیستند که با تولّد از خدا به وجود آمده باشند.)

### قوة مولده

برای این که روشن شود خداوند تولید مثل ندارد، مقداری درباره قوای غذایی، مولده و منمیه، صحبت می‌کنیم. از آنجایی که این سه قوه در تمامی نباتات و حیوانات وجود دارد می‌گویند مولدند و نمو و تغذیه دارند.

#### الف - قوه غذایی (تغذیه کننده)

گیاهان وقتی ریشه در زمین فرو می‌برند آب و مواد معدنی موجود در زمین را به خود جذب می‌کنند. این است که مواد را به یک نسبت معتدل تقسیم می‌کند و به تنه، ساقه، برگ و شاخه می‌رساند لذا در جوانب گیاه رشد و نمو حاصل می‌شود.

#### ب - قوه مولده

گیاه بعضی از این مواد غذایی را نیز در بافت‌های ذخیره‌ای خود ذخیره می‌کند. مقداری از این مواد در بعضی از گیاهان به

صورت تخم گل و در میوه جات به شکل هسته میوه در می آید که وقتی در محل مناسبی قرار گرفت از آن گیاه یا درخت به وجود می آید و این قوه را در گیاهان قوه مولده می نامند و در حیوانات هم این قوه وجود دارد، مثلاً در انسان و اغلب پستانداران تولید مثل از طریق جنسی و مایع منیوی انجام می شود که مجموعه ای از سلول های جنسی نر به نام «اسپرم» و مواد معدنی است. تمام سلول های بدن مواد لازم خود را از خون می گیرند. پس اسپرم نیز - که یک سلول جنسی است - مواد غذایی مورد نیاز خود را از خون دریافت می کند و با استفاده از آن به اسپرم بالغ و تمایز یافته تبدیل می شود. از میان سیصد تا چهارصد میلیون اسپرم آزاد شده فقط یک عدد موفق به «لقاح» و ترکیب با سلول جنسی ماده (تخمک) می شود. پس از لقاح این دو سلول، نطفه پدید می آید. این سلول در رحم مادر قرار می گیرد و ابتدا از طریق مواد غذایی موجود در تخمک و سپس از طریق دیواره ی رحم از بدن مادر تغذیه می کند و به نوزاد تکامل یافته تبدیل می شود.

این سه قوه فقط در موجودات مادی و جسمانی است حالا بعد از این بیان به بطلان این مطلب می رسیم که مشرکین ملائکه را فرزند خدا می دانستند و نعوذ بالله خداوند را مولد آنها می پنداشتند ﴿قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا﴾<sup>(۱)</sup> (گفتند خداوند برای خود فرزند گرفته است).

قرآن در جوابشان می فرماید: ﴿سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾، (خداوند از این نسبت مبراست بلکه ملائکه تنها بندگان گرامی و تسلیم خدا هستند و توهم فرزندی در آنها باطل است و آنان در سخن از خدا پیش نمی گیرند و به فرمانش عمل می کنند.)

### عقیده مسیحیان

پیروان حضرت عیسی مسیح علیه السلام آن حضرت را فرزند خدا و یکی از خدایان سه گانه می دانستند. آنها معتقد بودند به سه اَقْنُومِ (اقانیم ثلاثه) <sup>(۱)</sup> آب، ابن و روح القدس. قرآن مجید در جوابشان می فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ الْإِلَهَ الْحَقُّ، إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ، رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقِيهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً، إِنَّهُمَا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾ <sup>(۲)</sup>، (بگو ای اهل کتاب در دین خود غلو (زیاده روی) نکنید و درباره ی خدا جز حق چیزی نگوئید مسیح (عیسی بن مریم) فقط فرستاده خدا و کلمه (مخلوق) اوست که او را به مریم علیها السلام القا فرمود و روحی از طرف خدا بود و به خدا و فرستادگانش ایمان بیاورید و نگوئید خداوند سه گانه است. از این سخن باز ایستید که برای شما بهتر است. خدا تنها معبود یگانه است و منزه است از اینکه

۱ - اَقْنُومِ جمع اَقْنُومِ به معنی اصل و سبب چیزی است.

۲ - نساء، ۱۷۱.

فرزندی داشته باشد برای او است موجودات زمین و آسمانها و برای تدبیر و سرپرستی آنها؛ و خداوند کافی است).

در آیه بعد دربارهٔ بندگی حضرت عیسی علیه السلام و ملائکه می فرماید: **﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾** <sup>(۱)</sup>، (هرگز حضرت مسیح علیه السلام و فرشتگان مقرب خودداری نداشتند از اینکه بنده خدا باشند و کسانی که از عبادت و بندگی خدا اجتناب کنند و تکبر نمایند زود باشد که خداوند همه آنها را به سوی خود در قیامت (برای حساب و کتاب) جمع کند.)

می فرماید شما مریدان حضرت عیسی علیه السلام مثل اینکه کاسه داغتر از آتش شدید. به بنده خدا حضرت مسیح علیه السلام چیزی می گوئید که خود آن حضرت هم راضی نیست و از بندگی خدا خودداری نمی کند.

بحث در عبادت تکوینی بود و در اثبات بندگی موجودات عالم، قرآن می فرماید: **﴿إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾** <sup>(۲)</sup>، (همه ی کسانی که در آسمانها و زمین هستند با حالت بندگی به سوی خدای رحمان می آیند.)

تمام موجودات روز قیامت به حالت بندگی متوجه خدا هستند و در برابر او می ایستند در حالی که مملوک محض او هستند و مالک نفع و ضرر و مرگ و حیات خود نیستند و این امری است که

۱ - نساء، ۱۷۲.

۲ - مریم، ۹۳.

همین الان هم ملازم آدمی و همه موجودات در زندگی دنیا است و در آیه شریفه آمدن به حالت بندگی را مقید به قیامت نفرموده است. بلکه در هر حال موجودات بنده خدا هستند.

### عبودیت رفتاری

یک معنای دیگر از عبد و عبودیت این است که روش و رفتار انسان روی این فلسفه باشد که رفتار خود را بر اساس این دیدگاه تنظیم کند که: ما الهی هستیم و فلسفه و دیدمان این است که عالم را خدایی هست و ما مخلوق او هستیم و قیامت و زندگی بعد از مرگ در پیش است. آن وقت اگر بنده رفتارش را در زندگی بر اساس این حقیقت استوار کند، این می شود عبودیت و بندگی در روش زندگی اما بعضی روششان مبتنی بر این حقیقت نیست آنها با اینکه تکویناً عبد و بنده خدا هستند و وجودشان وابسته به وجود او است و با این حال در مقام عمل، زی و روش بندگی ندارند.

مثالی را یاد آور می شوم؛ فرضاً پدری چند فرزند دارد بعضی کاملاً به این حقیقت ملتزم هستند و فراموش نمی کنند که عنوان فرزندی دارند و باید دستورات پدر را بپذیرند و هر چه را فرزند بودن اقتضا دارد باید در عمل پذیرا باشند.

اما بعضی فرزندان ممکن است روششان بر این حقیقت استوار نباشد و از اطاعت دستورات خیرخواهانه پدر خودداری کنند. بندگی خدا هم این چنین است بعضی افراد در زندگی و رفتارشان متوجه این حقیقت هستند که ما بنده خداییم و باید روش و رفتارمان مطابق با

اقتضای بندگی باشد. و ممکن است بعضی بندگان عبودیت اختیاری نداشته باشند و روش زندگی آنها بدون توجه به بنده بودن آنها و فلسفه الهی باشد اما از عبودیت فطری و تکوینی نمی‌توانند سرپیچی کنند و این که همه موجودات به لحاظ تکوین و خلقت بنده هستند قابل سلب نیست و کسی نمی‌تواند بگوید وجود و هستی و بقای من ارتباطی به خدا ندارد.

در نتیجه، بندگان واقعی خدا کسانی هستند که رفتار فردی و اجتماعی خود را بر اساس بندگی فطری و تکوینی استوار می‌کنند و قرآن مجید در سوره فرقان از آنها تمجید می‌کند. می‌فرماید: ﴿رَبِّ عِبَادِ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا...﴾<sup>(۱)</sup>، (روش بندگان خدا متواضعانه است و وقتی جاهلان آنان را به سخنان زشت مخاطب می‌سازند به آنها سلام می‌گویند.)

خداوند غیر از این دو صفت، در ادامه آیه، دوازده صفت<sup>(۲)</sup> از صفات عباد الرحمن را ذکر می‌کند و آنها را از این جهت که بنده خوب خدا هستند و دارای این صفات می‌باشند، می‌ستاید و جاوید در بهشت می‌داند چون رفتار زندگی و روش عملی خود را بر اساس

۱ - فرقان، آیات ۶۳ تا ۷۷

۲ - نماز شب، درخواست برگرداندن عذاب آخرت، انفاق بدون اسراف و سخت‌گیری، تنها خدا را می‌خوانند، به ناحق کسی را نمی‌کشند، زنا نمی‌کنند، شهادت ناحق نمی‌دهند و بر باطل حاضر نمی‌شوند، از لغو و بیهوده با بزرگواری می‌گذرند؛ وقتی آیات خدا را یادآور شدند کر و کور از آن نمی‌گذرند و درخواست فرزند صالح و امامت پرهیزکاران را دادند.

خلقت خدائی و بندگی تکوینی، استوار ساخته‌اند.

### عبودیت و عبادت رسمی

معنای سوّم عبادت، عبارت است از بعضی اعمال و عبادات رسمی که اهل توحید اعم از مسیحیان و مسلمانان، آنها را در مواقع خاص به شکل مخصوصی انجام می‌دهند حتی بت پرستها و خورشید و ستاره پرستها برای خود عبادت دارند.

هر کس بر حسب اعتقاد خودش یک قسم کارهائی می‌کند که با آنها می‌خواهد بندگی خود را نسبت به معبودش ظاهر کند و عبودیت خود را عرضه بدارد. این که ما روزه می‌گیریم، نماز می‌خوانیم و حج به جا می‌آوریم همگی مظاهر بندگی است.

### خلاصه

عبادت بر سه قسم است:

- ۱ - عبادت تکوینی
- ۲ - عبادت و عبودیت رفتاری
- ۳ - عبادات روزمره و رسمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## درس پنجم

### اجابت دعا از راه اسباب طبیعی

باز هم به مناسبت این جمله از دعای افتتاح: «اللَّهُمَّ أَنْتَ أَدْنَتْ لِي فِي دُعَائِكَ وَ مَسْئَلَتِكَ» مطالبی را پیرامون مسئله دعا عرض می‌کنم. خداوند وعده داده است دعاهای بندگان را اجابت کند. این اجابت یعنی چیزی را که بنده از خدا می‌خواهد، خداوند برآورده‌اش کند و انسان را به خواسته‌اش برساند که این اجابت ممکن است به همین راههای طبیعی باشد. یعنی مثلاً مریض که با دارو درمان می‌شود، خداوند به دل مریض می‌اندازد به پزشک مراجعه کند و تشخیص درد را به پزشک الهام می‌کند و مریض که از خدا شفا می‌خواست بهبودی پیدا می‌کند.

ما معتقدیم خداوند هر چیزی را به اسباب خاص خودش انجام می‌دهد. در حدیث است «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا



بِالْأَسْبَابِ»<sup>(۱)</sup>، (خداوند امتناع دارد امور جهان را جاری کند مگر از راه اسباب و علل خود آن امور).

بر فرض فردی فقیر است از خداوند می‌خواهد او را از فقر نجات بدهد. اجابت دعایش به این نیست که بدون در نظر گرفتن اسباب طبیعی و مجاری عادی از آسمان برایش پول و امکانات فرستاده شود بلکه همین که به فکر این بنده آمد فلان کار را انجام بدهد و کار و کوشش کند و فلان معامله را انجام دهد در نتیجه فقرش برطرف شود این نمونه‌ای از اجابت دعا از راه اسباب طبیعی است. اجمالاً یکی از راههای اجابت دعا، الهام و توجه دادن به بعضی امور و به فکر و دل انداختن و راهنمایی بندگان است به راههایی که باعث برآورده شدن حاجات آنها می‌شود.

### امور خارق العاده

البته گاهی اوقات قطع نظر از دعا بعضی امور استثنائی اتفاق می‌افتد که می‌گوئیم خارق عادت است. خرق عادت، اتفاق افتادن بعضی امور بر خلاف جریانات عادی است یعنی تا کنون ندیده‌ایم و معمول نبوده است. مثلاً تولد حضرت عیسی علیه السلام بطریق معجزه و خرق عادت بود چون عادت خدا بر این جاری است که وقتی انسانی بخواهد به وجود بیاید با وجود پدر و مادر امکان می‌یابد حال چون

حضرت عیسیٰ علیه السلام بدون پدر به وجود آمد برخلاف جریان عادی است.

در هر صورت آن چه در این عالم دیده ایم بر حسب یک نظم و نظاماتی بوده است و می دانیم هر چیزی سببی دارد ولی این که سببش منحصر به اسباب ظاهری باشد خیر، ممکن است بر طبق یک اسباب مخفی باشد لذا در عالم، استثناهایی هم هست و چیزهایی بوجود می آید که برخلاف نظام معمول و نظام جاری است.

معجزات و کرامات هم از این قبیل است و ممکن است اجابت دعا بعضی اوقات به طور غیر معمول باشد و چیزی را که بنده خواسته از غیر مجرای طبیعی به او برسد.

### نادیده گرفتن راههای طبیعی

بعضی چنین ایراد می گیرند: حالا که خداوند دعوت به دعا فرموده و وعده اجابت داده است دیگر نباید راههای طبیعی را طی کنیم و فرضاً برای معالجه پیش پزشک برویم بلکه باید داروخانه ها را تعطیل و با توسل به قرآن شریف و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام از خداوند درخواست کنیم حاجات ما را برآورده و به وعده خود عمل کند طبیب و دارو درمان نمی خواهد و یا اینکه نان نخوریم و با دعا گرسنگی خود را دفع کنیم!

نتیجه این شد که: این دیدگاه تمام اسباب و علل طبیعی را نادیده می گیرد و نظامات جاریه را تعطیل می داند و می گوید ~~...~~

همینطور فرضاً درس نخوانده دعا کنیم و عالم شویم و بدون مراجعه به دکتر با دعا شفا پیدا کنیم! این نظر، ذهن کجی به تمامی علل و اسباب عالم است و جوابش این است که خداوند اذن داده است تا دعا کنیم و وعده اجابت هم داده است حالا اگر بنده به درگاه پروردگار آمد و دعا کرد و عرض حاجت نمود و حقیقت بندگی هم به این معنی محقق شد و این فرد لایق شد که خداوند حاجتش را برآورد، این همان اجابت دعاست مثل سایر کارهای خداوند که می‌گوئیم بدون اسباب از تحقق آنها امتناع دارد.

از باب مثال کسی که مریض است و وضعیتش خیلی بد است اگر بستگانش حال دعا برایشان پیدا شد (دعای حقیقی) و از خدا خواستند که مریض را شفا بدهد اجابت دعایشان، گاهی به این است که به فکر بیفتند او را پیش فلان طبیب ببرند، مریض را پیش او می‌برند و اتفاقاً او هم خوب تشخیص می‌دهد و داروئی می‌نویسد و مریض خوب می‌شود، این همان مستجاب شدن دعاست هرچند ما از آن غافل هستیم و فکر می‌کنیم مراحل طی شده بدون دخالت دعای ما بوده است.

### إلهام دعا

در زمانی که فرعون فرزندان پسر را می‌کشت برای این که می‌آید از بنی اسرائیل پسری به دنیا بیاید و در آینده دستگاه سلطنت او را به هم بزند، مادر حضرت موسی علیه السلام نگران نوزاد خود بود، خداوند

حکیم به دلش انداخت بچه را در صندوق بگذارد و به دریا بیندازد و به طور رسمی به او الهام شد این کار را انجام بدهد و این یک تربیت طبیعی است. قرآن می‌فرماید: **﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾**<sup>(۱)</sup>، (ما به مادر موسی الهام کردیم او را شیر ده و هنگامی که بر سلامت و حفظ جان او ترسیدی وی را به دریا (رود نیل) بینداز و نترس و غمگین مباش، به یقین ما او را به تو باز می‌گردانیم و وی را از رسولان قرار می‌دهیم).

مادر حضرت موسی این کار را انجام داد و اتفاقاً خاندان فرعون از آن طرف رود نیل بچه را دیدند و از آب گرفتند، وقتی زن فرعون (آسیه) که مؤمنه بود چشمش به موسای خردسال افتاد به لطف خدا محبت او در دلش قرار گرفت و دست به دامن شوهرش، فرعون شد که «او را نکش و بگذار برای خودمان نگهداریم» یعنی همان کاری را که خدا می‌خواست بشود و این وسیله‌ای بود که خداوند برای پرورش و نگهداری موسی عليه السلام فراهم کرده بود. قرآن می‌فرماید: **﴿وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ، فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾**<sup>(۲)</sup>، (ما شیر زنان شیرده را بر موسی از پیش، حرام کردیم - تا او را به آغوش مادر بازگردانیم - و

خواهرش - که در تعقیب موسی بود - به خاندان فرعون گفت: آیا می‌خواهید شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم تا او را برای شما سرپرستی کنند و خیرخواه او باشند؟ پس ما او را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن شود و غم نخورد و بداند وعده‌ی خدا حق است، ولی متأسفانه بیشتر مردم نمی‌دانند).

### معجزات و کرامات

وقتی مادر موسی نگران شد و حقیقتاً دعا کرد خداوند به این طریق با اسباب طبیعی دعای او را مستجاب فرمود و به وعده‌ای که برای برگرداندن موسی داده بود عمل نمود.

قبلاً اشاره شد قطع نظر از استجاب دعا، به طریق عادی و طبیعی، گاهی استثنائاتی صورت می‌گیرد که نامش معجزه یا خرق عادت است. معجزه به دست انبیاء صادر می‌شود و امری ممکن است نه این که غیر ممکن، ممکن شود.

مثلاً صحرائی از آتش برای حضرت ابراهیم علیه السلام تبدیل به گلستان می‌شود این یک امر محالی نیست ولی جریان عادی این است که آتشها تمام شده خاکستر شوند خاکستر کم کم خاک شود و در خاک گل بروید و گلها زیاد شوند تا گلستان به وجود آید، ولی سالها باید بگذرد و اینکه یک مرتبه با سرعت با امر خداوند قادر متعال، آتش گلستان شود، برخلاف جریان طبیعی است همانطور که قرآن

### آیا دعا دخالت در کار خداست؟

گاهی توهم می‌شود خداوند بر حسب لطفی که به بندگان دارد اگر چیزی را به مصلحت بنده بداند عطا می‌کند و اگر چیزی به ضرر بنده‌اش باشد آن را عنایت نمی‌کند، دعا بکند یا نکند و وقتی خداوند علیم، به خیر و صلاح و نفع و ضرر بندگان، آگاه است چه نیازی به دعاست و در حقیقت دعا یک نوع دخالت در کار خداست به قول شاعر:

دهنده‌ای که به گل نکهت<sup>(۱)</sup> و به گل جان داد

به هر که هر چه سزا دید حکمتش، آن داد

جواب این اشکال این است که همین خدائی که هر چیزی را بر طبق مصلحت به بنده‌اش می‌دهد، ممکن است مصلحت شرائطی داشته باشد. درست است که خداوند فیاض است و فیض از طرف او معطلی ندارد، ولی ماده نیز باید بتواند بپذیرد. در علوم عقلی می‌گویند:

قبول ماده شرط است در افاضه فیض

و گر نه بخل نباشد ز مبدأ فیاض

این که کاغذ انسان نمی‌شود نه این که خدا دریغ می‌کند و حیفش می‌آید انسانیت را به این کاغذ بدهد آیا می‌ترسد برای هزینه آن کم و کسر حاصل شود؟ آیا می‌ترسد جیره بندی که می‌کند برای

۱ - نکهت: بوی خوش.

آیندگان کم بیاید؟ خیر از این بابت نیست، ولی ماده باید قابلیت داشته باشد و بپذیرد. لذا شرائط می‌خواهد مثلاً خاک باید تبدیل به گیاه شود، گیاه را حیوان بخورد و گوشت شود گوشت را انسانی بخورد و غذا جزو خون او شود تا پس از مراحل تبدیل به نطفه گردد و منتقل به رحم زن شود و در آنجا مراحل را طی کند تا انسان شود و به دنیا بیاید.

### قابلیت و دعا، شرط افاضه

پس از ناحیه خداوند حالت منتظره‌ای در فیض حق نیست اما حالت منتظره در مستفیض و گیرنده فیض هست زیرا که پذیرش فیض در او، مشروط به شرائط است از جمله دعا و خواستن.

فرض کنید بچه‌ای که درس نخوانده نمی‌شود به او دیپلم یا لیسانس بدهید. در اینجا شما بخل ندارید اما بچه نمی‌تواند این مدرک را بگیرد چون تا مرحله به مرحله کلاسها را طی نکند و نمره قبولی نیاورد قابلیت در او حاصل نشده و در هر کلاسی در صورت موفقیت، لیاقت پیدا می‌کند برای کلاس بعدی آنوقت می‌گوئیم بلی خداوند به هر که هرچه سزا دید حکمتش آن داد ولی او باید بتواند بپذیرد.

در رابطه با دعا خیلی وقتها هست تا آن حال دعا و دل شکستگی و آن تحقق حال عبودیت پیدا نشود و تا آن معنویت خاص نباشد، دعاکننده قابل فیض یابی نیست مثل سایر جریانات و مواد

عالم، با اینکه خداوند نسبت به آنها بخلی ندارد در افاضه فیض، ولی باید شرائط لازمه را داشته باشند و علل مُعَدّه فراهم شود تا زمینه برای فیض فراهم شود. خیلی چیزهاست که تا سر تسلیم در پیشگاه حق فرود نیاورند فیض برای آنها صلاح نیست نه اینکه خداوند خوشش بیاید و بخواهد لذت ببرد و از این جهت برتری جوئی کرده باشد که ما حتماً تحقیر شویم و از این طریق بخواهد کمبودی را از خودش برطرف کرده باشد، خیر این نیست بلکه تا سر تسلیم و دعا فرود نیاوریم لیاقت چنین فیضی را نداریم. گاهی می شود پروردگار عالم گرفتاری پیش می آورد تا ما حال تضرع پیدا کنیم و در اثر حال تضرع، توبه و انابه کنیم آنوقت فیضش را شامل حال ما می کند.

آیه شریفه می فرماید: ﴿... فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ  
يَتَضَرَّعُونَ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ...﴾<sup>(۱)</sup>،  
(هنگامی که با پیامبران به مخالفت برخاستند آنها را مبتلا به رنج و ناراحتی ساختیم به امید اینکه تسلیم شوند و گریه و زاری نمایند. چرا هنگامی که مجازات ما به آنها رسید، گریه و زاری و خضوع نکردند؟ بلکه در دلهای آنها قساوت و سختی پیدا کردید.)

نتیجه این که: در اشکال به مناجات و دعا و نیایش با فرض این که خداوند فیاض و حکیم علی الاطلاق است، گفته می شود هرچه را صلاح بنده بداند به او عطا می کند پس دعا یعنی چه؟ جواب این



است که چیزی را که بنده می‌خواهد چه بسا ممکن است شرائطی بخواهد - مانند سایر کمالاتی که از طرف پروردگار به عالم ماده سرازیر می‌شود - تا فیض افاضه شود و دعا و خواستن بندگان یکی از شرائط افاضه فیض است و تا دعا و مناجات و سایر شرایط نباشد، مصلحت حاصل نمی‌شود.

### دعا و قضا و قدر

اشکال دیگری که گاهی به دعا می‌شود این که دعا خلاف رضای به تقدیر الهی است و ما باید به قضا و قدر خدا راضی باشیم و مقتضای توحید این است که هر چه را پیش آمد بپذیریم. در حدیث قدسی از پیامبر اکرم، وارد شده است: «مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَلَمْ يَشْكُرْ لِنِعْمَائِي وَلَمْ يَصْبِرْ عَلَىٰ بَلَائِي فَلْيَتَّخِذْ رَبًّا سِوَايَ»<sup>(۱)</sup>، (هر کس به قضای من راضی نشود و بر بلا و گرفتاریهایی که در ملک ما به کسی وارد می‌شود صبر نکند و شکرگزار نعمتهای من نباشد از این دنیای ما بیرون برود و پروردگاری غیر از من پیدا کند.)

پس چون تمام جریانات عالم بر طبق قضا و قدر الهی است بر همه چیز باید صبر کنیم و این قضای الهی است که یکی ثروتمند باشد و یکی فقیر. آن وقت اگر دعا کنیم: «خدایا فقر ما را بر طرف کن» یعنی خدایا ما به تو ایراد داریم و این طور تلتقی می‌شود که دعا یعنی اشکال

به قضا و قدر الهی و این عالم بر طبق علم ازلی حق، خارجیت و تحقق پیدا کرده و همان علم ازلی حق در خارج به وقوع پیوسته حال اگر بگوئیم خدایا ما فقیر نباشیم گویا معنایش این باشد خدایا - نعوذ بالله - این چه نشه غلطی است که برای ما کشیده‌ای آن را عوض کن مثل سخنی که خیام می‌گوید:

**گر بر فلکم بُدی چو یزدان**

**برداشتمی من این فلک را ز میان**

یعنی عَجَب دنیائی است. باید معمار دیگری آورد و وضعیت را عوض کرد خوب این اعتراض به قضا و قدر نظام آفرینش الهی است. در این جا جواب سربسته‌ای می‌دهم، جواب تفصیلی بماند برای فرصتی دیگر.

### **دعا سبب معنوی**

جواب: ما قبول داریم این عالم یعنی، حوادث و جریاناتش بر اساس قضا و قدر الهی است و لکن عالم یعنی چه؟ عالم چیزی است که هر امری از آن در سایه سبب است و یکی از جریانات عالم عبارت از این است که در فصل تابستان میوه‌ها شروع به رسیدن می‌کنند، البته بر طبق اسبابشان و اسبابش، بودن زمین، آفتاب و حرارت و هوا و آبیاری و علم و اداره خاص کشاورز است، اینها اموری است که واقع می‌شود و همه عالم این گونه است. آن وقت راضی شدن به قضا و قدر الهی رضایت به تمام اینها است.

اگر جهان هستی را کوچک فرض کنیم همین جا که نشسته‌ایم من صحبت می‌کنم و شما می‌شنوید عالم یعنی این، باید گفت این هم بر طبق نقشه ازلی حق است. آیا می‌شود ما بخواهیم به این عالم راضی باشیم و در عین حال بگوییم صحبت کردن فلان شخص را نمی‌خواهیم، نه این نمی‌شود رضای به قضا یعنی رضا به آن جهت که از ناحیه حق تعالی اقتضاء شده این مسئله واقع شود مثلاً اگر ما گرسنه‌ایم حکم این عالم است که اگر غذا بخوریم سیر می‌شویم و وسیله سیر شدن در عالم این است که برویم دنبال وسیله‌اش و به موقع خودش نان بخوریم تا سیر شویم، یا اگر رفتیم نان فراهم کنیم این خلاف رضا به قضا و قدر الهی است؟ یا اگر برای یاد گرفتن مطلب پیش استاد رفتیم اینها خلاف تقدیر خداوندی است؟! ... پس ممکن است دعا هم جزو اسباب واقع شود و جزو اموری باشد که اگر مستفیض بخواهد فیض حق را بپذیرد و قابلیت قبول پیدا کند باید دعا کند. در نتیجه دعا اعتراض به معماری و نظام بخش هستی، نیست.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## درس ششم

### بی شریک و بی فرزند

متن دعا: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَلَا يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَا يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا. الْحَمْدُ لِلّٰهِ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ كُلِّهَا عَلَى جَمِيعِ نِعَمِهِ كُلِّهَا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا مُضَادَّ لَهُ فِي مُلْكِهِ وَلَا مُنَازِعَ لَهُ فِي أَمْرِهِ».

ترجمه: ستایش مخصوص خداوندی است که همسر و فرزندی برای خود نگرفته است و برای او شریکی در حکمرانی بر جهان نیست و برای او سرپرستی از روی خواری و ناتوانی نیست و او را بزرگش بدان چه بزرگ دانستی. حمد و ستایش مخصوص خداوند است به جمیع ستایشهای او بر جمیع نعمتهایش (تمام حمدهایی که حمد کنندگان بر نعمتهای پروردگار می نمایند مختص ذات اوست) ستایش مخصوص خداوندی است که در محدوده قدرتش ضدی نیست و در فرمانش ستیزه جویی وجود ندارد.

در این قسمت از دعا چند مطلب قابل بررسی است:

- ۱ - خداوند همسر و فرزند و سرپرست ندارد .
- ۲ - برای پروردگار عالم در ملک و فرمانروایی شریکی نیست .
- ۳ - در فرمانروائی و حکمرانی خداوند ضدّیت کننده وجود ندارد .

اما مسئله زن و فرزند نداشتن خداوند، دلیلش این است که قوه مؤلّده ندارد البته نه اینکه قوه مؤلّده یک کمال است و خدا این کمال را ندارد بلکه از باب این است که قوه مؤلّده قوه‌ای است جسمانی و از آنجا که خداوند جسم و جسمانی نیست قوه مؤلّده ندارد و این قسمت به طور اشاره در درس چهارم گذشت و اجمالش این است که حیواناتی که تغذیه آنها با اراده است وقتی غذا خوردند، غذا در جهاز هاضمه آنها قرار می‌گیرد و بعد که هضم و وارد خون شد برای نمو آنها مؤثر واقع می‌شود و از همان اجزای غذائی مقداری تبدیل به اسپرم می‌شود که در اثر آمیزش جنس نر با ماده، نطفه در رحم ماده تشکیل می‌شود و تبدیل به فرزند می‌شود و این مختص به موجودات مادی و جسمانی است.

### حقیقت خلقت

بعد از بیان این مسئله جا دارد پرسید پس خلقت چیست؟ آیا تولّد نیست؟ که در جواب می‌گوئیم معنی خلقت ایجاد از عدم و نیستی است و بعضی از عرفا برای بیان مطلب، عالم خلقت را نسبت

به حق تعالی مثل نسبت نم به یم (دریا) گرفته‌اند، و گفته‌اند عالم خلقت «نم» است و وجود واجب الوجود «یم» و این مثال برای تقریب مطلب به ذهن است و الا این مثال برای خلقت عالم درست نیست که خلقت نسبت به ذات حق از قبیل نم (رطوبت) و دریا باشد. چون این رطوبت از همان دریاست و در خلقت شرط است که مخلوق قبلاً معدوم بوده باشد ولی اگر ذره‌ای از اجزای وجودی یک موجود خیلی بزرگ، از آن جدا شود و جای دیگر قرار گیرد این از عدم به وجود نیامده است.

به بیان دیگر مثلاً اگر از اقیانوس آرام که بزرگترین اقیانوس است یک سر سوزن رطوبت برداریم اینجا چیزی از عدم به وجود نیامده است بلکه این رطوبت یا ذره قبلاً در دریا بوده و جزئی از آن و حالا جای آن عوض شده است و از دریا به اندازه‌این سر سوزن آب کم شده است منتها چون محسوس نیست و نسبتش کم است هیچ به حساب می‌آید ولی در هر صورت از عدم به وجود نیامده است. همچنین ممکن است در اثر وجود آب دریا، مسافت زیادی به اطراف دریا مانده، نمناک باشد و این رطوبتها هم از خود دریا است. بنابراین تشبیه عالم خلقت نسبت به خداوند، به رطوبت نسبت به دریا، برای تقریب به ذهن خوب است اما مثال برای خلقت از نیستی و عدم نیست و در ذره و رطوبت بعد از جدائی از دریا نمی‌شود گفت از نیستی موجود شد بخلاف عالم هستی که خلقتش از طرف خدا مسبوق به عدم آن است و از طرفی با جدا شدن ذره‌ای از

رطوبت به همان مقدار از آب دریا هر چند ناچیز کم می شود اما با خلق عالم هستی، از خداوند چیزی کم نمی شود.

در هر صورت در پی اثبات این مطلب بودیم که عالم هستی مخلوق باری تعالی است نه مولود او و مانند ولد از والد جدا نشده است. و باید در جای خودش بحث شود که خلقت در حقیقت پرتو خالق و ظهور او است و وجود معلول در مرتبه‌ای نازلتر، پرتو وجود علت است و وجود معلول و مخلوق از خودش استقلال در مقابل علت ندارد. پس عالم هستی نسبت آن به ذات حق، نسبت مخلوق به خالق است نه نسبت مولود به مولد.

### نفی شریک

در چند آیه از قرآن مجید از خداوند نفی شریک و فرزند می کند و آنها را مخلوق می داند می فرماید: ﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ﴾<sup>(۱)</sup>، (مشرکین برای خدا شریک قائل شدند آن هم از جنس جن و حال آنکه خداوند آنها را خلق فرموده است و آنها شریک نیستند بلکه مخلوق اند.)

﴿وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ﴾<sup>(۲)</sup>، (و برای پروردگار عالم پسرها و دخترانی تراشیدند - بعنوان پرستش - خداوند منزّه و برتر از آن چیزی است که او را بدان

۱ - انعام، ۱۰۱ و ۱۰۰.

۲ - همان.

توصیف می کنند.) در آیه بعد می فرماید: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۱)

خداوند بدیع آسمانها و زمین است (بدیع از ریشه بدعت است یعنی پدید آورنده از نیستی و بوجود آورنده چیزی که سابقه ندارد) چگونه می شود برای خداوند فرزندی باشد و حال آن که برای او هیچ همسری نبوده است و هر چیزی را خلق فرموده (از نیستی به هستی آورده) است (خداوند نسبت به هر چیزی خالق است و موجودات نسبت به او مخلوق می باشند) و خدا به هر چیزی دانا و آگاه است.

### مراتب توحید و شرک

بحث در این جمله از دعاست که «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي

الْمُلْكِ»، (برای خداوند شریکی در ملک (فرمانروائی) نیست).

توحید و شرک مراحل دارند:

- ۱ - توحید در ذات (توحید ذاتی)
- ۲ - توحید در صفات (توحید صفاتی)
- ۳ - توحید در عبادت (توحید افعالی)
- ۴ - توحید در افعال (توحید عبادی)



### توحید ذات

توحید در ذات یعنی واجب الوجود، آن وجودی که هستی عین ذات اوست و وجود برایش حتمی و غیر قابل جدائی است و حالت منتظره و ماده ندارد. این واجب الوجود غیری برایش نیست و اصلاً ثانی برای او تصور نمی‌شود همان که به تعبیر ساده می‌گوئیم توحید یعنی خدا یکی است و دو نیست و اینکه می‌گوئیم واجب الوجود ثانی برایش تصور نمی‌شود همان توحید در ذات است که مقابل آن شرک در ذات است که کسی نعوذ بالله بگوید واجب الوجود دو یا سه تا داریم نظیر آن چه ثنویه یا مجوسیه‌ها می‌گفتند که ما یک مبدا خیرات داریم و یک مبدا شرور، یک یزدان و یک اهریمن این شرک در ذات است مقابل توحید در ذات.

### توحید در صفات

ما معتقدیم خداوند متعال صفاتی دارد از قبیل: علم، قدرت، حیات، اراده و ادراک و می‌گوئیم این صفات عین ذات او هستند و مقابل آن شرک در صفات است.

مانند اندیشه اشاعره (فرقه‌ای کلامی از اهل سنت) که این گونه صفات را زائد بر ذات و غیر آن می‌دانند و قائل به قدمای ثمانیه هستند که یکی ذات خداوند تعالی است و هفت صفت قدیم ازلی دیگر که در درس اول بیان شد و اعتقاد به اینگونه اندیشه‌ها شرک در صفات است.

## توحید در عبادت

یعنی تنها ذات واجب الوجود است که سزاوار پرستش و عبادت می باشد و چیز دیگری در عالم لایق بندگی و عبادت نیست. در مقابل، شرک در عبادت می باشد که ممکن است کسانی خدا را یگانه بدانند ولی در مقام عبادت، غیر او را هم شایسته پرستش بدانند. بت پرستان از این قبیل بودند که حتی گاهی خدا را از حرما درست می کردند و وقتی که پول نداشتند چیزی برای خوردن بخرند و ضرورت پیش می آمد آن را می خوردند! معبود را میل می کردند! پس شرک بت پرستان در عبادت بوده است که آن هم از شرک در ربوبیت ناشی می شده است.

آیات قرآن هم شرح حالشان را نقل می کند از جمله می فرماید:

**«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»<sup>(۱)</sup>**، (کسانی که غیر خدا را برای خود اولیاء انتخاب کردند حرفشان این بود که ما اینها را عبادت نمی کنیم مگر برای اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند). اینها در واقع بین خود و خدا یک روح‌هایی را واسطه می گرفتند و می گفتند اگر آن ارواح متجسد شوند و به صورت جسم درآیند به صورت این بت‌هایی خواهند بود که در خارج آنها را به عنوان معبود قرار داده‌ایم و به آن شکل، صنم می گفتند و او را عبادت می کردند که در حقیقت آن روح مورد نظر را که این صنم نمایه

آن است، می پرستیدند تا شفیع بشود بین خدا و بت پرستها.

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ...﴾<sup>(۱)</sup>، (آنها غیر از خدا چیزهایی را می پرستند که نه به آنان زیان می رسانند (قدرت زیان رساندن ندارند) و نه نفع می رسانند و می گویند اینها شفیعان ما نزد خدا هستند.)

### توحید در افعال (الوهیت)

توحید در الوهیت یعنی خداوند در تدبیر امر عالم هستی، عالمی که این قدر عظمت و وسعت دارد و به هم پیوسته و مرتبط است، شریک ندارد.

یک کارخانه خیلی بزرگ را فرض کنید، هر گوشه‌ای از آن یک نحوه کاری دارد چرخها و دستگاههایش هر جای آن یک حرکتی و یک تولیدی دارد ولی همه بهم مرتبط است و فقط یک تدبیر در این کارخانه حکمفرماست. این عالم با این عظمت که تمام موجودات آن با هم ارتباط و پیوستگی دارند؛ خورشید و ماه و کهکشان و زمین و عالم انسانیت و حیوانات با نظم خاصی با یکدیگر پیوند دارند و گرداننده و تدبیرکننده یکی است و در سراسر عالم در تمام موجودات یک تدبیر حاکم است و تمام موجودات زیر نظر یک مدبّر تدبیر می شوند. این می شود توحید در الوهیت. (البته در این قسمت

که برای بیان توحید در تدبیر و الوهیتِ عالم، کارخانه بزرگی فرض شده است این فرض برای نزدیک کردن مطلب به ذهن بوده و الا وحدت عالم بالاتر از این است چون وحدت عالم وحدت حقیقی است و وحدت کارخانه وحدت صناعی و انضمامی است.)

در قسمت توحید افعالی و الوهیت هم ممکن است کسانی باشند که در این مقام مشرک باشند و بگویند عالم را دو مدبّر تدبیر می‌کند در حالی که از دیدگاه توحیدی تنها ذات یگانه و آفریننده جهان، مدبّر عالم هستی است و هیچ شریکی ندارد با توجه به اینکه عالم تجزیه بر دار نیست که بگوئیم قسمت آسمانها و ستاره هایش را یک خدا اداره می‌کند و قسمت زمین را یک اله دیگر و یا تدبیر انسانها با یک اله است و تدبیر حیوانات با الهی دیگر و یا مدبّر دریاها غیر از مدبّر خشکیها باشد، مدبّر سماویات غیر از ارضیّات باشد و ... که این شرکت در الوهیت است و از آن به شرک افعالی تعبیر می‌کنند که مقابلش توحید افعالی و تدبیری و توحید در الوهیت است. لذا در دعای افتتاح می‌خوانیم: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ»، (برای خدای یگانه شریکی در فرمانروائی و تدبیر نیست).

### مِلْک و مُلْک حقیقی و اعتباری

به مناسبت جمله «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ» بحثی را در

فرق بین مِلْک و مُلْک حقیقی و اعتباری عنوان می‌کنیم.

مِلْک و مُلْک هر کدام تَفْسِیم می‌شوند به حقیقی و اعتباری.

ملک همان است که در زبان عربی از آن به «ل» تعبیر می‌کنیم و می‌گوئیم «المالُ لِزیدٍ» این مال از زید است. در واقع ملکیت یک اختصاصی است که بواسطه‌ی آن اختصاص تصرف در شیء مختص به کسی می‌شود که مال اوست و زیر نظر او باید باشد مثلاً این کتاب که ملک بنده است این اختصاص است و ملکیت رنگ نیست که به این کتاب زده باشند و همچنین مالکیت. این کتاب برای بنده یک اختصاصی دارد که بواسطه‌ی آن می‌توانم از آن استفاده کنم و برای دیگران جایز نیست بدون اجازه بنده در آن تصرف داشته باشند. پس اختصاصی که منشأ صحت تصرفات می‌شود ملک نام دارد.

### ملک حقیقی و اعتباری

ملک بر دو نوع است: ۱ - حقیقی ۲ - اعتباری.

همانطور که در ملک اعتباری می‌توانیم بگوئیم ملک من، کتاب من در ملک حقیقی هم می‌گوئیم چشم من، گوش من یا به عربی می‌گوئیم «الکتابُ لی» و یا «العینُ لی». لام ملکیت برای هر دو آمده است. پس ملکیت نه تنها در چیزهای جدای از وجود خود ما تصور می‌شود (مثل کتاب، خانه و...) بلکه در آن چیزهایی هم که جزء وجود ماست ملکیت تصور می‌شود (مانند گوش، چشم، و دست و پا). ولی با این تفاوت که در مثل کتاب و امثال آن منشأ ملکیت، اختصاص ما به کتاب است ولی این اختصاص تکوینی نیست که مانند گوش و چشم یک اختصاص وجودی به ما داشته باشد بلکه

اختصاص اعتباری و قراردادی است که برای اداره زندگی اجتماعی، عموماً چیزهایی را در اثر اسباب خاصی، مخصوص به بعضی از افراد فرض کرده‌اند و از این جا است که مذاقها و عقیده‌های مختلف پیش می‌آید که روی چه میزانی باید اشتراک یا اختصاص قائل شد و ملاک اعتبارات اجتماعی چیست؟

اما آنجا که می‌گوئیم چشم من، گوش من، می‌خواهیم بگوئیم این عضو مخصوص به من است و شما اصلاً در آن شرکت ندارید کما اینکه در چشم شما من شرکت ندارم زیرا چشم شما اختصاص وجودی به خود شما دارد و چشم بنده به خود من. حالا آیا این اختصاص چگونه است؟ راستی آیا قوه باصره یک آلت و ابزاری است برای نفس؟ یا یک شعبه‌ای از شعب وجودی آن می‌باشد؟ این‌ها بحثهایی است که باید در فلسفه عنوان شود که آیا قوای (بصره، ذائقه، سامعه و...) و اعضاء و جوارح جایگاه آنها با نفس چگونه است؟ این بحث باشد در جای دیگر مطرح شود.

در هر صورت اعضاء و جوارح و قوای باطنی نفس تکویناً و وجوداً (از جهت وجود و هستی) اختصاص به ما دارند که به آن می‌گویند ملک حقیقی و آن جا که می‌گوئیم کتاب من، خانه من، آن ملک اعتباری است.

نکته قابل توجه این است که می‌گویند: «هر اعتباری از روی حقیقی برداشته و گرفته شده است» روی این حساب منشأ ملکیت حقیقی، اختصاص حقیقی است مانند ملکیت خداوند و منشأ

ملکیت اعتباری اختصاص اعتباری است، یعنی عقلاً اعتبار و قرارداد کرده‌اند. فرضاً اگر کسی کار کند و مالی را به دست آورد این مال ملک او می‌شود و چون انسان مالک قوا و اعضای خود می‌باشد مالک دسترنج و حاصل زحمت خود نیز می‌شود منتهی مالکیت اولی حقیقی است و دومی اعتباری و عقلاً ملکیت اعتباری را برای شخص از ملکیت حقیقی گرفته‌اند.

### مُلک حقیقی و اعتباری

مُلک یعنی تسلط. تسلط و فرمانروایی بر امری را مُلک می‌گویند که یا حقیقی است یا اعتباری. فرمانده لشکر نسبت به تیپهای مختلف که زیر نظر او هستند مُلک و سلطنت دارد ولی این سلطه اعتباری است. وضع جامعه و اداره مرزها و حفظ امنیت ایجاب کرده عقلاً چنین سلطنتی را اعتبار کنند بنابراین فرمانروایی فرمانروا اعتباری و قراردادی است و ممکن است روی جهاتی فرمانروا را عزل یا حبس کنند. مُلک اعتباری و قابل زوال و تغییر است. اما مُلک حقیقی قابل تغییر نیست زیرا سلطه در آن حقیقی است مانند سلطه انسان بر روح و قوا و اعضاء و جوارح خود، شما با چشمانتان مرا می‌بینید با گوشتان صدایم را می‌شنوید این گوش و چشمم تحت سلطه و اختیار شماست و اینکه می‌گوئید خودم چشمم و گوشم، این سلطه و ملک حقیقی است.

## فرمانروای حقیقی

ذات حق تعالی مالک و فرمانروای حقیقی عالم هستی است و به اصطلاح «هُوَ الْمَالِكُ لِلْمَالِكِ وَالْمَمْلُوكِ» مالک حقیقی مالکهای اعتباری و مملوکها، خداست.

چون خداوند قادر متعال، فرمانروائی حقیقی دارد فرمانش بر تمام جهان هستی نفوذ دارد و هیچ موجودی نمی تواند از اراده او تخلف کند. بنابراین جمله «لَا شَرِيكَ لَهُ فِي الْمَلِكِ» در دعای افتتاح بیان همان توحید در الوهیت و تدبیر و فرمانروائی است. قرآن می فرماید: «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ»<sup>(۱)</sup>، (پس بلندمرتبه است خداوندی که سلطان حق است). و در سوره ملک می فرماید: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، (با برکت و باخیر است آن خدایی که ملک و حکمرانی بر جهان هستی به دست اوست و بر هر چیزی قادر است).

نکته: منشأ ملکیت حقیقی مالکیت حقیقی است کسی که حقیقتاً مالک چیزی بود سلطنت و فرمانروائی هم بر آن چیز دارد و منشأ سلطنت اعتباری مالکیت اعتباری است و هر چند ما انسانها مالکیت حقیقی نسبت به قوای نفس و اعضا و جوارح خود داریم و در تدبیر و تصرف آنها فرمانروائی داریم اما مالکیت حق حقیقی و اصلی خداست و مالکیت و حکمرانی ما بر اشیاء غیر اصلی و به



إعطاء پروردگار عالم است. قرآن می فرماید: «وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ»<sup>(۱)</sup> و یا «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>(۲)</sup>. (پروردگار عالم فرمانروائی و سلطنتش را به هر که بخواهد عطا می کند...)، (...ملک آسمانها و زمین برای او است و...).

### فرمانروایی بدون ضد

در این قسمت از دعای افتتاح عرض می کنیم «لَا مُضَادَّ لَهُ فِي مُلْكِهِ» در فرمانروایی خدا بر جهان هستی مضادی یعنی ضدیت کننده‌ای که در مقابل فرمانروائی او مزاحمت کند، وجود ندارد و مانند فرمانرواییهای دنیایی نیست که برای پادشاهان و رؤسای جمهور و حکومت‌های مشروطه یا استبدادی برقرار است که یک فرد یا هیئتی را اعتبار می کنند که مَلِک باشد و فرمان او در جامعه و وزیرستان روا باشد. و یا در هر خانواده‌ای یک فرمانروا هست و یا در هر دهی یک کدخدا وجود دارد اینها همه بر ایشان مضاد تصور می شود.

قصه‌ای را مرحوم علامه طباطبائی می فرمود: که یک کسی می رفت به طرف دهی و با یک نفر که از ده بیرون می آمد ملاقات کرد پرسید خانه کدخدا کجاست؟ گفت کدام کدخدا؟ گفت: مگر یک ده چند کدخدا دارد؟ گفت: یازده تا! گفت: یازده تا کدخدا هست؟ مگر چند خانوار هستند؟ گفت: ده خانوار. گفت ده خانوار و یازده کدخدا؟

۱ - بقره، ۲۴۷.

۲ - حدید، ۲.

گفت: بلی این آبادی هر خانه‌ای یک خان دارد که کد خداست و خانه ما دو تا کد خدا دارد پدر من خان و کد خداست، خودم هم کد خدا هستم!

خوب می‌بینید که این خان و کدخداها اعتباری هستند و ممکن است روزی عزل شوند و کس دیگری جای آنها قرار گیرد و در اینگونه فرمانرواها مضاف تصور می‌شود فرض بگیرید هزار قانون وضع می‌کنند با این حال ضدانقلابها خرابکاری می‌کنند و یا قاچاق فروشها مواد مخدر می‌فروشند در چنین حکومتهایی که غیر خدا حکمرانی دارد تضاد و مزاحمت وجود دارد لکن سلطه‌ای که حق تعالی بر عالم هستی دارد در آنجا مضاف تصور نمی‌شود و فقط حکم خدا نافذ است، که خودش مطلب مهمی است.

امام سجاده علیه السلام می‌فرماید: «أَنْتَ الَّذِي لَا ضِدَّ مَعَكَ فَيُعَانِدُكَ، وَلَا عِدْلَ لَكَ فَيُكَائِرُكَ وَلَا يَدَّ لَكَ فَيُعَارِضُكَ»<sup>(۱)</sup> (تو دشمن نداری تا با توبه عناد برنخیزد و همتا نداری که بر تو فزون طلبی کند و مانند نداری تا با تو برابری کند).

البته ممکن است در ابتدا ذهن ما نتواند بپذیرد و بگوئیم همین شیطان که وسوسه و تحریک می‌کند مضاف (ضدیت کننده) است و یا تراحماتی که در این عالم می‌بینیم فرض کنید آب و زمین و هوا و عوامل طبیعی دیگر اقتضا می‌کنند گندمها سبز شوند لیکن از طرف

۱ - صحیفه سجادیه دعای چهل و هفتم امام سجاده در روز عرفه، فرانس ۲۰.

دیگر می بینیم سرما می آید و یا آفتهای دیگر و همه را از بین می برد و ما که اینطور چیزها را می بینیم چطور می توانیم تصور کنیم «لَا مُضَادَّ لَهُ فِي مُلْكِهِ» وحتی بعضی جاها خداوند می خواهد تضادهایی پیش بیاید تا باعث تکامل و رشد موجودات شود که جواب این سؤال در درس آینده بطور کامل بیان می شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## درس هفتم

### تزاحم در عالم تکوین

متن دعا: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُضَادَّ لَهُ فِي مُلْكِهِ وَ لَمْ يُنَازِعْ لَهُ فِي

أَمْرِهِ».

ترجمه: ستایش مخصوص خداوندی است که در فرمانروایی برای او هیچ مضادی یعنی موجودی که بخواهد ضدیت و ممانعت کند، نیست و در کار و فرمان او هیچ موجودی که بتواند نزاع داشته باشد و با او مخالفت کند، وجود ندارد.

خدائی که مسلط بر جهان هستی است و امر او بر همه چیز نفوذ دارد برای او مضادی نیست. ممکن است گفته شود در جهان تضاد و تزاحم هست یک نوع تزاحم و تفاسدی در خود موجودات و در عالم تکوین است و ما می بینیم این عالم، عالم اضداد است، عالمی است که موجوداتش با یکدیگر تزاحم دارند یعنی ممکن است از یکطرف علل و اسبابی اقتضا کند معلولی را و از طرف دیگر

علل و اسبابی فراهم شوند و آن را از بین ببرند مثلاً هوا و زمین و آب و بذر که افشانده می شود اقتضا دارند زراعتی به دست بیاید ولی از طرف دیگر گاهی می شود یک عِلل و اسباب و آفاتی پدید آیند مانند سرمای بی موقع و غیره که مانع به دست آمدن زراعت می شوند.

### تزام در عالم تشریح

نوع دوم از تضادی که دیده می شود در عالم تشریح و قانون گذاری است که خداوند پیغمبر می فرستد و دستوراتی می دهد که مردم اعمالی را انجام دهند و چیزهایی را ترک کنند، به یکدیگر ضرر نزنند و کارهای خلاف انجام ندهند ولی از طرف دیگر شیطان و عوامل شیطانی مضاده می کنند و از نفوذ کلام حق جلوگیری می کنند. این دو نوع تضاد، تکوینی و تشریحی در عالم به چشم می خورد با اینکه در دعای افتتاح می گوید خداوند در فرمانروائیش مزاحم و منازعی وجود ندارد.

در جواب عرض می کنیم گاهی با علل دیگر بواسطه دو تدبیر مختلف با یکدیگر تزام دارند. مثلاً یک تدبیر کشاورز دارد برای بارور شدن گندم ولی شهرداری می گوید می خواهیم این زمین که گندم کاشته شده جزو خیابان شود و لذا بولدوزر یا تراکتور می گذارند زمین را صاف می کنند در اینجا یک تدبیر از یک مدبّر یعنی کشاورز است و تدبیری هم از قوه دیگر (شهرداری) که بر قوه کشاورز تفوق و تسلط بیشتری دارد و تدبیری مانع تأثیر تدبیر دیگر می شود ولی گاهی

اوقات هر چند دو تدبیر است ولی هر دو جزو یک تدبیر کلی هستند. مثلاً درختی را بزرگ می‌کنیم تا از آن چوب و تخته تهیه کنیم برای میز و مبل و صندلی این یک تدبیر است و تدبیر دیگر آن است که وسایل نجاری که داریم به کار می‌گیریم و ارّه و رنده را برمی‌داریم و با توجه به هدفی که داریم شکل و هیئت چوبها را به هم می‌زنیم و خیلی از قسمتهای چوب خاک ارّه می‌شود در اثر بریدن و تراشیدن که این یک تدبیری است مزاحم با تدبیر اولی و لکن هر دو در مسیر یک تدبیر کلی هستند و آن ساختن میز و صندلی است.

در جهان هستی از آنجائی که مدبّر واحد خدا است همانطور که قرآن می‌فرماید: «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ»<sup>(۱)</sup>، (خداست که امر جهان را تدبیر می‌کند) یک نظام کلی در این جهان حکمفرماست که این نظامات جزئی جزو آن نظام کلی هستند و جهان هستی واحد است و یک تدبیر واحد در سراسر جهان حکم فرماست که مثالش را می‌توان به ساعت زد. ساعتی که شما در دست دارید می‌بینید که عقربه ثانیه شمار یک طور حرکت دارد، عقربه دقیقه شمار و ساعت شمار هر کدام طور دیگری. همچنین اگر در ساعت را باز کنیم فنر و چرخها هر کدام حرکتی مخصوص دارند ولی همه یک نظام را تشکیل می‌دهند و یک هدف را تعقیب می‌کنند که عبارت است از نشان دادن اوقات دقیق شبانه روز. این جهان همه یک وحدت و هماهنگی بالاتر از اینها

را دارد؛ وحدت ساعت یا مثلاً کارخانه، وحدت مکانیکی و یا صناعی است ولی وحدت عالم حقیقی است.

### وحدت حقیقی عالم

در نظام هستی موجودات جدای از یکدیگر هستند ولی نسبت به هم، همه یک موضع خاصی دارند و یک دستگاه را تشکیل می دهند.

اگر فرضاً انسان را بخواهیم بررسی کنیم دارای سلولهای حیاتی مختلفی است و در هر قطره‌ای از خون او میلیونها سلول زنده نهفته است ولی در عین حال با اینکه آنها هرکدام واحد هستند ولی مجموعاً انسان واحدی را تشکیل می دهند که این وحدت حقیقی است، عالم یک چنین وحدتی دارد که عرفاً می گویند «عالم انسان کبیر است» کما اینکه «انسان عالم صغیر است». شعری را به امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام نسبت می دهند که می فرماید:

**أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ      وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرِ**

تو گمان می کنی یک جسم کوچکی هستی و حال آنکه در وجود تو عالم اکبر پیچیده شده است. انسان جهان صغیر است. در هر صورت وحدت عالم از قبیل وحدت حقیقی است و جهان هستی وحدتی بالاتر از وحدت مکانیکی دارد و وحدت آن ارگانیکی است. عالم واحد است و یک نظام کلی بر آن حاکم است و این تراحم‌هایی که می بینیم وقتی واقعاً تراحم حساب می شوند که دو

تدبیر مخالف باشد مثل این که ما می‌خواهیم درس بخوانیم دیگری آتش روشن می‌کند و ما آتش را مزاحم خود می‌بینیم و آن را خاموش می‌کنیم. او یک تدبیر دارد و ما یک تدبیر دیگر این می‌شود تزام. و این تزام‌هایی که در عالم هستی می‌بینیم تزام بدوی (ابتدائی) است و به نظر سطحی، اما در نظام کل، هیچکدام مخالف همدیگر نیستند، مرحوم حاجی سبزواری در منظومه حکمت می‌فرماید:

مَا لَيْسَ مَوْزُونًا لِبَعْضٍ مِنْ نِعْمٍ      فِي نِظَامِ الْكُلِّ كُلِّ مُنْتَزِمٍ (۱)

هر نغمه و صدا و آهنگی که به نظر بعضی به حساب سلیقه شخصی، ناموزون به نظر می‌آید نسبت به کل عالم که ملاحظه می‌کنیم همه با دید کلی، نسبت به کل جهان هستی موزون و منظم هستند.

### جهان چون چشم و خطّ و خال و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست

این که گندم بخواهد سبز شود خاک و حرارت و آفتاب و رطوبت و هوا لازم دارد این نمونه‌ای از نظام تکوینی است ولی از آنجا که ما موجود زنده‌ای هستیم و شعور داریم و نظام تکوین را درک می‌کنیم و فرمول آن را به دست می‌آوریم اگر بخواهیم گندم به دست بیاوریم باید تمام آن عوامل را که ذکر کردیم، داشته باشیم آن وقت این

۱ - منظومه حکمت، مرحوم حاجی سبزواری، ۱۲۸۰.



را به صورت قانون در آورده و قانون کشاورزی می نویسیم و وقتی یک کشاورز بخواهد کشاورزی کند می گوئیم باید آن قانون را رعایت کند این قانون تشریح است و در واقع متمم آن نظام تکوینی. یعنی نظام تکوین همیشه به طور طبیعی انجام نمی شود و گاهی به طور اختیاری و با دخالت انسان تحقق پیدا می کند و در مرحله اختیار باید به طرز خاصی عمل کرد تا نتیجه بدهد. این است که می گوئیم نظام تشریح جزو نظام تکوین است و نظام تشریح و قانون گذاری برگرفته از نظام تکوینی و برای به ثمر رساندن علل و عوامل طبیعی است و اگر در نظام تشریح اختلالات و تراحماتی صورت می گیرد در مجموع به نظام کل ضرر نمی زند و با نظامی که بر کل جهان حاکم است اصطکاکی ندارد.

### نسبی بودن شر

وقتی خداوند، حضرت آدم علیه السلام را خلق کرد به ملائکه فرمود: «**أَسْجُدُوا لِآدَمَ**»<sup>(۱)</sup> برای آدم علیه السلام سجده کنید، همه ملائکه سجده کردند و ابلیس مخالفت کرد. این مخالفت ابلیس بر حسب ظاهر تراحم است ولی در آن تدبیر کلی - که اقتضا می کند هر موجودی به طرف کمالش برود - در کمال انسان این مسئله دخالت دارد که باید یک «قوای شریره و قوای داعیه الی الشر» (نیروهای

این جمله اخیر کنایه است از این که خداوند در عالم تصرف دارد و پیوسته جود و کرمش بر بندگان ساری و جاری است. عقیده‌ای بود در میان اهل کتاب، که از طرف یهودیها ابراز می‌شد برای اینکه نسخ دین حضرت موسی علیه السلام را قبول نکنند و نمی‌خواستند دین اسلام را بپذیرند، می‌گفتند نسخ ادیان (پایان یافتن مدت دین‌ها) محال است و قائل شدند - نعوذ بالله - خداوند در عالم، تصرف ندارد.

قرآن می‌فرماید: **﴿قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾**<sup>(۱)</sup>، (یهود گفتند دست خدا بسته است؛ دستهای آنها بسته باد و به خاطر این سخن از رحمت الهی دور شوند بلکه هر دو دست قدرت الهی گشوده و گسترده است و هرگونه بخواهد می‌بخشد) آیه کنایه از تصرف خداوند در عالم است و اینکه بسط ید و قدرتش بر کل نظام هستی گسترده است و هر طور بخواهد در عالم تصرف می‌کند.

آیه دیگر در سوره الرحمن می‌فرماید: **﴿يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾**<sup>(۲)</sup>، (هرچه در آسمان‌ها و زمین است دست نیاز به سوی خدا دارند و از او خواسته‌های خود را مسئلت می‌کنند و خداوند هر روز در شأن و کاری است).

غرض این که خداوند هر لحظه و هر ساعت و هر روز دائماً در

۱ - مائده، ۶۴.

۲ - الرحمن، ۲۹.

عالم تصرف دارد محور می‌کند، اثبات می‌کند، زنده می‌کند، می‌میراند  
نسخ می‌کند و غیره.

متن دعا: «الَّذِي لَا تَنْقُصُ خَزَائِنُهُ».

ترجمه: خدائی که خزینه‌های او کم نمی‌شود.

قبلاً در بحث خلقت عرض شد، حقیقت خلقت این است که  
خالق و علت العلل تمام موجودات، خداوند تبارک و تعالی است و  
مخلوقات پرتو وجود او هستند و پرتو او چیزی اضافه بر او نیست و  
در اثر خلقت چیزی از خداوند کم نمی‌شود. مثل این که شما اینجا  
نشسته‌اید یک کوه طلا تصور کنید و آن را در دستگاه ذهن قرار دهید تا  
توجه شما به این کوه مورد تصور هست وجود ذهنی آن هم هست و  
وقتی از توجه به آن غافل شدید و متوجه کار دیگر شدید از ذهنتان  
می‌رود و نه آن وقتی که به آن کوه توجه داشتید چیزی به شما اضافه  
شد و نه آن وقتی که از آن سلب توجه کردید، چیزی از شما کم شد. و  
این تصور در واقع پرتو و توجهی از نفس است و دستگاه خلقت را  
نسبت به ذات حق تعالی همین طور باید تصور کنیم با این تفاوت که  
عالم به وجود خداوند پابرجاست و همیشه به مرتبه وجودش پیش  
خدا حاضر است به علم حضوری و هیچ وقت سلب توجه و علم از  
آن نمی‌شود و هیچ وقت عالم از نظر خدا محور نمی‌شود و اگر نظر  
عنایت خود را از آن سلب کند در هم می‌ریزد.

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را

اگر نازی کند در هم فرو ریزند قالبها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## درس هشتم

### گنجینه‌های جود و کرم و افزایش آن

متن دعا: «الذی لا تنقص خزائنه».

ترجمه: آن خدایی که گنجینه‌های رحمتش نقصان نپذیرد.

می‌فرماید هرچه خداوند عطا و بخشش کند گنجینه‌های

رحمت و اسعه او کم نمی‌شود. اشاره است به آیه شریفه قرآن: «وَإِنْ

مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ»<sup>(۱)</sup>، (خزینه‌های

همه چیز، فقط پیش ما است و ما آن را جز به اندازه معلوم و معین فرو

نمی‌فرستیم).

می‌فرماید در عالم خلقت اصل و خزینة هر موجودی پیش

ماست و ما به آن هستی می‌بخشیم و آن از عالم معقول به عالم

مشهود می‌آوریم و در اندازه معلوم و ممتاز از اشیاء دیگر خلق

می‌کنیم.

به عبارتی می‌توان گفت خزینه‌های اشیاء همان ذات مقدس پروردگار است که یک وجود بی پایان و نامتناهی در صفات و کمال است و منشأ تمام اشیاء می‌شود و هرچه ببخشد و ایجاد کند از خزینه‌اش چیزی کم نمی‌شود و این طور نیست که عالم از خدا متولد شده باشد.

نعوذ بالله خداوند مثل درخت نیست زیرا درخت برای تولید از موادی که غذای خودش است، مقداری ذخیره می‌کند که و بصورت هسته و تخم و گل در می‌آید بلکه تمام عالم هستی پرتوی از حق است، مانند علم که پرتوی از وجود خداوند و یا پرتوی از وجود شخص عالم است.

ایجاد خلقت را می‌شود مانند علم فرض کرد و یا تصوّرات نفس، که قبلاً اشاره شد وقتی اینجا نشسته‌اید یک کوه طلا تصور کنید این کوه طلا مخلوق نفس شماست تا وقتی به آن عنایت و توجه دارید هست و وقتی عنایت شما از آن سلب شد، نیست و نابود می‌شود و یا این که یک کوه طلا تصور کنید بالای کوه هم ابرهائی از زبرجد تصور کنید و به ابرها رشته‌هایی از یاقوت و مرجان تصویر کنید و باز تصور کنید انسانهایی کنار کوه نشسته‌اند انتظار می‌کشند این یاقوتها روی سرشان بریزد تا آنها را بردارند. نفس انسان در این بُعد مثلی از خلاقیت است و خداوند قوه خلاقه‌ای به او عطا نموده است. عرفا می‌گویند: «الْعَارِفُ يَخْلُقُ بِهَيْمَتِهِ» عارف با همّت و اراده خود اشیائی را

به وجود می‌آورد یعنی نفس به سرحدی برسد که به صرف تصور بتواند خلق کند مسئله خلاقیت نفس را برای این ذکر کردیم که ثابت کنیم همانطور که توجه نفس باعث خلق صورت اشیاء می‌شود ایجاد و خلقت نظام آفرینش به التفات و عنایت حق تعالی بستگی دارد، بدون این که چیزی از او کم شود و همان طور که علم جدای از عالم نیست، خلقت عالم هم اینطور است که چیزی جدای از خالق هستی نیست و تولد نیست تا نقص و دوگانگی باشد، بلکه جهان هستی پرتو وجود حق و عنایت حق تعالی است. است به قول مرحوم فیض کاشانی:

**به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را**

**اگر نازی کند در هم فرو ریزند قالبها**

در هر صورت برپائی و قیام تمام عالم به التفات و عنایت حق است. به قول حافظ:

**این همه عکس می و نقش مخالف که نمود**

**یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد**

\*\*\*

متن دعا: «**لَا تَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا جُوداً وَكَرَمًا**».

ترجمه: خداوند فیاض هرچه بیشتر عطا کند بخشش و

کرامتش بیشتر می‌شود.

از این جمله استفاده می‌شود ذات باری تعالی وجود غنی و

بی‌نیازی است که تمام برکات و نعمت‌ها از او به موجودات عالم

هستی می‌رسد و بسان چشمه‌ای جوشان هرچه بیشتر از فیض او

برداشت شود، جوشش و فیضان می‌کند و در ناحیه خداوند محدودیت نیست اما از طرف موجودات چون هر کدام قدر و اندازه‌ی معلوم و استعداد مشخصی دارند به اندازه ظرفیت وجودیشان از اقیانوس بیکران فیض الهی بهره می‌گیرند. به این مناسبت بحثی فلسفی را عنوان می‌کنیم.

فلاسفه می‌گویند: «لِلْوُجُودِ حَاشِيَتَيْنِ اَعْلَى الْمَرَاتِبِ اَعْنَى اللّٰهِ وَ اَدْنَى الْمَرَاتِبِ اَيِّ الْمُمْكِنَاتِ» وجود (هستی) دو حاشیه دارد یک حاشیه آن الله (واجب الوجود) است و یک حاشیه آن ممکنات که خصوصیت آنها امکان و استعداد است. استعداد یعنی می‌شود که بشود مثلاً این ستون فلزی را ملاحظه کنید فعلاً به این زودیه‌ها نمی‌شود انسان شود هرچند امکان استعدادی دارد. اما یک غذای پخته را که خورد شده و جزو خون شده است بزودی می‌شود انسان بشود و یا این که کت و شلوار دوخته را پیش خیاط برده و بگوئیم پیراهن بدوزد امکان استعدادی قریب ندارد ولی یک پارچه‌ی ندوخته را ببریم می‌شود با آن پیراهن دوخت. در این صورت پارچه شکل صناعی پیدا می‌کند.

### صورت صناعی و طبیعی

صورت بر دو قسم است:

۱ - صناعی

۲ - طبیعی

صورت پیراهن، قبا، درب و مانند اینها صور صناعی و ساختنی هستند، اما مثل نطفهٔ انسان که به انسان تبدیل می‌شود و به مرحلهٔ انسانیت می‌رسد صورت طبیعی است و صورت یعنی آن چه شیء را به فعلیت می‌رساند. پارچه امکان استعدادی دارد که صورت صناعی پیدا کند. همچنین نطفه انسان این امکان استعدادی را دارد که به مرحلهٔ انسان برسد منتهی این امکان قرب و بعد دارد و گاهی باید مراحل طی شود تا به نتیجه برسد و اگر گفتیم مثلاً این ستون مسجد، استعداد انسان شدن در آن هست، باید زمانها بگذرد و تغییر و تبدلاتی صورت بگیرد تا بشود انسان بقول شاعر:

**صبر بسیار نباید پدر پیر فلک را**

**تا که مادر گیتی چو تو فرزند بزاد**

### امکان استعدادی و ذاتی

این امکان وجود دارد که اشیاء مثل ستون کم کم بیوسد، خاک شود، تبدیل به گیاه شود، میوه دهد، انسانی آن را بخورد و در نهایت تبدیل به اسپرم شود و بعد از انتقال به رحم، انسان بشود. به این امکان استعدادی می‌گویند، اما امکان ذاتی مربوط به حال ماهیات است. مثلاً شما در ذهن خود شریک الباری یعنی شریک خدای خالق را تصور می‌کنید و مسلم است که شریک الباری محال است در خارج موجود بشود ولی انسان می‌تواند موجود شود چون در باب ماهیت که یک امر ذهنی است بعضی از ماهیات ذهنیه



امکان تحقق آنها در خارج هست که می‌گوئیم امکان ذاتی برای وجود یافتن دارند و ممکن الوجود هستند و بعضی ماهیات وجودشان در خارج غیر ممکن است که می‌گویند امکان ذاتی برای وجود و تحقق خارجی ندارند و ممکن الوجود نیستند و امکان امری است وجودی. قابلیت و امکان انسان شدن نطفه امریست وجودی و از مراحل هستی، لذا عالم مادی موجوداتش مسبوق به استعدادند و حامل استعداد می‌باشند اینکه می‌گوئید نطفه «می‌شود» (ممکن است) انسان شود این «می‌شود»، همان امکان استعدادی برای نطفه است و امری است وجودی منتهی ضعیف، معلوم می‌شود نطفه همین الآن صورت نُطْقِیَّت یعنی حیوان ناطق بودن را در خود دارد و وقتی علل و اسباب مساعدت کردند کم‌کم عَلیَّه می‌شود و بعد مضغه و جنین و نهایتاً تبدیل به انسان می‌گردد و این که ماده نطفه استعداد و قابلیت انسان شدن را دارد این استعداد حاشیه‌ای از وجود است هرچند حاشیه و دامنه‌ای ضعیف.

و ما سوفسطی نیستیم که برای عالم ماده واقعیت قائل نباشیم بنابراین یک حاشیه وجود که در عالیترین مراتب وجود است واجب الوجود یعنی خداوند تبارک و تعالی است که وجود برایش ضروری است و هیچ حالت امکانی و منتظره ندارد و حاشیه دیگر وجود موجودات امکانی و هیولای اولی یعنی ماده اولیه اشیا است که امکان استعدادی دارند و این امکان استعدادی پرتو فیض پروردگار است.

به قول مولوی در مثنوی:

قابلیت، دادِ حق را کی زند      دادِ حَقَّت، قابلیت می‌دهد

### قابلیت ماده و افاضه حق

عالم ماده چون استعداد دارد از این جهت کسب فیض از ذات مقدّس پروردگار می‌نماید و خوشبختانه اینطور است که هر چه فعلیت پیدا کند آماده می‌شود برای فعلیت بعدی. فرض کنید تحصیلات شما در حد کاردانی یا کارشناسی است و می‌خواهید به بچه‌ای تعلیم بدهید، نمی‌توانید هرچه معلومات دارید یکدفعه در اختیار او بگذارید و او نمی‌تواند همه را بپذیرد. لذا وقتی کلاس اوّل را به او درس دادید، این درس فعلیت و فیض است و در عین حال او را آماده و قابل می‌کند برای پذیرش درس کلاس دوّم. درس کلاس اوّل بخشش و بذل شما بود ولی در ضمن دانش‌آموز که آن را فرا گرفت آماده شد برای کلاس بعدی و همین‌طور تا آخر. عالم ماده هم این شکلی است که به دنبال هم پیوسته فیض حق را می‌پذیرد و به تدریج زمینه آماده می‌شود برای فیض بعدی و حالت منتظره و معطلی در ناحیه ممکنات مادی است و در ناحیه فیض باری نقص و حالت منتظره نیست.

**قبول ماده شرط است در افاضه فیض**

**وگرنه بخل نباشد ز مبدأ فیاض**

مبدأ فیض بخل و امساک ندارد. معطلی و محدودیت در

این طرف است که بتواند بپذیرد. در این طرف استعداد بی نهایت است و اوّل مراتب هستی حاشیه‌ای است که رو به ما و مربوط به عالم ماده است. و آن طرف حاشیه که سرمنشأ هستی است وجود واجب الوجودی است، که غنی بالذات است و فاعلیت او بی نهایت می‌باشد و هرچه افاضه کند «**لَا تَنْقُصُ خَزَائِنُهُ**» از خزینه هایش چیزی کم نمی‌شود. به قول مرحوم حاجی سبزواری:

**فَالْفَيْضُ مِنْهُ دَائِمٌ مُتَّصِلٌ وَالْمُسْتَفِيضُ زَائِلٌ وَ دَائِرٌ<sup>(۱)</sup>**

فیض از خدا پیوسته و دائمی است و این گیرنده فیض است که نابود و هلاک شدنی است. بلا تشبیه اگر فیض خداوند را به دریا تشبیه کنیم بر اثر تصورات ذهنی ما است و الا وجود او بی نهایت و فوق بی نهایت است و قوه و استعداد کمال هم که از طرف فیاض علی الاطلاق به موجودات افاضه می‌شود، بی نهایت است و این قابلیت بی نهایت، منشأ صدور برکات بیشتر از طرف پروردگار می‌شود و این بستگی دارد به ظرفیت و مقدار اشتهای موجودات که هر چه بیشتر بخواهند بیشتر داده می‌شوند. قرآن می‌فرماید:

**﴿وَأَنْتُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا**

**إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾<sup>(۲)</sup>**، - بعد از اینکه در آیه قبل می‌فرماید آب را از آسمان برای شما فرستاد و ثمرات را با آن برای شما خارج کرد و کشتی و خورشید و ماه و شب و روز را مسخر شما ساخت - در این آیه

۱ - منظومه حکمت . ۳۲۲.

۲ - ابراهیم . ۳۴.

می‌فرماید: (از هر چیزی که از او خواستید به شما داد و اگر نعمتهای خدا را بشمارید، هرگز نمی‌توانید آنها را به شماره در آوردید. اما با این حال انسان بسیار ستمگر و ناسپاس است).

### دعا به زبان حال و قال

از آنجایی که انسان موجودی است ممکن الوجود و فقر ذاتی همیشه در وجود او هست دائماً برای بقاء و استمرار وجودی احتیاج به خدای واجب الوجود دارد و هیچ موجودی در ذات خود و وجود و بقایش قائم به خود نیست و هرچه دارد از جود و کرم اوست حالا فرق نمی‌کند چه این معنی را اقرار کند و به زبان بیاورد و یا نیاورد. خدای توانا و خالق هستی به همه حوائج ظاهری و باطنی اشیاء آگاه است و از زبان حالشان باخبر است و به عبارت دیگر سؤال بمعنی طلب است و این درخواست و طلب لازم نیست به لفظ و زبان باشد بلکه اصل وجود اشیاء و انسانها یک چنین طلبی در ذات آنها نهفته است.

و گاهی هم وسیله سؤال و درخواست، زبان و لفظ است بهر حال آن چه را موجودات تقاضا و طلب داشته‌اند چه به زبان وجود یا زبان حال و قال هرچه را مصلحت دانسته به آنها عنایت فرموده است و باز هم عنایت می‌کند اما متأسفانه انسان با کفران نعمت بر خود ستم می‌کند و خود را از فیض بیشتر محروم می‌سازد.

### فضل و عطای دائمی

نقل است امام زین العابدین علیه السلام در ماه رجب این دعا را می خواندند: «يَا مَنْ يَمْلِكُ حَوَائِجَ السَّائِلِينَ وَ يَغْلُمُ ضَمِيرَ الصَّامِتِينَ لِكُلِّ مَسْئَلَةٍ مِنْكَ سَمْعٌ حَاضِرٌ وَ جَوَابٌ عَتِيدٌ. اَللّٰهُمَّ وَ مَوَاعِيدُكَ الصَّادِقَةُ وَ اَيَادِيكَ الْفَاضِلَةُ وَ رَحْمَتُكَ الْوَاسِعَةُ...»<sup>(۱)</sup>، (ای خدائی که مالک حاجتهای درخواست کنندگان و دانا بر اسرار خاموشانی، هر سؤالی را همان لحظه می شنوی و پاسخش را آماده داری، ای خدا وعده‌های تو همه صادق و نعمت تو فراوان و رحمتت وسیع است.) چه حاجت خود را به زبان بیاوریم و چه در دل مخفی کنیم و ساکت باشیم خداوند علیم و حکیم، بدان آگاه است و برایش جواب حاضر و آماده دارد هرچند مطلوب و مشیت خداوند بر آن است که حاجت و خواسته خود را به زبان بیاوریم و با حالت تضرع و زاری در قالب دعای حقیقی برآورده شدن آن را طلب کنیم. در دعائی که مستحب است شبهای جمعه ده مرتبه خوانده شود، عرض می‌کنیم:

«يَا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِيَّةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ يَا صَاحِبَ الْمَوَاهِبِ السَّنِيَّةِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خَيْرِ الْوَرَى سَجِيَّةً وَاغْفِرْ لَنَا يَا ذَا الْعُلَى فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ.»<sup>(۲)</sup>، (ای خدائی که احسانت بر بندگان دائمی است. ای بازکننده دو دست به عطا و بخشش! ای صاحب بخششهای پسندیده، بر محمد و آلش درود فرست که در خلقت و

۱ - مفاتیح الجنان ، در فضیلت اعمال ماه رجب

۲ - مفاتیح الجنان ، اعمال شب جمعه

فطرت بهترین خالقند. ای خدای بلند مرتبه در همین شب ما را  
بیامرز.)

فضل و احسان فیاض علی الاطلاق، هیچ موقع از بندگان قطع  
نمی‌شود و موهبت‌های الهی، پیوسته روز و شب بر موجودات نازل  
می‌شوند بدون اینکه کمی و کاستی پیدا کنند و تمام شوند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## درس نهم

### هبة و عزت

متن دعا: «إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ».

ترجمه: او بسیار باعزت و اقتدار و بخشنده است.

عزیز از ریشه عزت است - بمعنی غلبه و نیرومندی - خداوند بر همه موجودات غلبه دارد. غلبه بر دو نوع است گاهی از طرف شخص طاغی و ظالم است که غلبه منفی و ناپسند است و نوع دوم غلبه‌ای است که شخص غالب مقامش محترم است و سلطه و غلبه‌اش ظالمانه نیست و عزت و احترام دارد. مثل این که فرزند انسان برایش عزیز است و قلباً بر او تسلط دارد و خواسته‌هایش را برآورده می‌کند اینطور عزیزی مقام او محترم است و محبوب دیگران می‌باشد.

«وَهَّاب» صیغه مبالغه از ریشه هَبَّه است. شیخ الرئیس ابوعلی

سینا در اشارات می‌نویسد: «أَتَذَرِي مَا الْجُودُ» آیا می‌دانی جود

چيست؟ «الْجُودُ إِفَادَةٌ مَا يَتَّبَعِي لِالْعَوَضِ»<sup>(۱)</sup> (جود افاضه و اعطاء يك چيز با ارزش و سزاوار است نه براي عوض گرفتن چيز ديگري) مثلا چاقوي تيزي دست شما است بچه كوچك اشاره مي كند كه شما آن را به او بدهيد اگر شما اين كار را بكنيد جود و هبه نيست بلكه «لَا يَتَّبَعِي» است يعني سزاوار نمي باشد و يا غذائي مسموم است و يا غذائي كه براي بچه خوب نيست و بچه اصرار مي كند كه آن را به من بدهيد در اينجا اگر شما غذا را به او بدهيد، كار عاقلانه و جود و هبه نيست اما هنگامي كه موقع رفتن به مدرسه براي او دفتر و قلم بگيريد اين مي شود هبه پس هبه و جود افاضه كردن چيزي است كه ارزش داشته باشد و قابل بخشش باشد.

آن وقت علاوه بر اين نه عوض بخواهي و نه غرض و مقصودي داشته باشي زيرا اگر چيزي را بدهيم كه عوض آن را بگيريم هبه و جود نيست، تجارت و داد و ستد است و يا مي دهيم به غرض و هدف اين كه از ما تعريف كنند يا ما را به جود و سخا بشناسند اينها هبه نيست، حتي اگر واهب كه هبه مي كند هدفش اين است كه نقص و كمبود خود را جبران كند اين هم بخشش واقعي و شايسته نمي باشد.

### هدفداري عالم و نظام خلقت

اينكه در دعا مي گوئيم خداوند وهَّاب است يعني ذات مقدس

۱ - اشارات و تنبيهات ج ۳، نمط ۶، ص ۱۴۵.



از آن حاجت از ازل بی نیاز بودی و آن حاجت پیش من زیاد است و برآوردنش برای تو سهل و آسان است.

این جمله کمی از زیاد، دو احتمال دارد ۱ - آنچه من می خواهم مقدار کمی از چیزهای زیادی است که تو داری چون خداوند قدرت بر نعمت و عطای بی نهایت دارد ۲ - آنچه را می خواهیم نسبت به حاجت هایمان کم است زیرا حاجت هایمان زیاد است.

### قوای جسمانی و روحانی

بعضی از کارها را می گوئیم انجام دادنش آسان است و بعضی کارها مشکل مثلا برداشتن کتاب از روی مبل آسان است اما برداشتن و بلند کردن یک سنگ ۵۰۰ کیلویی آسان نیست اینها در مقایسه با این است که نیروی جسمی مطرح بشود نیروی جسمی که به صورت قوای در عضلات ما موجود است. بعضی از کارها هست که نیروی جسمی کمی لازم دارد و از عضلات کمتر استفاده می شود و بعضی کارها نیروی جسمانی زیاد لازم دارد. و این برای این جهت است که کارها در مقایسه با یکدیگر آنهم نسبت به ما که با یک نیروی جسمانی می خواهیم کاری را انجام دهیم، آسان و مشکل است. همچنین بعضی کارها مقدمات کمتر می خواهد و بعضی مقدمات بیشتری لازم دارد مثلا بعضی کارها را باید برای انجام آن به یک مسافرت طولانی برویم و بعضی دیگر را نه. این که کارها آسان و مشکل دارد در مقایسه با ما و قوای جسمانی ما است اما در صورتی که قوای جسمانی لازم

نداشته باشد، مشکل و آسان معنی ندارد.

مثلاً شما صورت علمی چیز آسانی را در نظر بگیرید و همچنین صورت علمی یک چیز بزرگ و پیچیده‌ای را تصور کنید، الآن تصور کنید یک پرکاه و تصور کنید یک کارخانه عظیم را، هر دوی این‌ها از جهت تصور یکسان هستند و نمی‌شود بگوئیم آن پرکاه چیز سبکی است و تصورش کمتر تحمیل بر نفس است و آن کارخانه عظیم تصورش تحمیل بیشتری دارد هیچ کدام تحمیل بر نفس نیست. غرض اینکه یک وقت مسئله از قبیل صورت ذهنی و علمیت که صورت علمی شیئی قائم به نفس ناطقه است و صدورش از نفس ناطقه مشکل و آسان ندارد. چه شیء تصور شده بزرگ باشد یا کوچک. بلی گاهی می‌شود در عملیات ذهنی وقتی می‌خواهیم مسئله‌ای را حل کنیم خیلی باید فکر کنیم و مغز ما خسته می‌شود در مقابل یک مسئله جزئی و آسان که مغز ما را خسته نمی‌کند.

پس چون هنگام فکر کردن و کسب علم در مسائل پیچیده و مشکل، قوای روحیمان به مغز و اعصابمان یک ارتباطی دارند و می‌بایست اعصاب مغز را که جسمانی هستند به کار ببریم، لذا احساس خستگی می‌کنیم و چه بسا تحمیل به نفس است و وقتی می‌بینید حل کردن یک مسئله ریاضی یا علمی برای ما خستگی می‌آورد به دلیل این است که علاوه بر فکر کردن، اعصاب مغزی که جسمانی اند، بکار گرفته می‌شوند، بدین جهت احساس می‌کنیم مسائل علمی آسان و مشکل دارند.

### خستگی و سختی برای خداوند محال است

بنابراین اگر قرار شد قوای جسمانی در کار نباشند دیگر همه چیز آسان است و خداوند عالم که چیزی را ایجاد می‌کند مانند تصور کردن اشیاء است برای نفس مجرد انسان. نظام هستی در برابر خداوند خلاق متعال، همچون ادراکات و صورتهای ذهنی ما است در برابر ذهن خلاق ما که تار و پودشان به توجه ذهن ما وابسته است، و با توجه ذهن ما موجود و با سلب توجه نابود می‌شوند. این خلاقیت از برکات ذهن و نفس مجرد از ماده ما انسانهاست.

در مورد کارهای خداوند قوای جسمی بکار برده نمی‌شود که بگوئیم یک کار برایش آسان است و یک کار مشکل بلکه همه کارها برای خدای قادر متعال آسان است. پروردگار عالم این دستگاه هستی را نگه می‌دارد و خسته نمی‌شود «وَلَا يَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا»<sup>(۱)</sup>، (حفظ آسمانها و زمین خداوند را خسته نمی‌کند). اما ما که دارای قوای جسمانی هستیم یک وقت می‌خواهیم چیزی مثل کاغذ را که خیلی سبک است با دستمان نگه داریم، این آسان است، اما اگر بخواهیم به مدت یکساعت آن را نگه داریم کم کم خسته می‌شویم. برای این که این حفظ و نگهداری، حفظ جسمانی است. اما اگر چنانچه هزار ساعت هم به یاد کاغذ باشیم و آن را تصور کنیم صورت کاغذ در ذهنمان است و خسته هم نمی‌شویم و تا وقتی التفات و توجه ما

هست آن صورت ذهنیه کاغذ هم هست و وقتی غافل شویم از نظر ما پنهان می شود هر چند ممکن است در خزینه ذهن موجود باشد.

خلاصه این که باید فرق گذاشت بین حفظ و نگهداری علمی (که نه خستگی دارد و نه سختی) و حفظ جسمی که نوعاً همراه با مشقت و خستگی است و از آنجا که برای بعضی از کارها باید نیروی جسمی بکار ببریم، آسان و مشکل دارد.

قرآن می فرماید: «وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَخِيرُونَ. يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ»<sup>(۱)</sup>، (و کسانی که نزد اویند تکبر نمی ورزند و از پرستش ملول و خسته نمی شوند. و شب و روز، بی آنکه سستی ورزند، نیایش می کنند).

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می فرماید: «استحسار» بدین معنی است که کسی از شدت خستگی نیرویش تمام شود. مرحوم علامه طباطبائی می فرماید: «این موهبت (خسته نشدن از عبادت همیشگی) مخصوص کسانی است که به مقام قرب و حضور پروردگار رسیده اند و این مربوط است به بندگان مقرب و فرشتگان مکرم که غرق در عبودیت و سرگرم عبادتند». از فرمایش علامه استفاده می شود مقام عبادت دائمی علاوه بر فرشتگان، برای بندگان صالح و مقرب درگاه خدا هم هست و این یک قاعده کلی است که انسان هر چه مانند فرشتگان به عالم تجرد نزدیکتر شود و خود را از علائق مادی جدا

کند و پایبند به تن و بدن و عالم ماده نباشد و جنبه‌های جسمانی را تحت کنترل نفس عرفانی خود قرار دهد و اراده خود را قوی کند، کمتر از عبادت نخسته می‌شود، چون خستگی و واماندگی مربوط به عالم ماده و مادیات است و در عالم تجرّد خستگی و سستی معنی ندارد.

### الطاف الہی باعث طمع در رحمت

متن دعا: «اللَّهُمَّ إِنَّ عَفْوَكَ عَنْ ذَنْبِي وَتَجَاوُزَكَ عَن خَطِيئَتِي وَصَفْحَكَ عَن ظُلْمِي وَسَتْرَكَ عَلَي قَبِيحِ عَمَلِي وَحِلْمَكَ عَن كَثِيرِ جُرْمِي عِنْدَ مَا كَانَ مِنِّي خَطَايَ وَعَمْدِي، أَطْمَعِنِي فِي أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَا أَسْتَوْجِبُهُ مِنْكَ الَّذِي رَزَقْتَنِي مِنْ رَحْمَتِكَ وَارَيْتَنِي مِنْ قُدْرَتِكَ وَعَرَفْتَنِي مِنْ إِجَابَتِكَ».

ترجمه: ای خدا به یقین آمرزش تو از گناه من و گذشتت از خطای من و بخششت از ظلمم و پوششت بر عمل زشتم و بردباریت از بسیاری جرمم، هنگامی که به عمد یا خطا گناه کردم، (تمامی این سوابق) مرا به طمع انداخت از تو درخواست کنم، چیزی را که استحقاق آن را ندارم و تو به لطف و رحمتت روزیم کردی و قدرتت را در آن به من نشان دادی و اجابتت را شناساندی...

در این قسمت از دعای افتتاح عرض می‌کنیم خدایا از آنجا که از تو خاطرات خوبی دارم اگر گناه کردم عفو کردی، اگر خطا کردم از من گذشتی اگر ظلم کردم از من صرف‌نظر کردی اگر عمل قبیحی داشتم که می‌بایست مفتضح می‌شدم پوشاندی، هر قدر هم زیاد گناه کردم از

من صرف نظر کردی هر قدر هم زیاد گناه کردم بردباری نشان دادی، این خاضرات خوب، باعث می شود که به خودم جرئت بدهم با این وضع بدم، در عین حال دست حاجت به سوی تو دراز کنم و از تو چیزی بخواهم مثل اینکه این سابقه های خوب که از تو سراغ دارم، مرا جرأت داده و به طمع انداخته است که باز هم، از تو حاجت بخواهم.

متن دعا: «فَصِرْتُ أَدْعُوكَ آمِنًا وَأَسْأَلُكَ مُشْتَأِنِسًا لَا خَائِفًا وَلَا وَجِلًا مُدِلًّا عَلَيْكَ فِيمَا قَصَدْتُ فِيهِ إِلَيْكَ».

ترجمه: بعد از این که این خوبی ها را از تو دیدم این طور شدم که با دلی مطمئن بدون بیم و هراس حاجت بخواهم. (خوف و وجل تقریباً هر دو به معنی ترس و وحشت است). در حالیکه (مُدِلًّا) ناز دارم بر تو در آنچه می خواستم تقاضا کنم.

مثلاً می گوئیم خدایا آنان که خوب شدند و خوب بودند تو کمکشان کردی، خوب چه می شود که به ما هم کمک کنی؟...

متن دعا: «فَإِنْ أَبْطَأَ عَنِّي عَتَبْتُ بِجَهْلِي عَلَيْكَ وَ لَعَلَّ الَّذِي أَبْطَأَ عَنِّي هُوَ خَيْرٌ لِي لِعِلْمِكَ بِعَاقِبَةِ الْأُمُورِ».

ترجمه: و اگر حاجتم دیر برآورده شود از روی نادانی بر تو عتاب (سرزنش) کنم در صورتی که شاید تأخیر حاجت من برایم بهتر بود چون تو دانا به عاقبت امور خلقی (میدانی چه چیزی برای آنها خیر و مصلحت است و سرانجام کارها چه خواهد بود).

### مصلحت در تأخیر اجابت دعا

امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام می فرماید: «وَرُبَّمَا أُخِّرَتْ عَنْكَ الْإِجَابَةُ لِيَكُونَ ذَلِكَ أَعْظَمَ لَأَجْرِ السَّائِلِ، وَ أَجْزَلَ لِعَطَاءِ الْأَمَلِ وَ رُبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ وَأُوتِيْتَ خَيْرًا مِنْهُ عَاجِلًا أَوْ آجِلًا أَوْ صُرِفَ عَنْكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ، فَلَرُبَّ أَمْرٍ قَدْ طَلِبْتَهُ فِيهِ هَلَاكُ دِينِكَ لَوْ أُوتِيْتَهُ فَلَتَكُنْ مَسْئَلَتَكَ فِيمَا يَبْقَى لَكَ جَمَالُهُ وَيُبْقَى عَنْكَ وَبَالُهُ فَاَلْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ، وَلَا تَبْقَى لَهُ...»<sup>(۱)</sup>، (و چه بسیار اجابت تو به تأخیر می افتد تا در عوض پاداش برای درخواست کننده بزرگتر و بخشش برای شخص امیدوار، بیشتر باشد و چه بسا چیزی را از خدا درخواست می نمایی و به تو عطا نمی شود و بهتر از آن در دنیا یا آخرت به تو داده می شود و یا اصلاً اجابت نمی شود برای جهتی که برایت بهتر است چرا که بسا چیزی را می طلبی که اگر به تو داده شود نابودی دین تو در آن است. بنابراین باید چیزی را بخواهی که خوبی آن برایت بماند و گرفتاری آن از تو برکنار باشد. مال برای تو نمی ماند و تو برای آن نمی مانی. خداوند کلیدهای خزانه هایش را در دودست تو قرار داده است به وسیله چیزی (دعا) که برای تو درخواست از خود را اجازه فرموده، پس هرگاه بخواهی بواسطه دعا درهای نعمتش را بگشایی و پی در پی رسیدن بارانهای رحمتش را درخواست نمایی، باید تأخیر در اجابت و پذیرش خدا، تو را ناامید نگرداند، «فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ

بِقَدْرِ النِّيَّةِ»<sup>(۱)</sup> (زیرا بخشش خدا به اندازه خلوص نیت و دعای واقعی است). هرچه اخلاص در دعا بیشتر باشد و بنده حقیقتاً خدا را بخواند، بیشتر به او عطا می‌شود قرآن می‌فرماید: «وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولاً»<sup>(۲)</sup>، (چه بسا انسان از روی شتابزدگی شر و زیان را طلب می‌کند همان‌طور که خیر و منفعت را می‌خواهد).

وقتی چیزی را از خدا طلب می‌کند و یا دنبال کاری می‌رود صبر و حوصله به خرج نمی‌دهد و در جهات خیر و صلاح خود نمی‌اندیشد تا در آنچه طلب می‌کند راه خیر برایش روشن گردد بلکه همینکه چیزی را برایش تعریف کردند و مطابق میلش بود به طلبش بر می‌خیزد و چه بسیار به قول علی عليه السلام چیزی را درخواست می‌کند که هلاکت و نابودی دین او در آن است. قرآن می‌فرماید: «وَعَسَى أَنْ تَحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ»<sup>(۳)</sup> (چه بسا چیزی را دوست می‌دارید که برای شما شر است).

متن دعا: «فَلَمْ أَرَ مَوْلَىٰ كَرِيماً أَصْبَرَ عَلَيَّ عَبْدٍ لِّئِمِّ مِنْكَ عَلَيَّ».

ترجمه: من تا به حال مولای کریمی را بر بنده پستی صبورتر از تو بر خود ندیدم.

هرچند بنده بدی می‌کند خداوند احسان و گذشت می‌نماید.

۱ - نهج البلاغه ، نامه ۳۱ ، فراز ۳۴

۲ - اسراء ، ۱۱۰ .

۳ - بقره ، ۲۱۶ .



قرآن مجید می فرماید: «لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...»<sup>(۱)</sup>، (اگر بنا باشد خداوند مردم را به سبب کارهایشان مؤاخذه کند، هیچ جنبنده‌ای را روی زمین باقی نخواهد گذاشت ولی به لطف و کرمش آنها را تا زمان معینی تأخیر می‌اندازد.) این هلاکت همه جنبندگان به خاطر زشتی گناهان است که آثار سوئش همه را می‌گیرد و آتش که فراگیر شد و اشتعال صورت گرفت، خشک و تر می‌سوزد. گناه چنین اقتضائی دارد ولی لطف خداوند مانع از این می‌شود که به زودی گناهان را کیفر دهد.

امام علی علیه السلام: «وَلَمْ يُعَاجِلْكَ بِالْعُقُوبَةِ وَلَمْ يَفْضَحْكَ حَيْثُ الْفَضِيحَةُ بِكَ أَوْلَىٰ...»<sup>(۲)</sup>، فرزند عزیزم، (پروردگار مهربان به کیفر گناه تو شتاب نکرده و رسوایت ننموده آنجا که شایسته رسوا شدن بودی). خداوند با گشودن باب توبه که از ابواب رحمت الهی است، بنده را از بازگشت به رحمت خود ناامید نفرموده و به سبب گناه در سختی و تنگنا قرار نداده است. مولای کریمی که خطا و گناه بندگان از صبر و حلم او نمی‌کاهد و به زودی در صدد انتقام بر نمی‌آید.

متن دعا: «يَا رَبِّ إِنَّكَ تَدْعُونِي فَأَوْلِيَّ عَنْكَ وَتَتَحَبَّبُ إِلَيَّ فَاتَبِعْضُ إِلَيْكَ وَتَتَوَدَّدُ إِلَيَّ فَلَا أَقْبِلُ مِنْكَ كَأَنَّ لِي التَّطَوُّلَ عَلَيْكَ فَلَمْ يَمْتَنِعْ ذَلِكَ مِنَ الرَّحْمَةِ لِي وَ الْإِحْسَانِ إِلَيَّ وَ التَّفَضُّلِ عَلَيَّ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ.»

۱ - فاطر، ۴۵

۲ - نهج البلاغه نامه ۳۱ فراز ۳۴

ترجمه: ای پروردگار من مرا - از روی لطف - دعوت می کنی پس من از تو روی می گردانم، تو محبتت را افزون می سازی و من با تو، به خشم می آیم و با من دوستی و شفقت می فرمائی پس از تو قبول نمی کنم گویا من بر تو حق نعمت و منت دارم! (مثل این که بر تو ناز دارم) و این ناسپاسی من مانع از افاضه رحمت و احسانت بر من، نشد و مانع نشد از اینکه به جود و کرمت به من نیکی و کمک کنی.

### مُلک و پادشاهی

متن دعا: «قَارِحَمَ عَبْدَكَ الْجَاهِلَ وَجُدَّ عَلَيْهِ بِفَضْلِ إِحْسَانِكَ إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ أَحْمَدُ لِلَّهِ مَالِكِ الْمَلِكِ مُجْرِي الْفُلْكِ».

ترجمه: پس رحم کن بر بنده نادانت به فضل و احسانت بر او ببخش به یقین تو بسیار بخشنده و بلند نظری. ستایش مخصوص خدائی است که مالک مُلک و جود و روان سازنده کشتیهای عالم است.

مُلک و پادشاهی از آن خدا است و آن را به هر که صلاح بداند عطا می کند قرآن می فرماید: «تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ»<sup>(۱)</sup> از آیات قرآن استفاده می شود این ملکها و سلطنتهای ظاهری که بعضی افراد بشر دارند چه مُلکهای به حق و یا ناحق، هر دوی آنها به یک معنی منتهی به خدا می شوند. مثلاً یک مُلک به حق مُلک حضرت یوسف از

انبیاء علیهم السلام الهی و فرمانروای بر مصر بود که خداوند بر حسب وسائلی برای او فراهم فرمود و یوسف علیه السلام به شکرانه این نعمت در مقام مناجات عرض می کند «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ رَعْلَةً مِّنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ»<sup>(۱)</sup> حضرت یوسف بعد از آنکه خداوند را ثنا گفت و احسانهای او را در نجاتش از بلاها و سختی ها بر شمرد، در مقام شکر و سپاس نعمتهائی که خداوند مخصوص او گردانیده عرض می کند: ای پروردگار من!، بخشی عظیم از حکومت را به من بخشیدی و مرا از علم تعبیر خوابها آگاه کردی، ای آفریدگار آسمانها و زمین، تو ولی و سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران (تازنده ام به مسلمانی زندگی کنم) و به شایستگان ملحق فرما.

این ملک و سلطنتی که یوسف داشت نامشروع نبود و حکومتی بود که فرمانروای عالم، خداوند به وی عنایت کرد و به او سلطه تشریحی، کرامت فرمود و فرمانروای مصر شد.

و بعضی ملک و سلطنتها استفاده از آنها به ناحق و ظالمانه است مانند ملک و حکومت نمرود که قرآن می فرماید: «الَّذِي نَزَّلَ إِلَى الْأَذَى حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتِيَهُ اللَّهُ الْمَلِكَ إِذْ قَالَ...»<sup>(۲)</sup>، آیا از (حال) آن کس (نمرود) که چون خدا به او پادشاهی داده بود (ویدان

۱ - یوسف، ۱۰۱.

۲ - بقره، ۲۵۸.

می‌نازید.) و با ابراهیم در بارهٔ پروردگارش محاجه می‌کرد، خبر نیافتی؟

این جمله مانند این است که شخص بگوید فلانی به من بدی کرد با اینکه من در حقش خوبی کردم و مقصود این است که خداوند می‌خواهد بفرماید حق نیکی من به نمرود که به او سلطنت دادم، این بود که او هم به من احسان کند نه اینک دربارهٔ من با ابراهیم احتجاج کند و ادعای خدائی نماید.

**نکته:** مانعی ندارد پادشاهی و سلطنت ظاهری مثل نمرود را، به عطای الهی نسبت دهیم چون پادشاهی یک نوع حکمرانی و سلطنت بر مردم است مثل بقیه انواع سلطنت و قدرت که از نعمتهای الهی است و میل به آن را خداوند در نهاد انسان قرار داده است لذا می‌شود آن را به خدا نسبت داد حال اگر انسان از این نعمت الهی استفاده مطلوب بنماید، سعادت‌مند می‌شود ولی اگر آن را در راه فساد بکار بست و از آن سوء استفاده کرد نعمت و احسان خدا را مبدل به نقيمت و عذاب کرده است.

متن دعا: «مُسَخِّرِ الرِّيحِ فَالِقِ الْأَصْبَاحِ دِيَانَ الدِّينِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»  
ترجمه: مسخرکنندهٔ بادهای و پدید آورندهٔ صبحگاهان، دین‌الدین [حاکم و به حساب رسندهٔ روز جزا]، پروردگار عالمیان است.  
تسخیر یعنی موجودات فعاله‌ای (بسیار عمل‌کننده) فعالیتشان تحت فرمان یک موجود دیگر باشد مثل اینکه قوهٔ چشم و گوش و دستمان همه به خواست خداست که تحت فرمان ما شده‌اند آن وقت

بادها هم با آن نظم و ترتیبی که دارند برای حرکت کشتی‌ها از آن استفاده می‌شود، تحت تسخیر خداوند عالم هستند.

### ربّ و تربیت

«ربّ العالمین» یعنی خدائی که تربیت‌کنندهٔ جهانیان است و آنها را از نقص به کمال می‌رساند و موجوداتی را که لیاقت کمال دارند برایشان وسائلی فراهم می‌کند تا به تکامل برسند مثلاً یک دانه گندم، در دانه گندم بودن به مرحله فعلیت رسیده و دیگر حالت منتظره‌ای ندارد و تا وقتی که سبز شود و خوشه کند و هر خوشه‌اش بشود هفتاد دانه بالقوه است و این کار را که کشاورز انجام می‌دهد و دانه را زیر زمین می‌افشاند و آبیاری و مواظبت می‌کند تا به رشد و ثمر برسد، تربیت است. یا به کمال رساندن بچه‌ای که استعداد درس خواندن دارد و می‌تواند دانشمند شود، کاری که معلم و استاد انجام می‌دهند و به او درس و سرمشق می‌دهند گاهی او را تشویق می‌کنند و گاهی تنبیه، تا بچه کامل شود، این کار می‌شود تربیت و همه تربیت‌هایی که در عالم انجام می‌شود به عنایت پروردگار است لذا می‌گوئیم: «ربّ العالمین» و خداوند علاوه بر این که خالق العالمین است، ربّ العالمین هم هست (پرورش دهنده و تربیت‌کننده همهٔ جهانیان).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## درس دهم

### ستایش خدا

متن دعا: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ حِلْمِهِ بَعْدَ عِلْمِهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ عَقْوِهِ  
بَعْدَ قُدْرَتِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ طَوْلِ أَنَاتِهِ فِي غَضَبِهِ وَ هُوَ قَادِرٌ عَلَىٰ مَا يُرِيدُ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْخَلْقِ بَاسِطِ الرِّزْقِ فَالِقِ الْأَصْبَاحِ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَ  
الْفَضْلِ وَالْإِنْعَامِ».

ترجمه: سپاس خدای راست بر بردباریش بعد از علمش و  
گذشتش بعد از قدرتش و حمد خدای را بر تحمل و شکیبائیش در  
هنگام خشمش در حالیکه توانا است بر هرچه اراده کند. ستایش  
مخصوص خداوندی است که خالق خَلق است. گسترش دهنده‌ی  
رزق شکافنده‌ی صبح و دازای جلالت و بزرگواری و فضل و بخشش و  
نعمت بخشی است.

جا دارد خدای رحمان را ستایش کنیم به واسطه‌ی اینکه با آگاهی  
و اطلاع به معصیت بندگان، بردباری نشان می‌دهد و آنان را به زودی

عقوبت نمی‌کند. خدای بخشنده مهربان را سپاس گوئیم که با قدرتمندی و توانش بر مجازات، از تقصیر بدکاران می‌گذرد و با گذشت و بردباری با آنان عمل می‌کند.

### قرب و بُعد رُتبی

متن دعا: «الَّذِي بَعْدَ فَلَا يُرَىٰ وَقَرَّبَ فَشَهَدَ النَّجْوَىٰ تَبَارَكَ

وَتَعَالَىٰ».

ترجمه: ستایش خدایی را که از نظرها دور است و دیده نمی‌شود و به همه نزدیک است و ناظر رازهای پنهان. و بسیار پرخیر و والا مقام است.

بر حسب ظاهر در این تعبیر تناقض است چون از یکطرف قضاوت بر این است که خداوند دور از ماست و چون دور است دیده نمی‌شود و به حس نمی‌آید ولی از طرف دیگر می‌گوئیم نزدیک است، و به این جهت به همه چیز دانا و آگاه است و حتی امور مخفی را هم می‌داند.

در جواب باید گفت این دوری مکانی نیست، و این که خدا شاهد بر همه چیز است یعنی بر اشیاء شهود و حضور دارد که این از علم بالاتر است ما در این جا درباره دوری و نزدیکی خداوند نمی‌خواهیم عمیقاً بحث کنیم و این مطلبی است که عمری فرورفتن در علم و عرفان و غیره لازم دارد تا انسان مقداری از آن را درک کند. و فعلاً اجمالاً عرض می‌کنم دوری حق تعالی عبارت از این

است که به اصطلاح «يَعْلُو رُتْبَةً» رتبه ذات حق از حیث وجود در مرتبه بسیار عالی است و بر همه چیز برتری دارد و وجود ما نسبت به او در مرتبه دانی و بسیار پائین است لذا نمی‌توانیم به کُنه ذات حق برسیم. امیرالمؤمنین علیه السلام: «الَّذِي لَا يُذْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمِّمْ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ»<sup>(۱)</sup>، (خدائی که تصمیم‌ها و همت‌های بلند او را درک نمی‌کنند و تیزبینی زیرکها به او نمی‌رسد.) و وجود او بی‌نهایت و از نظر رتبه وجودی نسبت به ما در حد اعلاست و وجود محدود و ناقص ما به ذات حق نمی‌تواند احاطه پیدا کند به قول شاعر:

**به کنه ذاتش خرد برد پی      اگر رسد خس به قعر دریا**

در حقیقت تعلیق به محالِ عادی است که هر وقت بر فرض محال نثار و خاشاک که ناچیز و همیشه روی آب است به قعر دریا رسید، عقل بشر هم می‌تواند به ذات حق پی ببرد. و عرض شد قرب و بعد خداوند زمانی و مکانی نیست بلکه قرب و بعد رتبی است که خداوند در حد اعلی و وجود انسان در حد ادنی است.

دوری چیزی از انسان گاهی به دور بودن آن از انسان است بدون اینکه او تقصیر داشته باشد و گاهی دوری به واسطه قصور و محدودیت ماست ما خیلی پائین هستیم و او در رتبه بسیار عالی قرار دارد و دارای علو مرتبه می‌باشد لذا دسترسی به او نداریم در حقیقت این دوری و نزدیکی از جهت هستی و وجود است و علتش نقص ما و



کمال خدا است و از جهت این که کامل و در درجه عالی از هستی است دست ما به دامان او نمی‌رسد.

ولی در عین حال نزدیک است برای اینکه درست است وجود ما محدود و ناقص است اما وجود بی نهایت خداوند طوری است که هیچ موجودی از حیطة ذاتش بیرون نیست و همه چیز مُحاط و تحت احاطه او است و به همه چیز محیط است و به هر شیئی احاطه وجودی دارد و در واقع نظام هستی معلول حق تعالی است و معلول همیشه پیش علت و در اختیار او است.

### احاطه خداوند

به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام: «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ»،<sup>(۱)</sup> (خداوند با هر چیزی هست، البته نه مانند آن مقارنت و نزدیکی مکانی که اجسام دارند و غیر از هر چیزی است نه به طوری که از آن جدا باشد)، معیت خدا با موجودات، جسمانی نیست مثل دو چیز که پهلوئی یکدیگر واقع شده‌اند و یا یکی در دیگری قرار گرفته است.

خداوند با هر چیزی هست اما نه آن معیتی که اجسام با هم دارند، چون خدا جسم نیست و جسم دارای زمان و مکان و جهت است، بلکه معیت حق تعالی با مخلوقات، قیومی است یعنی

بپادارندهٔ اشیاء است همان معیّتی که علت، نسبت به معلول دارد و تار و پود معلول وابسته به علت می باشد و خداوند که علت وجودی تمام موجودات است به همه‌ی آن‌ها احاطه دارد.

اینکه حضرت امام علی علیه السلام می فرماید خدا غیر هر چیز است بدین معنی نیست که او جدا باشد اشیاء هم جدا بلکه او به تمام آنها احاطه‌ی قیومی دارد مانند احاطه جان به بدن بطوری که اگر جان در چشم نباشد نمی بیند و چون جان مجرد است به چشم احاطه دارد و این طور نیست که چشم یکطرف باشد و جان در طرف دیگر بلکه بین آنها رابطه قیومی و علت و معلولی است. برای تقریب به ذهن در مورد معیّت و احاطهٔ خداوند نسبت به موجودات به رابطه جان با بدن و دیگری به رابطه روح با تصوّراتش مثال می زنند که هر کدام غیر از دیگری است مع ذلك رابطه قیومی و علت و معلولی دارند.

### مراتب نفس

بزرگان برای بیان معیّت پروردگار، مثال زده‌اند به وحدت نفس که دارای مراتب است. وقتی می گوئیم «من»، این «من» رتبهٔ نازل و متوسط و عالی دارد مرتبه نازل همین نفسی است که علاقه تدبیری و تصرّفی به بدن دارد و با چشممان می بینیم، با گوشمان صدائی را می شنویم، با حس لامسه چیزی را درک می کنیم.

مرتبه‌ی متوسط نفس مرحله‌ی تخیّل است الآن که نشسته‌ایم در قوه خیالمان صورت خانه را تصور می کنیم و یا با قوه واهمه معانی

جزئیة را توهم می‌کنیم و یا در تاریکی به وهم ما می‌آید الآن کسی به ما حمله می‌کند.

مرتبه سوم از وجود نفس، مرحله تعقل است که با قوه عاقله درک کلیات می‌کنیم و همه این مراحل سه گانه مراتب وجود نفس (=من) هستند می‌گوئیم من دیدم، من تخیل و یا توهم کردم، من تعقل کردم و اینها که مراتب وجودی نفس اند اگر این مراتب را مقابل یکدیگر بگذاریم غیر هم هستند، مرتبه حس، تخیل توهم و تعقل ولی همه اینها مراتب وجودی و گسترده نفس اند و نفس یک اصل محفوظ است و هیچ کدام از این مراتب از حیطة قیمومت و تدبیر و تصرف نفس بیرون نیستند، و هر کدام نسبت به مرتبه دیگر محدودند.

حاجی سبزواری:

النَّفْسُ فِي وَحْدَتِهِ كُلُّ الْقَوَى وَفِعْلُهَا فِي فِعْلِهِ قَدْ انطوى<sup>(۱)</sup>

نفس در عین وحدت، تمام قوای ظاهر (لامسه، ذائقه، باصره و سامعه و شامه) و باطن (عاقله، متخیله، واهمه) است و فعل و کار این قوا در فعل نفس نهفته می‌باشد در حقیقت کار اینها کار نفس است و اینها ابزار آن می‌باشند.

با توجه به این مثال ذات حق تعالی اصل و خالق هستی است و جهان هستی پرتوی از پرتوهای اوست پس او با همه هست و لیکن

هیچ چیز با او نیست، هیچ موجودی در رتبه وجودی حق نیست.

### شهود خداوند به رازهای پنهان و امور جزئی

«و قَرَّبَ قَشِدَ التَّجْوَى»، (نزدیک است و راز پنهان را

شاهدست.)

خداوند که به همه چیز دانا و آگاه است، آگاهی و دانایی او ناشی از احاطه وی به هستی است و هیچ چیز از او غایب نیست مثلاً شما الآن به خانه تان علم دارید ولی خانه چیزی خارج از وجود شما است و شما از آن فقط صورتی در ذهن دارید اما علم به این صورت که دارید نه اینکه به صورت دیگر تغییر یابد و علم به صورت صورت داشته باشید بلکه نفس صورت خانه در پیش شما حاضر است و الاً تسلسل لازم می آید شما الآن با قوه سامعه تان به حرفهای من گوش می دهید پس به قوه سامعه تان علم حضوری دارید امانه اینکه این فقط تصویری از قوه سامعه باشد بلکه خود وجود سامعه هم از حیظه ذات شما بیرون نیست لذا وقتی این قوه را به کار می برید به آن احاطه دارید، همین احاطه شما علم شما نیز هست.

با توجه به این مثال، ذات حق تعالی که احاطه به تمام هستی دارد همان احاطه وجودی او علم او نیز هست پس علم خداوند به ما و موجودات هستی از قبیل علم ما به خانه خودمان نیست بلکه مانند علم ما است به قوه سامعه‌ی خود که باصطلاح نامش علم حضوری است و فقط ارتسام و نقش بندی صورت نیست. از علم خدا در این

قسمت از دعا به «شَهِدَ النَّجْوَى» تعبیر شده است. یعنی راز پنهانی را شاهد است و به امور پنهانی آگاهی دارد و حتی از امور جزئی هم با خبر است. (۱)

درباره علم و شهرد خداوند به امور جزئی، قرآن می فرماید: ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْتَرِبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْفَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ (۲)

تعبیر **مَا تَكُونُ** (تو نمی باشی) ممکن است خطاب به پیغمبر اکرم باشد و یا خطاب به هرکسی که می شنود مثل «بدان اَيَّدَكَ اللهُ» که مخاطب خاصی منظور نیست. خداوند می فرماید پیامبر و یا هر کسی در هیچ کار و اندیشه‌ای نیست مگر این که خداوند شاهد آن است ﴿وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ﴾ احتمال دارد ضمیر «منه» به الله برگردد یعنی و از قرآنی که از ناحیه خدا است تلاوت نمی کنی و هیچ عملی را انجام نمی دهید مگر اینکه ما شاهد و گواه بر شما هستیم، آن هنگام که وارد آن می شوید و هیچ چیزی در زمین آسمان از پروردگار تو مخفی نمی ماند حتی به اندازه سنگینی (مثقال = مصدر میمی) ذره‌ای و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن نیست مگر اینکه همه آنها در کتاب آشکار و لوح محفوظ علم خداوند، ثبت است.

۱ - الاسفار الاربعه، ج ۶، موقف ۶.

۲ - یونس، ۶۱.

### مراتب علم خدا یا کتاب مبین

در قرآن مجید هر جا صحبت از احاطه علم خداوند نسبت  
 اشیاء شده فرموده آن اشیا در کتاب مبین وجود دارند. بعید نیست که  
 بودن اشیا در علم خدا و بودنشان در کتاب مبین یکی باشد زیرا علم  
 حقتعالی مراتبی دارد، یک مرتبه علم حق به اشیا در مرتبه ذات  
 باریتعالی است و یکی در مرتبه فعل و آنچه در عالم هستی وجود دارد  
 که از این دو مرتبه، از علم خدا به کتاب یا کتاب مبین تعبیر شده است.  
 در مورد گفتگوی حضرت موسی علیه السلام با فرعون، قرآن می فرماید: ﴿قَالَ  
 قَالِ الْاَوَّلِيْنَ اَلْاَوَّلِيْ قَالَ عَلِمْتُهَا عِنْدَ رَبِّيْ فِيْ كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّيْ وَلَا  
 يَنْسِيْ﴾<sup>(۱)</sup>، ([فرعون به موسی علیه السلام] گفت: پس تکلیف نسلهای گذشته  
 (که ایمان نداشتند) چه خواهد شد؟ گفت آگاهی مربوط به آنها نزد  
 پروردگرم در کتابی ثبت است، پروردگرم هرگز گمراه نمی شود و  
 چیزی را فراموش نمی کند (آنچه شایسته موجودات است به آنان  
 می دهد).

علم خداوند به وضعیت نسلهای گذشته در این آیه شریفه،  
 قرین شده است با کتاب و فرموده تاریخ گذشتگان پیش خداوند در  
 کتاب، محفوظ است.

و در آیه ای که در نماز غفیله خوانده می شود، می فرماید: ﴿وَ  
 عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ

مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ<sup>(۱)</sup>، (کلیدهای غیب تنها نزد خداوند است هیچ کس جز خداوند آنها را نمی داند و آن چه را در خشکی و دریاست می داند هیچ برگگی از درختی نمی افتد مگر اینکه از آن آگاه است و هیچ تر و خشکی وجود ندارد مگر اینکه در کتابی روشن (در کتاب علم خدا) ثبت است).

در ابتدای آیه، علم خداوند را به موجودات مطرح می کند و بعد از آن می فرماید همه این اشیا در کتاب مبین موجود هستند و این همان احاطه علمی حق تعالی است و هر معلومی در کتاب مبین است که همان کتاب علم حق و علم ذاتی باشد یعنی علم خدا به اشیا در مقام ذات خود و یا علم فعلی، که علم پروردگار به مراتب هستی است. نتیجه این که کتاب مبین همان کتاب علم حق تعالی است.

### بی شریک و بی نیاز از پشتیبان

متن دعا: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ مُنَازِعٌ يُعَادِلُهُ وَلَا شَيْبَةٌ يُشَاكِلُهُ وَلَا ظَهِيرٌ يُعَاوِدُهُ».

ترجمه: سپاس مخصوص معبودی است که کسی با او در فرمانروائی برابری و نزاع نمی کند و نه او را شریک و شبیهی است که همانند او باشد و نه پشتیبانی که او را کمک کند.

قبلاً در درس هفتم بیان این جملات گذشت و عرض شد  
 تراحماتی که در عالم وجود دارند و معصیتهائی که انجام می‌شوند  
 هیچ کدام نطمه‌ای به مُلک و سلطنت خداوند وارد نمی‌کند و همه  
 تحت قضا و قدر الهی است بدلیل اینکه منازعی که عدل و همتای او  
 باشد و یا شریکی که بتواند با او برابری کند، وجود ندارد «وَلَا ظَهیرَ  
 یُعاضِدُهُ» ظهیر به معنی پشتیبان از ریشه ظهر یعنی پشت، گرفته شده  
 و از آن جا که انسان خیلی از چیزهای سنگین را با پشت و کمر خود  
 حمل می‌کند و از کمرش کمک می‌گیرد. به کمک کارِ انسان، ظهیر  
 می‌گویند چون او را پشتیبانی و کمک می‌کند ولی برای خدا پشتیبانی  
 که کمک بازوی او باشد وجود ندارد. چون معمولاً قوه و قدرت انسان  
 از عَضُد (بازوی) او است لذا کسی که نیرو و کمک انسان باشد گویا  
 عَضُد او است و خداوند ظهیری (پشتیبانی) که هم بازوی او باشد،  
 ندارد و با قدرت قاهرهٔ خود، در اداره امور عالم از کمک و پشتیبان بی  
 نیاز است.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## درس یازدهم

### قدرت خداوند

متن دعا: «قَهَرَ بِعِزَّتِهِ الْأَعْيَاءَ وَ تَوَاضَعَ لِعَظَمَتِهِ الْعُظَمَاءُ قَبْلَهُ بِقُدْرَتِهِ مَا يَشَاءُ».

ترجمه: خداوند با قدرتش بر همه قدرتمندان غلبه کرده است و بزرگان همه در پیشگاه عظمتش فروتن و خاضع اند پس با قدرت کامله‌اش به هر چه خواهد رسیده است.

یکی از صفات ثبوتیه خداوند، قدرت است که در فارسی از آن به توان و توانایی تعبیر می‌کنند و در نظر فلاسفه و متکلمین اینطور تعریف می‌شود: «كَوْنُ الْفَاعِلِ بِحَيْثُ إِنْ شَاءَ فَعَلَ وَإِنْ لَمْ يَشَأْ لَمْ يَفْعَلْ» قدرت یعنی کننده کار طوری باشد که اگر خواست انجام می‌دهد و اگر نخواست انجام نمی‌دهد. چرا که قدرت کمال وجودی است و اثرش این است که خواستن و نخواستن در آن دخالت دارد و منشأ فعل و ترک است. مثلاً ما قدرت داریم اینجا بنشینیم برای درس خواندن و قدرت داریم وقتی درس تمام شد از جا بلند شویم اما اینکه قدمان

بلند است این بلند بودن قد و یانبودن آن به قدرت خودمان نیست. این طور نیست که بخواهیم یا نخواهیم. و یا شکل و قیافه ما به قدرتمان نیست و نیز قلب ما ضربان خودش را دارد چه بخواهیم چه نخواهیم ولی برای رفتن و گفتن یا ترک آنها قدرت داریم. و خداوند قادر است یعنی وجودی است بی نقص و کامل، در نتیجه همه چیز مقدور حق تعالی است که اگر خواست انجام می دهد و اگر نخواست انجام نمی دهد. و از جمله آثار قدرت خدای قادر متعال این است که می تواند موانع را رفع کند ولی ما انسان ها چون قدرت مان ناقص است بعضی موانع را نمی توانیم برطرف کنیم. مثلاً همین بلند شدن که به قدرت ما است اگر یک زورمندتر از ما باشد و دستش را روی شانه ما بگذارد چون قدرتمان ناقص است نمی توانیم او را دفع کنیم ولی خداوند که قدرتش کامل است قادر به دفع موانع است و در عالم هستی تصور نمی شود چیزی بتواند مانع جریان مشیت الهی باشد و خواست خدا به هر امر ممکنی تعلق گرفت، تحقق پیدا می کند.

این چند جمله از دعا قدرت کامله حق را در مقابل تمام قدرتمندان بیان می کند و می فرماید قدرت و عظمتش طوری است که به عزت و قدرتش تمام قدرتمندان را مغلوب می سازد و همه آنها در پیشگاه قدرت بی انتهای حق خاضع و خاشع اند.

### شکر موهبتهای الهی

متن دعا: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُجِيبُنِي حِينَ أُنَادِيهِ وَ يَسْتُرُّ عَلَيَّ كُلَّ

عَوْرَةٌ وَأَنَا أَعْصِيهِ وَيُعْظِمُ النُّعْمَةَ عَلَيَّ فَلَا أُجَازِيهِ».

ترجمه: ستایش مخصوص خدایی است که هر وقت ندایش کنم اجابت می‌کند و می‌پوشد بر من هر عیبی را با اینکه نافرمانی او می‌کنم (خیره سر هستم) و نعمتهایش را بر من بزرگ می‌دارد در عین حال شکرش را نمی‌گزارم.

سعدی:

از دست و زبان که برآید      کز عهده شکرش به درآید<sup>(۱)</sup>

متن دعا: «فَكَمْ<sup>(۲)</sup> مِنْ<sup>(۳)</sup> مَوْهَبَةٍ هَبَيْتَ قَدْ أَعْطَانِي وَعَظِيمَةٍ مَخُوفَةٍ

قَدْ كَفَانِي».

ترجمه: چه بسیار موهبتها و بخششهای گوارا که خداوند به من عطا کرد و چه بسیار حادثه‌های بزرگ و ترسناک که مرا از آنها کفایت کرده است.

کانه خدا از دو لحاظ عطا دارد یکی این که به ما موهبتهای گوارا عطا می‌کند و دیگر اینکه بلاها را از ما دور می‌کند.

متن دعا: «وَبَهْجَةٍ مُونِقَةٍ قَدْ أَرَانِي فَائِنِي عَلَيْهِ خَامِداً وَ أَدْكُرُهُ

مُسَبِّحاً».

ترجمه: و چه بسیار شادمانیها و خوشبختیهای شگفت انگیز را به من نمایاند من هم او را ستایش می‌کنم در حالی که سپاسگزار او

۱ - گلستان سعدی، دیباچه.

۲ - کلمه «فَكَمْ» در این جمله (اسمیّه) نقش خبر را دارد.

۳ - کلمه مِنْ بعد از «فَكَمْ» زائده است که برای تأکید مطلب آورده شده است.

هستم و او را به پاکی و منزّه بودن از هر عیبی یاد می‌کنم.

متن دعا: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُهْتَكُ حِجَابُهُ وَلَا يُغْلَقُ بَابُهُ وَلَا يُرَدُّ سَائِلُهُ وَلَا يُخَيَّبُ آمِلُهُ».

ترجمه: حمد مخصوص خداوندی است که حجاب او هتک نمی‌شود [پرده‌ای که بر عیوب انسانها کشیده پاره نمی‌شود] و در رحمت او بسته نمی‌شود و سائل او رد نمی‌شود. [کسی که در خواست کند رانده نمی‌شود] و آرزومند به او، ناامید نمی‌شود.

### رفعت مستضعفان و شکستن مستکبران

متن دعا: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُؤْمِنُ الْخَائِفِينَ وَ يُنَجِّي الصَّالِحِينَ وَ يَرْفَعُ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَ يَضَعُ الْمُسْتَكْبِرِينَ وَ يُهْلِكُ مُلُوكًا وَ يَسْتَخْلِفُ آخِرِينَ».

ترجمه: ستایش خدای را که ترسناکان را ایمنی می‌بخشد و درستکاران را نجات می‌دهد و به ضعف گرفته شدگان را بالا می‌آورد. [کسانی را که از ناحیه‌ی ستمگران بر آنها ضعف و زبونی وارد شده است به عزت می‌رساند]. و مستکبران [گردنکشان] را فرونشانده، پائین می‌آورد و پادشاهانی را هلاک می‌کند و دیگران را جای آنان قرار می‌دهد.

متن دعا: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ قَاصِمِ الْجَبَّارِينَ مُبِيرِ الظَّالِمِينَ مُذْرِكِ الْهَارِبِينَ».

ترجمه: حمد خدائی را سزااست که شکننده‌ی ستمگران

است.

شکستن چیز خشک مثل چوب و نان را می‌گویند هضم که شکستنش صدا می‌کند لذا به زبان محلی می‌گوئیم «شَرَقَى»<sup>(۱)</sup> شکست و قضم پاره کردن را می‌گویند مثل اینکه نخی را پاره می‌کنیم و صدا ندارد به زبان محلی می‌گوئیم «بَتَّى»<sup>(۲)</sup> پاره شد. آن وقت خدا قاصم جبارین است یعنی چنان ستمگران را درهم می‌شکند و شوکت آنان را از بین می‌برد که به قول خودمان، صدایش به گوش فلک می‌رسد.

**مُبِيرِ الظَّالِمِينَ، بَوَارٍ** به معنی هلاکت است. **بَارًا يَبُورُ** یعنی **هَلَكَ** **مِهْلِكُ** هلاک شد و هلاک می‌شود و **أَبَارًا يُبِيرُ = أَهْلَكَ مِهْلِكُ** یعنی هلاک کرد و هلاک می‌کند و مبیر اسم فاعل است به معنی هلاک و نابود کننده. «**مُذْرِكِ الْهَارِبِينَ**» = دریابنده‌ی فراریان. هیچ کس نمی‌تواند از قدرت و حکومت حق فرار کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «**رَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ**»<sup>(۳)</sup>، (فرار از حکومت و فرمانروایی تو ممکن نیست). «**وَلَيَنْ أَمَهَلَ اللَّهُ الظَّالِمَ فَلَنْ يَفُوتَ أَخْذَهُ**»،<sup>(۴)</sup> (اگر خداوند ظالم را مهلت و فرصت دهد مجازات او فوت نمی‌شود). هر جا برود خداوند او را می‌یابد.

۱ - از گویشهای محلی است.

۲ - از گویشهای محلی است.

۳ - دعای کمیل

۴ - نهج البلاغه، خطبه ۹۷ فراز ۱.

متن دعا: «نکالِ الظالمین»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: ستمگران را به کیفر و عقوبت می‌رساند.

خدایی که سراپا رحمت است، برای ظالمین بواسطه بی‌قابلیتی نکال می‌شود.

قرآن: «قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُنْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلاً»<sup>(۲)</sup>، (ای رسول! به منافقان بگو اگر از مرگ یا قتل فرار کنید آن فرار هرگز به نفع شما نیست زیرا اندک زمانی بیشتر، از زندگی کامیاب نخواهید شد.)

متن دعا: «صَرِيحِ الْمُسْتَصْرِخِينَ».

ترجمه: خداوند دادرس دادخواهان است.

استصراخ یعنی دادرسی خواستن و صریح یعنی دادرس و دادخواه.

متن دعا: «مَوْضِعِ حَاجَاتِ الطَّالِبِينَ».

ترجمه: محل حاجت کسانی است که طلب حاجت می‌کنند.

هر حاجتی به سوی او بیاید به جارفته است. و در صورت صلاحدید آن را اجابت می‌کند.

**خضوع و تسبیح موجودات**

متن دعا: «مُعْتَمِدِ الْمُؤْمِنِينَ».

۱ - قبلاً بیان شد که «نکال» عذاب و عقوبت همراه با عبرت است برای مجرم و دیگران.

۲ - احزاب، ۱۶.

ترجمه: محل اعتماد و اتکای کسانی است که به او می‌گروند و اعتماد می‌کنند.

متن دعا: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مِنْ خَشْيَتِهِ تَزَعَدُ السَّمَاوَاتُ وَ سُبُكَاتُهَا وَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ عِمَارُهَا وَ تَمُوجُ الْبِحَارُ وَ مَنْ يُسَبِّحُ فِي عَمْرَاتِهَا».

ترجمه: ستایش مخصوص خداوندی است که آسمان و ساکنانش و زمین و تعمیرکنندگان از ترس [عدالت] او می‌لرزند و دریاها و موجوداتی که در قعر دریاها تسبیح خدا را می‌گویند، موج بر می‌دارند.

معلوم می‌شود در عمق دریاها هم موجودات دریائی مثل ماهی و نهنگ و غیره تسبیح خدا را می‌گویند. قرآن می‌فرماید: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»<sup>(۱)</sup>، (آسمانهای هفتگانه و زمین تسبیح خدا را می‌گویند و هیچ چیزی نیست مگر اینکه حمد و تسبیح او را می‌گوید و لکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید.) این آیه شریفه در مقام تعظیم و تنزیه خداوند است و پروردگار را منزّه می‌داند از آنچه مشرکین درباره‌اش می‌گفتند و خدایان دیگری در مقابل او قرار می‌دادند و سلطنت او را قابل زوال می‌دانستند. می‌فرماید همه موجودات حتی خود مشرکین هم هرچند متوجه نیستند خدا را تسبیح می‌گویند زیرا تمامی اعضای آنها و الفاظی که با آن سخن

می‌گویند همه اموری هستند که با حاجت و جودی و فقر ذاتی خود از پروردگار واحد احد و بی شریک و نقص، خبر می‌دهند. مثل کسی که با صدای بلند فریاد بزند آیا، در عالم یک نفر نیست که سخن بگوید؟ غافل از اینکه همین سخن گفتن خودش بهترین دلیل و شهادت بر علیه مدعای خودش است.

### تسبیح ذاتی و علم و حیات موجودات

خلاصه، هر موجودی کشف از وجود آفریدگار جهان می‌کند و به او شهادت می‌دهد. اگر اشکال شود که صرف دلالت و کشف ذاتی، تسبیح نیست چون ذکر و تسبیح باید با علم و قصد و اختیار باشد که آثار حیات اند و اغلب موجودات جهان از حیات بی بهره‌اند. پس چاره‌ای نیست از اینکه تسبیح در موجودات بدون حیات، مثل سنگ و چوب را حمل بر معنی مجازی کنیم یعنی همان کشف و دلالت وجود آنها بر وجود پروردگار عالم، تسبیح است یعنی موجودات با حاجتی که در وجود و نقصی که در ذات خود دارند از وجود پدید آورنده‌ی غنی و ذات کامل خبر می‌دهند.

در جواب این اشکال عرض می‌کنیم از کلام خدای تعالی استفاده می‌شود مسئله علم نیز در تمام موجودات هست، هر جا خلقت باشد علم هم هست و هرکدام از موجودات به مقدار حظ و بهره‌ای که از وجود دارند بهمان مقدار بهره‌ای از علم دارند بدلیل اینکه قرآن می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ



أَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَ قَالُوا لِحُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ...»<sup>(۱)</sup>، (تا چون بدان [آتش] رسند گوشها و چشمها و پوستهای بدنشان به آنچه انجام می دادند گواهی دهند. آنها به پوستهای بدنشان می گویند چرا به ضد ما گواهی دادید؟ جواب می دهند همان خدایی که هر موجودی را به سخن درآورده ما را گویا ساخت...).

و نیز می فرماید: «فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»<sup>(۲)</sup>، ([بعد از اینکه خداوند آسمان و زمین را آفرید] به آنها فرمود به طوع و رغبت یا اکراه بیایید [شکل بگیرید] در جواب گفتند: ما از روی طاعت و میل می آئیم [شکل می گیریم] -).

این آیه مانند آیه قبلی دلالت دارد به اینکه همه موجودات از یک نوع علم و درکی هر چند ضعیف برخوردارند و بعید نیست چون علم دارند علم آنها ناشی از حیات مرموزی باشد که ملموس نیست بنابراین هیچ موجودی فاقد علم نیست و می شود گفت هر موجودی وجود خود را درک می کند و می خواهد با وجود خود احتیاج و نقص وجودی خود را که سرپای او را احاطه کرده اظهار نماید و آنرا بر طرف کند و هر موجودی در ذات خود درک می کند پروردگاری غیر از خدای تعالی ندارد و این که خدا را رَبِّ الْعَالَمِينَ می خوانیم رَبِّ یعنی رساننده به کمال از نقص و تربیت کننده موجودات و همه موجودات

۱ - فصلت، ۲۰ و ۲۱

۲ - فصلت، ۱۱

پروردگار خود را از هر عیب و نقص و شریکی منزّه می دانند. و تسبیح می کنند.

پس تسبیح همه موجودات حقیقی است و هر موجودی با زبان خودش خدا را تسبیح می گوید.

در همه موجودات چیزی از نقص و حاجت وجود دارد که مربوط به وجود خود آنهاست و همچنین سهمی از کمال در آنهاست که مستند به خدا می باشد و وجود موجودات حمد خدا و هم تسبیح او است از این جهت که اظهار نقص و نیاز به خدای بی نیاز دارند تسبیح و تنزیه خدا را می کنند از نقص و احتیاج و از این جهت که وجودشان نشان دهنده کمال و نعمت پروردگار است وجودشان حمد خدا و حکایت از اوصاف جمیله ی او دارد.

مرحوم ملاصدرا می فرماید: **إِنَّ كُلَّ مَوْجُودٍ سِوَاءِ كَانِ بَسِيطًا أَوْ مُرَكَّبًا فَلَهُ حَيَاةٌ وَشُعُورٌ فَلَا مَحَالَةَ لَهُ عِشْقٌ وَشَوْقٌ**<sup>(۱)</sup>، هر موجودی چه بسیط باشد چه مرکب برایش یک نحوه حیات و ادراک است پس بناچار عشق و شوق به کمال دارد.

و باز می فرماید: **إِنَّ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ حَتَّى نَاطِقٌ ذَاكِرٌ وَ لِلَّهِ مُسَبِّحٌ سَاجِدٌ كَمَا نَطَقَ بِهِ الْقُرْآنُ فِي قَوْلِهِ: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ**<sup>(۲)</sup> همه اشیاء زنده و گویا و ذاکر خدایند. و تسبیح کننده او و سجده کننده هستند همانطور که قرآن می فرماید: (هیچ موجودی نیست مگر اینکه

۱ - اسفار . ج ۷ . ص ۱۵۰

۲ - اسفار . ج ۷ ص ۱۵۳

باستغاثش خدا او را تسبیح می‌گوید)

بنابر این بعضی حکما مثل ملا صدرا معتقدند هر موجودی یک شعور طبیعی یا فطری نسبت به ذات حق تعالی دارد و همه موجودات دارای درک و علم می‌باشند و تسبیح و تقدیس دارند.

مثنوی:

جمله ذرات زمین و آسمان

با تو می‌گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم

نطق آب و نطق خاک و نطق گل

هست محسوس حواس اهل دل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## درس دوازدهم

### ستایش بر هدایت

متن دعا: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» (۱).

ترجمه: حمد خدای راست که ما را [به این نعمتها] رهنمون ساخت و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود ما [به اینها] راه نمی یافتیم. این آیه شریفه در مقام دعا در دعای افتتاح ذکر شده و حمد و سپاس اهل ایمان در برابر نعمتهای الهی این است که اعتراف می کنند به این که هدایت کار خدایتعالی است و انسان هیچ قدرت و اختیاری دربارهی آن ندارد و اگر توفیق الهی نبود به تنهایی نمی توانستند راه صحیح را پیدا کنند و خدا را سپاس می گویند که آنان را خالص برای خود قرار داده یعنی کارشان را به جایی رسانیده که هیچ اعتقاد باطل و

هیچ عمل زشت و باطلی نداشته باشند و شایسته بهشت گردیده‌اند.  
 متن دعا: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَخْلُقُ وَلَمْ يَخْلُقْ وَ يَرْزُقُ وَلَا يُرْزَقُ  
 وَيُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ وَ يُمِيتُ الْأَحْيَاءَ وَيُحْيِي الْمَوْتَى وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ  
 الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

ترجمه: ستایش مخصوص خداوندی است که خلق می‌کند ولی خودش مخلوق نیست. رزق و روزی می‌دهد و رزق داده نمی‌شود [از اطعام مستغنی است]. طعام می‌دهد و طعام داده نمی‌شود. زنده‌ها را می‌میراند و مرده‌ها را زنده می‌سازد و خود زنده‌ای است که نمی‌میرد [زنده‌ی ابدی است] و هر کار خیر و نیکی به دست اوست و بر هر چیزی قادر است.

خداوند، قادر متعال حی بی‌نیازی است که همه موجودات در آفرینش و زندگی و لوازم آن به او محتاج‌اند و مرگ و حیاتشان به دست اوست ولی او زنده‌ای است که مرگ و فنا ندارد «وَبِيَدِهِ الْخَيْرُ» کلمه «بیده» که بر «الخير» مقدم شده افاده حصر می‌کند یعنی خیر فقط به دست او است و نیکی‌هایی که از دیگران می‌رسد، منشأش خداست.

متن دعا: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَ أَمِينِكَ وَصَفِيكَ وَ حَبِيبِكَ وَ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ حَافِظِ سِرِّكَ وَ مُبَلِّغِ رِسَالَاتِكَ أَفْضَلَ وَ أَحْسَنَ وَ أَجْمَلَ وَ أَكْمَلَ وَ أَزْكَى وَ أَمْنَى وَ أَطْيَبَ وَ أَطَهَرَ وَ أَسْنَى».

ترجمه: پروردگارا درود فرست بر محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول و امین و برگزیده و دوست و اختیار شده‌ات از میان خلق و حافظ

سرّتی، رساننده رسالتت به خلق، برترین و بهترین و زیباترین و کامل ترین و خالص ترین و بالنده ترین و پاکیزه و پاک و بلند مرتبه ترین و پرارزش ترین درودها را.

متن دعا: «وَأَكْثَرَ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ وَتَحَنَّنْتَ وَ سَلَّمْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ وَصِفْوَتِكَ وَأَهْلِ الْكِرَامَةِ عَلَيْكَ مِنْ خَلْقِكَ».

ترجمه: درود و رحمت فرست بر محمد و آلش از درود و رحمتی که فرستادی و خیر زیادی که ارزانی داشتی و رحمت و مهربانی و سلام و تحیتی که بر یکی از بندگان خاصت و بر پیامبران و رسولانت و برگزیدگانت و اهل عزت و کرامت از خلقت، ارزانی داشتی.

### صلوات خدا و ملائکه و تکامل بعد از مرگ

صلوات بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - در سوره احزاب آمده است. می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»<sup>(۱)</sup> (خدا و فرشتگان بر پیامبر درود و رحمت می فرستند ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما هم بر او درود و رحمت بفرستید و کاملاً تسلیم فرمان او باشید).

اهل تفسیر می گویند: هر وقت صلوات به غیر خدا اسناد داده

شد به معنی طلب رحمت است و اگر به خداوند اسناد داده شد نفس رحمت است در نتیجه در آیه شریفه که می فرماید ملائکه و اهل ایمان بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درود می فرستند یعنی برای او از خداوند طلب رحمت می کنند و خداوند که درود می فرستد یعنی رحمت خود را پیوسته شامل حال او می کند.

در حقیقت درود و صلوات بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یعنی اعتنا به مقام و شأن آن بزرگوار و در واقع خداوند و ملائکه به آن حضرت و شأن و مقامش اعتنا و توجه دارند و دستور می دهد شما مؤمنین هم اعتنا داشته باشید و این اداء وظیفه است که وقتی نام آن حضرت برده می شود، از روی احترام صلوات بفرستیم و از خداوند بخواهیم هرچند حضرت رحلت فرموده و بر حسب ظاهر در بین ما نیست، باز هم به او اعتنا و عنایت کند و رحمتش را بر او نازل فرماید و از طرفی ما وقتی می خواهیم اعتنا و عنایت به مقام منبع و شأن باعظمت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خاندانش داشته باشیم بر او درود می فرستیم به جهت آن فیضی که از حضرت و اهل بیتش شامل حال ما شده و خداوند به وسیلهی آنها ما را هدایت فرمود است و چون خودمان نمی توانیم بر آن بزرگواران رحمت و درود شایسته بفرستیم، از خداوند تقاضا می کنیم همانطور که در زمان حیات به آن حضرت و عترت طاهرین عنایت داشته و حضرتش را مشمول رحمت و برکت خود قرار می داد الآن هم بعد از رحلت رحمتش را پیوسته بر او و فرزندان نازل فرماید لذا عرض می کنیم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ

مُحَمَّدٍ»، (خدایا بر محمد و آلش درود و رحمت فرست).<sup>(۱)</sup>  
 خداوند در قرآن کریم می فرماید: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»<sup>(۲)</sup>،  
 (او خداوندی است که با فرشتگان خود بر شما درود می فرستد تا شما را از تاریکیها به سوی روشنایی بیاورد و همواره به مؤمنان مهربان است).

مرحوم علامه طباطبائی می فرماید: معنی جامع «صلاة» انعطاف و توجه است و نسبت به موارد معنایش مختلف می شود و بعضی گفته اند صلاة از خدا بمعنی رحمت است و از فرشتگان به معنای استغفار و از مردم دعا است و باید دانست که صلاة از خدا رحمت خاصه است که ذخیره است برای مؤمنان در آخرت و سعادت و فلاح بدی بر آن مترتب می شود».<sup>(۳)</sup>

به نظر می آید فرستادن رحمت از خدا و طلب آن از طرف فرشتگان برای مردم در آیه شریفه، منحصر به آخرت نیست مخصوصاً با توجه به اینکه هدف از این رحمت را خارج کردن مؤمنان از ظلمت و تاریکی جهل و گمراهی می داند با ملاحظه این که در آیه قبل می فرماید مرا یاد کنید و به یاد من باشید تا به یادتان باشم، وقتی

۱ - برای توضیح بیشتر و آشنایی با نقش و اثر صلوات مراجعه شود به دعای ۴۷ صحیفه سجادیه.

۲ - احزاب، ۴۳.

۳ - ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب.



بندگان، خدا را در کارهایشان در نظر بگیرند خداوند و فرشتگان بر آنها رحمت می فرستند.

یک بحث تفسیری در اینجا هست که آیا برای پیامبر اکرم و خاندان طاهرینش بعد از رحلت، تکامل وجود دارد یا خیر. که البته این بحث درباره همه مؤمنین و صالحین هم مطرح است.

وما الآن که از خداوند می خواهیم بعد از رحلت پیامبر و آلش بر آنها رحمت و درود فرست و به آنها عنایت داشته باش یعنی چه کار کن؟ باید منظور این باشد که به آنها رفعت درجه و مقام عطا کن و این می رساند بعد از مرگ هم ترفیع درجه و تکامل ممکن است و انسان از جهت معنوی می تواند در اثر دعای دیگران و یا اعمال خیری که انجام داده و به واسطه آثار باقیه‌ی اعمال صالحه بعد از رحلت، از آنها استفاده ببرد و متکامل شود.

قرآن مجید در این باره می فرماید: «وَتَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ  
آثَارَهُمْ...»<sup>(۱)</sup> (ما آنچه را انسانها قبل از مرگ برای خود فرستادند و آثار باقیه‌ای را که بعد از مردن به جای گذاشتند، برایشان می نویسیم).

### عبودیت زیربنای سایر مقامات

متن دعا: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ». ترجمه:

خدایا درود بفرست بر محمد صلی الله علیه و آله که در درجه اول، عبد و بعد از آن

فرستاده توست).

عبودیت زیربنای سایر مقامات معنوی است. نقل است پیامبر ﷺ می فرمودند: من از لقب «عَبْدُهُ» بهتر خوشم می آید تا رُسُولُهُ. در تشهد نماز هم می خوانیم «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» گواهی می دهم محمد بنده و رسول خدا است. افتخار انسان به همان بندگی است و اساس تمام مقامات و مراتب کمال، عبودیت است و پیامبر ﷺ اگر به رسالت و نبوت نایل شد و لقب نبی و رسول گرفت برای این بود که در مقامات بندگی به سرحد کمال رسید آنوقت لایق شد که به مقام قرب الهی برسد و حتی زیربنای عروج به معراج، بندگی حضرت بود و قرآن به این معنی تصریح دارد. می فرماید:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا»<sup>(۱)</sup>، (منزه است خدائی که بنده اش را شبانه از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر داد، مسجد الاقصی ای که اطرافش را پر خیر قرار دادیم، تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم).

خداوند مسئله معراج را در سوره نجم نیز ذکر فرموده و در آنجا هم اساس آن را بندگی پیامبر اکرم ﷺ قرار داده است می فرماید:

«فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ»، (خداوند وحی کرد در سفر معراج به بنده اش آن چه را وحی کرد (آنچه را هیچ کس درک نتواند کرد). معلوم

می شود عبودیت و بندگی در رسیدن به مقامات عالیه دخالت دارد و زیربنای آنهاست. قرآن می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>(۱)</sup> (جن و انس را خلق نکردم مگر برای این که مرا عبادت و پرستش کنند). در تفسیر این آیه از اهل البیت علیهم السلام وارد شده «أَنْ لِيَعْرِفُونَ» یعنی مرا خوب بشناسد که معلوم است لازمه شناخت کامل بندگی شایسته است و هدف نهائی خلقت جن و انس، بندگی است. علی علیه السلام می فرماید: «إِلَهِي كُنْ بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكُنْ بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا»<sup>(۲)</sup>، ای معبود من این سربلندی برای من بس که بنده تو باشم و این افتخار برای من کافی است که پروردگارم باشی.

### فرق نبی و رسول

نکته‌ای لازم است به مناسبت این جمله از دعا ذکر شود که بدانیم فرق نبی و رسول چیست؟ در قرآن مجید پیامبران به عنوان انبیاء خوانده شده‌اند. و مفرد آن نبی بر وزن فاعیل از ریشه‌ی نبأ - به معنای مفعول است یعنی مُنبأ، کسی که از ناحیه‌ی غیب به او خبر داده شده است و یا نبی به معنی اسم فاعل مثل رحیم به معنی راحم می باشد به معنی خبر دهنده که دارای خبر است.

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مانند بقیه پیامبران رسول هم خوانده شده

۱ - ذاریات، ۵۶.

۲ - بحار، ۷۴، ۴۰۲.

است قرآن می فرماید: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ»<sup>(۱)</sup>، (خداوند مبعوث کرد پیامبران را در حالی که پیامبرانی بشارت دهنده و بیم دهنده بودند). رُسُل جمع رسول است. مشهور مفسرین معمولاً می گویند رسول اخص از نبی است رسول آن نبی است که علاوه بر نبوت رسالت هم دارد و بقول ما قاصدی می کند یعنی به او پیغام داده شده است که به مردم ابلاغ کند و ممکن است یک پیامبری نبی باشد یعنی خبر به او رسیده ولی به او رسالت داده نشده است و به اصطلاح اهل منطق، نسبت بین نبی و رسول از جهت مفهوم، عموم و خصوص مطلق است. یعنی نبی اعم از رسول است از جهت مفهوم. مانند مفهوم حیوان و انسان به طوری که هر رسولی نبی هست ولی هر نبی ای رسول نیست مفهوم نبی اعم است یعنی نبی ممکن است رسول هم باشد و ممکن است نباشد. خلاصه نزد علمای تفسیر معروف شده رسول کسی است که مبعوث شده و مأمور به تبلیغ هم شده باشد و نبی آن کسی است که مبعوث شده باشد چه مأمور به تبلیغ هم شده باشد یا خیر.

ولی در تفسیر المیزان مرحوم علامه طباطبایی نظرشان این است که رسالت یک سِمَت اضافه بر نبوت است. می فرماید همه پیامبران نبی بودند بدین معنی که خبرهای غیبی را از خدا گرفتند و به مردم در هر محدوده‌ای نبوت داشتند ابلاغ می کردند چه نبی را به معنی مفعول

یعنی خبر داده شده و چه به معنی فاعل به معنی خبر دهنده، بگیریم. ولی گاهی علاوه بر مسئولیت پیام رسانی و مطلع ساختن مردم از خبرهای غیبی که مشتمل بر دستورات دینی و وظائف فردی و اجتماعی و غیره است مأموریت خاصی هم داده می‌شدند مانند این که خداوند به حضرت موسی و هارون می‌فرماید: **﴿إِذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي، إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾**،<sup>(۱)</sup> (ای موسی تو و برادرت (هارون) با آیات من بروید و در یاد من کوتاهی نکنید، بروید به سوی فرعون که طغیان کرده است، با او به نرمی سخن بگوئید به امید این که متذکر شود و یا از خدا بترسد).

این کار علاوه بر دعوت عمومی موسی و هارون علیهم‌السلام که مربوط به مقام نبوت آنها است، یک مأموریت ویژه و به قول بنده قاصدی خاصی است که در حیظه رسالت است.

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید رسول و نبی هر کدام مفهوم و معنای خاص و مغایر دارند. معنی رسول، پیامبر است و مقام وساطت و سفارت از طرف خدا به سوی مردم را دارد و معنای نبی صاحب خبر است و اطلاع از خدا و علم غیب دارد بلکه از جهت مصداق اعم و انحصارند. می‌فرماید مقام رسالت و نبوت از جهت مفهوم تباین دارند اما از جهت مصداق نبی اعم از رسول است نه از جهت مفهوم که

معروف مفسرین می‌گویند.

حاصل فرمایش مرحوم علامه آن است که نبوت مقام بیان معارف دینی برای مردم است تا دنیا و آخرت و معاد و معاش آنها تأمین و اصلاح شود و به سعادت برسند ولی رسالت یک سفارت مخصوصی است که به واسطه‌ی آن حجت بر مردم تمام می‌شود و بعد از آن کار یکسره می‌شود یا سعادت دنیا و آخرت و یا عذاب هر دو جهان چنانچه از سوره نساء به دست می‌آید. که خداوند می‌فرماید:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾<sup>(۱)</sup>، پیامبرانی که سرگذشت آنها را برای تو بیان کردیم و آنان را که بیان نکردیم، پیامبرانی هستند که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از آمدن این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند (بر همه اتمام حجت شود) و خداوند عزیز و حکیم است.

برای روشن شدن مطلب بنده مقام نبوت را تشبیه می‌کنم به مقام وزارت آموزش و پرورش که رئیس آن مسئولیت آموزش و پرورش نوجوانان و جوانان را بعهده دارد ولی ممکن است در ضمن آن از مملکتی به مملکت دیگر برود برای انعقاد یک قرارداد و یا کار خاص دیگری بعنوان نماینده آن نهاد که این کار او اضافه بر اصل

مسئولیت آن وزیر است که در داخل کشور بعهده او است بنابراین انبیاء گاهی یک رسالت خاص داشتند که خارج از مسئولیت عمومی و مقام نبوت آنها بود. (۱) این تحقیق ایشان بود.

مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله علیه می فرماید: هرکس از طرف خدا برای هدایت مردم برانگیخته شود «نبی» نام دارد و این معنی از آیاتی از جمله «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ» (۲) (پس خداوند پیامبران از بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاد)؛ استفاده می شود که نبی کارش فقط بشارت و انداز و بیم دادن است اما رسول، فرستاده مخصوصی است که برای اصلاح همه جانبه کار مردم و یکسره کردن از جهت هدایت و عذاب مبعوث می شود به طوری که اگر او را تکذیب کردند و پیامبریش را نپذیرفتند مورد عقوبت پروردگار واقع می شوند پس نبی و رسول در عین حال که هر کدام معنی خاص و مابین یکدیگر دارند، از جهت مصداق اعم و اخصّند یعنی ممکن است پیامبری مانند رسول اکرم و یا حضرت موسی و... هم مقام بیان معارف دینی را داشته باشد و هم سفیر پروردگار باشد برای اتمام حجت که می شود رسول اما رسول فقط مقام سفارت و اتمام حجت دارد.

نکته: در بعضی روایات در بیان فرق نبی و رسول در آیه ﴿وَ

۱ - تفسیر المیزان، ج ۲، ۲۱۳.

۲ - بقره، ۲۱۳.

«كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» در کافی<sup>(۱)</sup> از حضرت باقر علیه السلام روایت شده فرمود:  
 «نبی کسی است که در خوابش می بیند و صدا را می شنود و مَلِک  
 (فرشته) را نمی بیند و رسول کسی است که صدا را می شنود و در  
 خواب نمی بیند و مشاهده می کند»<sup>(۲)</sup>.

این بیان امام علیه السلام در حقیقت بیان حقیقت و ماهیت رسالت و  
 نبوت نیست بلکه ذکر یکی از خصوصیات نبی و رسول می باشد که  
 رسول عبارت از انسانی است که ملک را در بیداری می بیند و  
 صدایش را می شنود ولی نبی آن کسی است که پیام آسمانی را به  
 صورت رؤیا می گیرد و چیزی با چشم سر نمی بیند. و اینکه به انسانی  
 که فرشته را می بیند رسول می گویند شاید به جهت این باشد که  
 فرشته ای را که رسالت دارد مشاهده می کند لذا به این اعتبار رسول نام  
 گرفته و به آن که نمی بیند و فقط پیام را می گیرد و خبر را دریافت  
 می کند نبی گفته اند.

### عبودیت زیر بنای امامت

زید شحام می گوید: من از حضرت صادق علیه السلام شنیدم  
 می فرمود: خدا ابراهیم را «بنده» خودش قرار داد پیش از این که او را  
 نبی قرار دهد - یعنی اول در عبودیت خالص و کامل شد بعد استعداد  
 نبوت پیدا کرد - آنگاه فرمود و خدا ابراهیم علیه السلام را نبی قرار داد قبل از

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲ - المیزان، ج ۲، ص ۱۴۹ ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره.



اینکه او را رسول قرار دهد (نبی دارنده و آورنده‌ی خبر و رسول یعنی فرستاده) سپس فرمود و خداوند او را رسول قرار داد پیش از آنکه او را خلیل و دوست خود قرار دهد و بعد او را دوست خود قرار داد و وقتی همه این مراتب را پیدا کرد فرمود من تو را امام قرار دادم. (۱)

### پیامبر امین و صفی

متن دعا: «وَأَمِينِكَ وَصَفِيكَ»، (این پیامبر امانت دار تو است و حافظ سرّ خدا).

حضرت از زمان نوجوانی معروف بودند به امین و همه او را به امانت داری و درستکاری می‌شناختند. در زمان قدیم که بانک و غیره نبود مردم حتی غیر مسلمانان و قبل از بعثت، از روی اعتمادی که به حضرت داشتند، امانات را پیش حضرت می‌گذاشتند و امین لقب آن حضرت بود.

و در این دعا می‌گوئیم پیامبر، امین خدا بود که آنچه را پیش او به امانت می‌گذاشت از علوم و معارف و دستوراتی که ناحیه‌ی غیب به حضرت وحی می‌شد، کم و زیاد و فراموش نمی‌کرد و مأمور ابلاغ وحی بود. البته این جهت هم هست که انبیاء علیهم‌السلام با اتصال و ارتباط به عالم غیب و تلقی وحی گاهی مأمور بودند آنچه را دریافت می‌کنند به مردم ابلاغ کنند و گاهی مأمور نبودند مثل آیه‌ی مربوط به معراج

۱ - اصول کافی ج ۱، ص ۱۷۵ (باب طبقات الانبیاء)

حضرت؛ «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ»<sup>(۱)</sup> (خداوند به پیامبرش وحی کرد آنچه را وحی کرد) استفاده می‌شود گویا خداوند می‌خواهد بفرماید اینها دیگر مربوط به بندگان نیست و از اسراری است که در آن خلوتگاه انس در سفر معراج، پیغمبر اکرم از خدا تلقی کرد و حتی فرشته وحی هم آنجا واسطه نبود پس ممکن است خبری به پیامبر وحی شود اما مأمور ابلاغ آن نباشد و از طرفی همه وحی‌ها مربوط به نبوت و ابلاغ به مردم نیست و جنبه شخصی و ارشادی دارد، مثلاً در سوره قصص می‌فرماید: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ قَالَتْ فِيهِ فِي الْيَمِّ»<sup>(۲)</sup> (به مادر موسی وحی کردیم فرزند خود را شیر بده و اگر بر او از دشمن ترسیدی وی را به دریا بینداز). که این وحی ارشادی و برای راهنمایی مادر موسی بود و نبوتی نبود.

در هر صورت پیامبر در وحی‌هایی که مربوط به نبوت بود و می‌بایست به مردم ابلاغ کند خیانت نمی‌کند یعنی به خوبی می‌تواند دریابد و از مقامی که می‌خواهد به او وحی شود به خوبی دریافت کند بالاخره روحش هم آن وحی را به خوبی نگهداری می‌کند نه فراموش می‌کند و نه چیزی را کم می‌کند و نه اشتباه می‌کند که چیزی به آن اضافه یا از آن کم کند در مقام گفتن هم به خوبی و صریحاً می‌گوید و هوای نفس در او وارد نمی‌شود که مانع از گفتن مطالب شود. این همان امانتداری پیامبر است.

۱ - نجم، ۱۰.

۲ - قصص، ۷.

«صَفِيكَ»، صفی یعنی خالص و برگزیده. وقتی غسل را آب کرده و مومش را می‌گیرند، غسلِ خالص و مصفاً یعنی تصفیه شده می‌شود و پیامبر اکرم به اعتبار اینکه تصفیه شده موجودات و خلاصه آنها است و یا اینکه از دَغل و عیوب روحی تصفیه شده است به او «صفی» می‌گویند و «حَبِيبِكَ» محبوب و مورد محبت و علاقه توست. متن دعا: «وَحَبِيبِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ»، (و دوست و بهترین از خلقت).

### حافظ سرّ و مبلغ رسالات

متن دعا: «وَحَافِظِ سِرِّكَ»، پیامبر ﷺ (حافظ سرّ تو بود). امیرالمؤمنین علیؑ در بیان خصوصیات آل پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَمَوْضِعُ سِرِّهِ»<sup>(۱)</sup> آل پیامبر ﷺ محل اسرار حضرتند. «سرّ» آن مطلب پنهانی است که انسان به هر کسی نمی‌تواند بگوید. از اینجا معلوم می‌شود پیامبر اکرم ﷺ علاوه بر مطالب علنی که برای همه مردم بیان می‌کردند، یک مطالب سرّی هم داشتند که فقط در اختیار آل خود می‌گذاشتند که قدر مسلم در زمان پیامبر ﷺ حافظ راز آن حضرت علیؑ بوده است که پناهگاه علم و امامت و حکومت حضرت بودند.

و بعضی از علوم رمز بین خدا و پیامبر بود که شاید بنابر نظر

بعضی اهل تفسیر حروف مقطعه اوایل بعضی سوره‌های قرآن چنین باشد که رمزی است میان عاشق و معشوق.

متن دعا: «وَمُبَلِّغِ رِسَالَاتِكَ»، (پیامبر ابلاغ کننده رسالات و پیامهای پروردگار بود).

قبلاً بیان شد حضرت علاوه بر مقام نبوت، رسالت هم داشتند هم از وحی خبر داشتند و هم مأمور به ابلاغ دستورات الهی و یا اتمام حجت، بودند.

### عقد اخوت

متن دعا: «اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَبْدِكَ وَرَلِيكَ وَأَخِي رَسُولِكَ وَ جُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَ آيَتِكَ الْكُبْرَى وَ النَّبَاءِ الْعَظِيمِ»، (بارالها درود فرست بر علی علیه السلام پیشوا و فرمانروای مؤمنان و وصی پیامبر پروردگار جهانیان و بنده خاص و ولی تو و بردار رسالت و حجتت بر خلق و نشانه برتر و خبر بزرگت). یکی از افتخارات امیرالمؤمنین این است که در اوائل هجرت، وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عقد مؤاخات (برادری) بین مهاجرین و انصار برقرار کردند یعنی آنها عقد اخوت خواندند، علی علیه السلام را به عنوان برادر خود انتخاب کردند و با او عقد اخوت خواندند. (۱)

۱ - از آنجا که مهاجرین و انصار پرورش یافته دو محیط مختلف بودند و اوسیان و خزرجیان که جمعیت انصار را تشکیل می دادند صد و بیست سال با هم جنگ داشتند، ایجاد یک وحدت سیاسی و معنوی بین مهاجر و انصار در مقابل یهودیان مدینه ضروری

«وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ»، (علی! حجت تو (خدا) بر خلق

می باشد.)

همانطور که انبیاء «حُجَّجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ»، (حجتهای خدا بر خلق

او هستند.)

علی علیه السلام هم این مقام را دارد قرآن کریم می فرماید: «رُسُلًا

مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»، <sup>(۱)</sup> (ما

انبیاء را فرستادیم که مردم با بودن آنها دیگر حجتی بر علیه خدا

نداشته باشند و بگویند: «رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَنَّبِعَ

آيَاتِكَ»، <sup>(۲)</sup> (پروردگارا چرا رسولی نفرستادی تا ما از آیات (نشانه های

هدایت) تو پیروی کنیم). این آیات دلالت دارد بر اینکه با آمدن انبیاء

مردم بر خدا حجت ندارند ولی خداوند بر آنها حجت دارد.

قریش لازم بود و پیامبر ۳۰۰ نفر از مهاجرین و انصار را با یکدیگر برادر کرد و وقتی کار اخوت به پایان رسید ناگهان علی با چشمان اشکبار عرض کرد اصحاب خود را با یکدیگر برادر کردید ولی عقد اخوت میان من و دیگری برقرار نکردید در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی. (فروع ابدیت ج ۱، ص ۳۷۴).

۱ - نساء، ۱۶۵.

۲ - طه، ۱۳۴.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## درس سیزدهم

### اتمام حجت و قدرت تکلیف

متن دعا: «وَحُجَّتِكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ». بحث در حجت بود یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام حجت و دلیلی است که بواسطه وجود مقدس آن حضرت عذری برای ما در ترک انجام وظائف نیست در صورتی که قدرت داشته باشیم.

در قرآن مجید از هر دو جهت ۱ - قرار دادن حجت ۲ - قدرت و توان تکلیف، آیاتی وجود دارد که دلالت می‌کنند بر اتمام حجت در مورد قدرت می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»<sup>(۱)</sup> (خداوند به هر شخصی به اندازه قدرت و توانش تکلیف می‌کند) و نیز «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا»<sup>(۲)</sup> (خداوند هیچ نفسی را تکلیف نمی‌کند مگر به اندازه آنچه به او عطا فرموده است). از قدرت یا مال و

۱ - بقره، ۲۸۶.

۲ - ضلّاق، ۷.

در مورد اتمام حجت به وسیله رسولان می فرماید: ﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْضُضْهُمْ عَلَيْكَ﴾،<sup>(۱)</sup> (پیامبرانی که ذکر شد، رسولانی هستند که سرگذشتشان را قبلاً برای تو گفته ایم و رسولانی هم بوده اند که داستانشان را برای تو نگفته ایم). بعد می فرماید: ﴿رُسُلًا مَبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حَبَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾<sup>(۲)</sup>، (رسولانی را فرستادیم که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند برای این که بعد از آنها برای مردم علیه خداوند حجتی نباشد). آنها آمدند تا مردم را به خوبیها و کارهای پسندیده و اخلاق نیک و آثار دنیوی و اخروی اعمال نیک دعوت کنند و از عواقب کارهای زشت بیم دهند تا بهانه نکنند که چرا راهنما نفرستادی. قرآن: ﴿وَلَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى﴾،<sup>(۳)</sup> (اگر ما آنان را پیش از آن (که قرآن نازل شود) با عذابی هلاک می کردیم در قیامت می گفتند: پروردگارا چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم).

۱ - نساء، ۱۶۴.

۲ - نساء، ۱۶۵.

۳ - طه، ۱۳۴.

## وظایف مهم پیامبران

### ۱- بیان احکام

همه انبیاء بالاخص پیامبر اسلام رسالت آنها از جهات مختلف بود یکی اینکه مبین احکام و دستورات خدا بودند و اگر بیانی از طرف آنها نبود مردم در نادانی و کوری و کوری به سر می بردند و در ضمن، حجت بر بندگان تمام نبود قرآن در این زمینه می فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>(۱)</sup>،  
 (ما ذکر (قرآن) را به تو نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آنچه را به آنها نازل شده است به امید این که فکر و اندیشه کنند).

در سوره قدر می فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾، (ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم). نزول از مقام عالی به قلب مبارک پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و اراده خداوند این بوده که از ناحیه حضرت به دیگران ابلاغ شود و اینکه از بین همه بندگان، به حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده به این منظور است که او برای مردم بیان کند و دیگران نمی توانند مبین باشند زیرا آن کسی می تواند بیان کند که خوب بفهمد و دیگران نمی توانستند بگیرند و بیان کنند و دیگر این که می بایست شخص بیان کننده شجاع باشد و از صراحت ترس نداشته باشد و بخیل و ریاکار نباشد. پس تنها خوب فهمیدن کفایت نمی کند. دل و جرأت بیان هم لازم دارد چون بیان مطلب حق ممکن است برای او



سختی و آزار و اذیت داشته باشد لذا سرمایه‌های روحی زیادی لازم دارد.

## ۲- قضاوت

بِسْمِ دَوْمِ پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قضاوت است. اکثر اوقات مرافعاتی پیش می‌آید که حکم معلوم است و احتیاج به قضاوت ندارد مثلاً در رساله‌های عملیه می‌نویسند خریدار و فروشنده هر کدام مغبون شدند (ضرر کردند) خیار (اختیار) فسخ (برهم زدن معامله) را دارند و وقتی دو نفر مراجعه کردند و یکی ادعای غبن دارد و می‌گوید من از قیمت خبر نداشتم و دور مرا گرفتند و مالم را ارزان خریدند، قاضی بعد از طلب شاهد برای مدعی بعد از شهادت بینه به نفع مدعی حکم می‌کند به مغبون بودن بایع پس قضاوت یعنی یکسره کردن کار و به اصطلاح استخوان را از داخل زخم بیرون آوردن و این کار قاضی است که روی موازین قضا (بینه، شهود و قسم) حکم کند. و خیلی اوقات قانون و حکم معلوم است اما معلوم نیست فعل مصداق کدام ماده‌ی قانون است که قاضی تعیین کرده و قضاوت می‌کند و در صورتی که در نظر مترافعین، حکم قاضی بر اساس میزان شرع باشد، باید بپذیرند و فصل خصومت می‌شود.

قرآن می‌فرماید: ﴿قُلْ أَوْلِيَائِكُمْ أَنْفُسُهُمْ فِى الْبَيْتِ وَالْمَالِ وَالْأَنْفُسِ هَذِهِ أَوْلَىٰ لَكُمْ إِن كُمْ تُعْلَمُونَ﴾ (۱)

(قسم به پروردگار تو، آنان مؤمن نخواهند بود مگر این که در اختلافات خود، تو را داور قرار دهند و پس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی و سنگینی نکنند و کاملاً تسلیم حکم باشند).

### شان نزول آیه قضاوت

در شان نزول این آیه شریفه گفته شده یک مسلمان (منافق) و یک نفر یهودی در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مسئله‌ای نزاع داشتند و حق با یهودی بود و می‌دانسته حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به نا حق حکم نمی‌کند و به پیغمبر اطمینان داشته است و می‌گفته برویم پیش حضرت ولی مسلمان منافق چون این موضوع را می‌دانسته که پیامبر عادلانه حکم می‌کند، می‌گفته نه پیش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌رویم و نظرش این بود که بروند پیش کعب بن اشرف چون می‌دانسته رشوه می‌گیرد و به نفع او حکم می‌کند. (۱)

بعضی در شان نزول آیه فرموده‌اند: زبیر پسر عمه پیامبر با مردی از انصار در مورد استفاده از جوی آبی اختلاف داشتند و پیش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفتند حضرت به زبیر فرمود اول تو آب بگیر بعد بفرست برای انصاری آن رجل انصاری ناراحت شد و پیامبر را متهم کرد چون پسر عمه ات بود چنین قضاوت کردی و گویند آن مرد انصاری حاطب بن ابی بلتعنه بود که وقتی از محضر رسول خدا خارج

شدند در راه برخورد کردند به مقداد، ایشان پرسید به نفع کدام یک از شما حکم شد؟ حاطب گفت به نفع پسر عمه اش حکم کرد! و رویش را گرداند، یک مرد یهودی همراه مقداد بود وقتی این سخن را شنید گفت خدا اینها را بکشد، می دانند محمد ﷺ رسول خدا است با این حال او را درباره قضاوت بین خود متهم می کنند، به خدا سوگند ما در زمان حضرت موسی یک گناه کردیم پس موسی ما را به توبه فراخواند و فرمود یکدیگر را بکشید پس این کار را انجام دادیم تا کشته های ما در راه طاعت خدا به هفتاد هزار رسید تا اینکه از ما راضی شد. (۱)

بنابراین خداوند در مورد این برخورد منافقانه با قضاوت حضرت می فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا»، (۲) (آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی) بر تو و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده اند، ولی می خواهند برای دوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کفر بورزند. اما شیطان می خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه های دوردست بيفکند).

یکی دیگر از سمتهای پیامبر اکرم ﷺ این است که نظرش در تفسیر آیات الهی حجت است و فرضاً اگر در فهم آیات قرآن و

۱ - مجمع البیان، ج ۳، ص ۶۹.

۲ - سوره نساء، آیه ۶۰.

برداشت از آنها بین مردم اختلاف نظری پیدا شد نظر حضرت مُحکم است و باید پیروی شود. می توان این سمت حضرت را برگشت داد به مقام بیان احکام و دستورات الهی که قبلاً گذشت حضرت رسول ﷺ علاوه بر اینکه مشرع بودند و قانون می آوردند بیان و تفسیر آن هم با حضرت بود و ائمه طاهرین فقط مبین احکام هستند و تشریح مختص به پیامبر اکرم ﷺ است.

### ۳- حکومت و ولایت

منصب سوم پیامبر و ائمه علیهم السلام حکومت و ولایت است، اسلام احتیاج به رهبر و مدیر دارد، شخصی را لازم دارد که امر او نفوذ داشته باشد. قرآن می فرماید: «الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»<sup>(۱)</sup> (پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است).

یعنی آن جناب اختیاردارتر به مؤمنین است از خود آنها و معنای اولویت از جمله این است که مؤمن هر جا امر دائر شد بین حفظ منافع رسول خدا که همان مصلحت اسلام است و حفظ منافع خودش، باید منافع رسول خدا را مقدم کند و لازم است حفظ جان رسول خدا را بر حفظ خود تقدیم کند.

### امامت و خلافت چه منصبی است؟

طبق عقیده شیعه امامیه، امام یعنی کسی که تمام سمتهای

پیامبر، غیر از تشریح احکام را دارا می‌باشد، منتهی با یک تفاوت که پیامبر منصب بیان و تشریح احکام و قضاوت و حکومت را بالاصاله و از طرف خداوند دارد و امام علیه السلام بالخلافة دارد. پیامبر این مقامات و مناصب را به اصل شرع و خداوند دارد و این مناصب را به فرمان خداوند به اوصیاء و ائمه طاهرین عطا می‌کند و در حقیقت آنها هم مانند پیامبر با واسطه، منصوب از طرف خدا هستند، قرآن می‌فرماید: **﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾**، <sup>(۱)</sup> (حکم و حکومت فقط از آن خداست) ولی در بین مردم نمایندگان خدا برای خلق انبیاء هستند خداوند به حضرت داود می‌فرماید: **﴿إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾** <sup>(۲)</sup>، (ای داود ما تو را خلیفه و نماینده‌ی خودمان روی زمین قرار دادیم پس به میزان حق بین مردم حکم و داوری کن). این آیه شریفه دلالت دارد حکومت بالاصاله از آن خداست و آن را به پیامبران مثل حضرت داود عطا فرموده است.

بنابراین در عالم خلقت مقام ولایت ابتداء از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و امامت به نصب آن حضرت می‌باشد و وقتی می‌گوئیم سیاست از دیانت جدا نیست به این دلیل است که اجرای مهمترین دستورات دینی باید از ناحیه سرپرستی و زیر نظر او باشد و این بدون ولایت ائمه ناقص است.

قرآن کریم درباره‌ی نصب و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام

۱ - انعام، ص ۵۷.

۲ - ص ۲۶.

می فرماید: **«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»**<sup>(۱)</sup>، (ای پیامبر! آنچه را از طرف پروردگارت به تو نازل شده کاملاً به مردم برسان و اگر این کار را انجام ندهی رسالت او را انجام نداده‌ای. خداوند تو را از خطرات و آسیب مردم نگاه می‌دارد و جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند).

در این آیه شریفه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر مأموریت خود را در معرفی امیرالمؤمنین انجام ندادی رسالت خدا را اتمام نکرده‌ای و ما معتقدیم ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام متمم و مکمل دین است. همان‌طور که قرآن می‌فرماید: **«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»**<sup>(۲)</sup> (امروز (روز غدیر خم) دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را بعنوان دین همیشگی برای شما پذیرفتم). علاوه بر این ما می‌گوئیم سیاست از دین جدا نیست، سیاست یعنی اداره کردن امر اجتماع. در تعریف سیاست گفته‌اند: **«السياسةُ تديرُ أمرَ المعاشِ معَ العمومِ على سننِ العدلِ و الاستقامة»**، سیاست اداره امر عمومی معاش و زندگی مردم است بر اساس روش عدل و مستقیم.

بنابراین مقام پیشوائی و رهبری اجتماع ابتداءً از پیامبر اکرم بوده و امامت بعد از او «خِلافةُ عنِ النَّبِيِّ» است و این نمایندگی از

۱ - مائده، ۶۷.

۲ - احزاب، ۳.

پیامبر نعوذ بالله خودسرانه نبوده که امام علیه السلام را نائب خود قرار دهد بلکه آن هم به تأیید من الله بوده است این خلاصه عقیده ما شیعیان است.

### امامت و ولایت فقیه

در کتابهای عقاید، امامت را این طور معنی می کنند: «الْإِمَامَةُ رِيَاَسَةُ عَامَّةٍ إلهِيَّةٌ فِي أُمُورِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا نِيَابَةٌ عَنِ النَّبِيِّ»<sup>(۱)</sup>، امامت یک ریاست عمومی است در امور دین و دنیا به جانشینی از نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم.

امام سجاده علیه السلام در معرفی مقام امامت می فرماید: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيَّدْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقْمَتُهُ عِلْمًا لِعِبَادِكَ، وَظَاهِرًا مَنَارًا فِي بِلَادِكَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَالدَّرْبِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ وَافْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ...»<sup>(۲)</sup> خدایا تو دین خود را در زمان به امامی تأیید کردی و او را چون علم (نشانه) برای بندگان برافراشتی و مانند مناره نور افکن در شهرهای خود به پاداشتی. پس از آن که ریسمان او را به ریسمان خود اتصال دادی و وی را به وسیله بدست آوردن خوشنودی خود قرار دادی و اطاعت او را واجب فرمودی و از نافرمانی وی ترساندی و به فرمانبری وی ترغیب فرمودی و پرهیز از مناهی او را لازم شمردی، مبادا کسی از او پیشی جوید و یا فاصله گیرد و وی را حافظ پناهندگان

۱ - باب حادی عشر، مرحوم علامه حلی با شرح فاضل مقداد.

۲ - صحیفه سجادیه، دعای ۴۷. فراز ۶۰ به بعد.

و سنگر مؤمنان و دست آویز نجات جویان و چراغ پر فروغ جهانیان  
قرار دادی....

نکته: ریاست و امامت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین  
علی علیه السلام و یازده فرزندش می باشد.

### چونکه گل رفت و گلستان شد خراب

بوی گل را از که جوئیم از گلاب

و در زمان غیبت که مردم دسترسی به حضرت حجت  
(سلام الله علیه) ندارند جانشینان آن حضرت فقهای عادل اعلم و  
جامع شرائط هستند که دارای ولایت می باشند و ما از آن به ولایت  
فقیه تعبیر می کنیم که همان ادامه مقام امامت است.



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## درس چهاردهم

### مقام عصمت

مطلب دیگری که در رابطه با نبوت و امامت مطرح است مسأله عصمت است و ما معتقدیم چون پیامبر یا امام حجت خدا هستند، باید معصوم باشند و اِلَّا عَذْرٌ وَحِجَّتْ مَرْدَمٌ بِرِخْدَاوْنِدْ بَاقِی مِی مَانِدْ چون اطمینانی به پیغمبر و امام ندارند. مثالی می زنم تا نقش عصمت روشن شود:

یکی از جنگهای بسیار مهم، جنگ سپاه اسلام با یهود بنی الْمُصْطَلِقْ بود به نام جنگ خَنْدَقْ و اینها یهودیهای بدجنسی بودند که در امور مسلمانان کارشکنی می کردند. تعداد آنها را از ۴۰۰، ۶۰۰ تا ۸۰۰ نفر گفته اند که در طرفی از مدینه زندگی می کردند و در غزوة خندق که لشکر مشرکین با حدود ۱۰/۰۰۰ نفر نیرو مدینه را محاصره کرده بودند با آنها همکاری کردند. این یهودیها قبلاً با پیامبر ﷺ عهد کرده بودند کارشکنی نکنند، اما در این جنگ،

مشرکین را به مدینه راه داده بودند و به آنها کمک نظامی و اقتصادی کردند. بعد از خاتمه جنگ و کشته شدن عمر بن عبدود پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد مردهای مشرکین را بکشند و بچه‌های کوچک آنها را اسیر کنند. این نمونه تاریخی را آوردم تا مسئله مورد نظر خوب روشن شود.

فرض کنید مجری فرمان پیامبر ما باشیم و شمشیر دست ما بدهند و بگویند به کسی از مشرکین رحم نکن و یکی یکی آنها را بکش. خوب اگر ما احتمال بدهیم نعوذ بالله این دستور پیامبر خلاف واقع باشد با چه حجّتی این کار را بکنیم؟

بله اگر ما به پیامبر اعتماد داشته باشیم و او را معصوم بدانیم آن وقت ما در جواب خدا که می‌فرماید چرا این کار را کردید می‌گوئیم، خدایا خودت فرمودی و اگر ایرادی است به خودت بر می‌گردد. این جمله را کی می‌توانیم بگوئیم؟ وقتی که به گفته‌ی پیامبر اطمینان صددرصد داشته باشیم و احتمال این که شاید اشتباه کرده باشد در میان نباشد.

ولی اگر احتمال می‌دهیم نعوذ بالله پیامبر ندانسته بگوید، یا از روی هوای نفس و دشمنی خصوصی که با اینها داشته است آن وقت می‌توانیم بین خود و وجدان و خدایمان بگوئیم عجب چرا این مردان و جوانان را سر ببریم؟ و چیزی که این احتمال را از بین می‌برد معصوم بودن پیامبر است بنابراین پیامبر و امام تا معصوم نباشند عمل و گفتارشان برای ما حجّت نیست. و شرط حجّت بودن آنها که بعد از آن

عذری برای ما در مخالفت دستوراتشان نماند، مقام عصمت است.

### مراحل عصمت

عصمت انبیاء در سه مرحله است. اول، عصمت در مقام تلقی و دریافت وحی، آن موقعی که پیامبر می‌خواهد از فرشته‌ای که وحی را می‌آورد و یابی واسطه بخواهد از خداوند چیزی را تلقی کند، باید معصوم باشد. فرض کنید خداوند مثل استاد و پیغمبر مانند شاگرد باشد وقتی استاد می‌خواهد مطالبی را به شاگرد القا کند، ممکن است شاگرد وی بدون کم و کاست آنچه را استاد می‌گوید فراگیرد و ممکن است شاگردی هم باشد که این طور یاد نگیرد و کم یاد بگیرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شاگردی است که در مکتب حق درس می‌خواند و باید معصوم باشد یعنی دستگاه باطن و روح و قلبش که «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ»<sup>(۱)</sup>، (جبرئیل امین قرآن را بر قلب تو نازل کرد) به شکلی باشد که آنچه القاء می‌شود یاد بگیرد و اشتباه نفهمد.

### عصمت در حفظ و ابلاغ وحی

مرحله دیگر از عصمت انبیاء در حفظ وحی است، ممکن است کسی چیزی را از استاد خوب دریافت کند و خوب بفهمد ولی بعداً حواس پرتیها یا اشتباهات سبب شود که خیلی چیزها را فراموش

و یا اشتباه کند و چیزی را اضافه یا کم کند. مصونیت از اشتباه و فراموشی در وحی، سبب می شود حق به دست مردم برسد کما اینکه اگر خوب یاد نگیرد حق مطلب بدست مردم نمی رسد.

بدیهی است که پیامبر اگر بعضی مطالب را کم یا زیاد و اشتباه کند در این صورت حجت تمام نمی شود و علاوه بر این در تبلیغ و ارشاد و رساندن وحی به مردم، باید پیغمبر صلی الله علیه و آله مصون از خطا و اشتباه باشد و نعوذ بالله به آنها دروغ نگوید، که این مرحله مهمی از مراحل وحی است.

### عصمت در اعمال و اعتقادات

یک مرحله دیگر از مراحل عصمت، عصمت پیامبران در اعمال و حرکات و سکناات آنهاست باید گفته ها و اعمالشان بطور کلی مصون از خطا و اشتباه باشد و عمداً یا سهواً کار خلاف شرع انجام ندهند. شیعه امامیه می گویند از پیامبران و امامان نه گناه صغیره صادر می شود و نه کبیره، نه عمداً و نه سهواً. یکی دیگر از مراحل عصمت، عصمت در اعتقادات است به این معنی که باید پیامبران پیوسته اعتقاد صحیحی داشته باشند و نمی شود زمانی اعتقاد غلط داشته باشند، مثلاً پیامبری سابقه بت پرستی داشته باشد و پس از آن پیامبر شود. عقیده شیعه امامیه این است که پیامبران و امامان باید از اول عمر تا آخر مصون و محفوظ از گناه باشند حتی در زمان کودکی و قبل از رسیدن به مقام نبوت و امامت.

قرآن کریم در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: ﴿لَا يَتَّأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾،<sup>(۱)</sup> (عهد و پیمان من به انسان ستمگر نمی رسد) ظالم یعنی کسی که حق را از بین می برد حق جامعه یا فرد و یا خودش را و اگر کسی قبل از پیامبری ظلم کرده باشد به او ظالم می گویند و قرآن از قول خداوند، می فرماید: عهد و پیمان الهی که همان نبوت و رسالت و امامت است، به ظالم نخواهد رسید.<sup>(۲)</sup>

### عصمت و عدالت

منظور از عصمت و مصونیت این است که در انسان نیروئی وجود داشته باشد که او را از اموری که شایسته نیست نگهداری کند و فرد روحیه‌ای داشته باشد که با آن سراغ معصیت خداوند نرود. عصمت مرحله‌ای بالاتر از عدالت است و نیروی معنوی در شخص معصوم به قدری قوی است که حتی در شرائط سخت و غیر طبیعی معصیت نمی کند و ممکن نیست گاهی اوقات قوه غضب یا شهوت در او طغیان کند و به گناه کشیده شود زیرا از پیروی هوای نفس و میل به طرف باطل ایمن است.

امّا عادل کسی است که روحش مستقیم و معتدل است و استقامت در فعل و قول و عقیده و اخلاق دارد و بدنبال کمال و حق

۱ - بقره، ۱۲۴.

۲ - برای توضیح بیشتر در باب عصمت مراجعه کنید به تنزیه الانبیاء از سید مرتضی و کشف المراد از علامه حلی ص ۳۴۹ به بعد، قم چاپ مصطفوی...

است و معمولاً گناه و معصیت نمی‌کند و اگر گاهی اوقات در شرائط غیر عادی و غیر طبیعی به معصیت کشیده شد و شهوت و غضب بر او غلبه کرد فوراً پشیمان می‌شود و توبه می‌کند و آن حالت خدا ترسی همیشه در او وجود دارد.

### عصمت نوعی علم است

برای روشن شدن حقیقت عصمت توضیح مختصری لازم است. آیا عصمت چه نوع صفتی است؟ مثلاً رئوف و مهربان بودن و یا علم داشتن هر کدام نوعی از صفت‌اند. حالا باید دید چه نوع صفتی است.

وقتی می‌گوئیم انبیاء معصوم‌اند این عصمت صفت جسمانی نیست و مربوط به روح وجود شریف و قلب آنها است. حالا آیا این صفت عصمت از قبیل علم مانند آن است؟ از آیات قرآن استفاده می‌شود که صفت عصمت از قبیل علم است و یک نوع علمی است که شخص را از مواردی که امکان خطا و اشتباه است مصون نگه می‌دارد.

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ

**عَلَيْكَ عَظِيمًا** (۱)، (و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود گروهی از دشمنان اسلام همت گماشته بودند تو را از راه صحیح گمراه سازند و گمراه نمی کنند مگر خودشان را و هیچ ضرری به تو نمی توانند بزنند و خداوند قرآن و حکمت را بر تو نازل فرمود و آنچه نمی دانستی به تو آموخت و فضل خدا - همواره - بر تو بزرگ بوده است.)

این آیه درباره سرقت یک مسلمانی است که می خواست آن را بگردن یک شخص بی گناه بیندازد و اقوام سارق اصرار داشتند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نفع آنان قضاوت کند که خداوند حق را برای پیامبر روشن کرد و او را کمک نمود.

از آیه شریفه استفاده می شود قوه‌ای که عصمت نام دارد سبب یک نوع ادراک و شعوری است که هیچ وقت مغلوب قوه‌ی شهوت و غضب واقع نمی شود، زیرا اگر این علم و شعور از نوع علوم متعارف بود تخلف در آن راه می یافت و احیاناً ممکن بود اثر نکند و مغلوب غفلت و یا هوی و هوس قرار گیرد. پس این علم (عصمت) از سنخ علوم و ادراکات متعارف نیست که با اکتساب و تعلّم به دست بیاید. جمله **﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ﴾** در آیه شریفه فوق می فرماید خداوند متعال علمی را به تو عنایت کرد که نمی دانستی و یا نمی توانستی از راههای معمولی به دست آوری. یک نوع علمی به تو

داد که اگر آن علم را به تو عطا نمی فرمود اسباب عادی کافی برای به دست آوردن آن نبود.

### تأیید روح القدس

بنابراین قوه عصمت موهبتی است الهی و نوعی علم و شعور است که برخلاف بقیه علوم رسمی مغلوب هیچ یک از قوای شهوت و غضب و... واقع نمی شود و همیشه غالب و دارای اثر است و بقیه قوای نفس را در استخدام خود دارد لذا همیشه شخص معصوم را از خطا و گمراهی باز می دارد و در روایات وارد شده است پیغمبر و امام دارای روحی هستند به نام روح القدس<sup>(۱)</sup> که آنها را از خطا و معصیت حفظ می کند و بعضی از آیات قرآن به همین روح اشاره دارد می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾<sup>(۲)</sup>، (همین گونه به تو وحی کردیم روحی را از امر خود تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست و لکن ما آن روح را نوری قرار دادیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم با آن هدایت می کنیم). احتمالاً منظور از روح در آیه فوق همان روح القدس باشد که حضرت را از معصیت حفظ می کند. البته احتمال دارد منظور از روح در این

۱ - بعید نیست روح القدس اعظم ملائکه باشد که از حضرت جبرئیل هم با عظمت تر است و در نهج البلاغه خطبه ۲۳۴ به آن اشاره شده است و در آخر این درس بیان می شود.



آیه، قرآن مجید باشد که به نظر ما بعید نیست. مخصوصاً که در آخر آیه از آن به نور تعبیر شده است.

### ملکه عصمت

حاصل بحثهای ویژگی ملکه عصمت گذشته این شد که عصمت نوعی علم راسخ و ریشه دار است که مانع از معصیت می شود و مانند سایر خلقها و صفات پسندیده است. مانند کسی که سخاوت خلق و خوی او شده و بدون گفتن و تشویق و دعای خیر بذل و بخشش می کند و هر جا لازم دید خودش انفاق و احسان می نماید بخلاف کسی که سخاوت پیشه نیست و در احسان و صدقه احتیاج به گفتن و تذکر دیگران دارد و باید او را دعا کنیم که مثلاً صد در دنیا هزار در آخرت خداوند به تو می دهد و قبرت را روشن می کند و...، تا کمی کمک کند. انسان سخی از روی علم و آگاهی، به مقتضای طبع خود سخاوت و بخشش می کند منتهی صفت سخاوت یک علم بسیط است که کثرت ندارد و تمام موارد تفصیلی که شخص در آنجاها جود و بخشش می کند، از آن نشأت می گیرد و تمام ملکات اخلاقی از این قبیل اند. عصمت هم اینگونه است، علم بسیط است منتهی در ملکات دیگر مثل عدالت، تقوی و عفت تصور اینکه یک وقتی اگر مقتضیات خلاف این ملکه قوی شد، آن ملکه مغلوب واقع شود هست بر خلاف ملکه عصمت.

مثلاً کسی که عفت دارد و می گوئیم عقیف و پاکدامن است و

خودش را از گناهان و چیزهایی که مقتضای شهوت است، حفظ می‌کند مال حرام نمی‌خورد، پر خوری نمی‌کند و دنبال شهوت جنسی نیست، ولی ممکن است همین شخص عقیف یک وقتی مغلوب هوی و هوس و شیطان قرار گیرد. و به مقتضای طبع خود عمل نکند اگر چه به طور غالبی، بیشتر اوقات اثر دارد نه همیشه و نمی‌شود یک انسان از تمام جهات با کمال و ساخته شده را پیدا کرد که هیچ وقت از مقتضای تقوا و عدالت و عفت خود تخلف نکند مثلاً کسی که ملکه تقوی دارد، تا وقتی متوجه فضیلت تقوا است میل به پیروی از شهوت ناپسند ندارد و به مقتضای تقوای خود عمل می‌کند ولی با شعله ور شدن آتش شهوت و غضب و غفلت از تقوی، شعور باطنی او ضعیف می‌شود و مرتکب خلاف می‌گردد، بر خلاف فضیلت عصمت که هیچ وقت مغلوب واقع نمی‌شود و در بحرانی‌ترین شرائط، معصوم را از خطا و گناه حفظ می‌کند.

### عصمت یوسف علیه السلام

نمونه بارز نقش عصمت را در حضرت یوسف علیه السلام می‌بینیم. با توجه به وضعیتی که برای حضرت یوسف علیه السلام پیش آمد یعنی آنگاه که زلیخا مجلس را آماده ساخته و خودش را آراسته بود و در معرض دید یوسف قرار داد و می‌خواست یوسف را وادار به گناه کند که قرآن می‌فرماید: ﴿وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنَ مَّثْوًى اِنَّهُ لَا يَفْلَحُ الظّٰلِمُوْنَ. وَ

لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ، كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ  
 وَ الْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»<sup>(۱)</sup> (آن زن (زلیخا) به میل نفس  
 خود بنای مراوده با یوسف را گذاشت و درها را بست و یوسف را به  
 خود دعوت کرد و اشاره نمود من برای تو آماده‌ام، یوسف گفت به  
 خدا پناه می‌برم. او پروردگار من است به من مقام نیکو (منزه و پاک)  
 عطا فرموده و هرگز ستمکاران رستگار نمی‌شوند و آن زن از شدت  
 میل باز اصرار و اهتمام کرد و اگر لطف خدا و برهان روشن حق (علم و  
 یقین)، نگهبان یوسف نبود او هم به میل طبیعی، آهنگ آن زن می‌کرد.  
 چنین کردیم تا بدی و زشت کاری را از او باز گردانیم. به راستی او از  
 بندگان گزیده‌ماست).

این برهانی است که یوسف از پروردگار خویش دید هرچند  
 این برهان در آیه مشخص نشده ولی می‌شود از قرائن و شواهد گفت  
 یکی از وسائل یقین بوده که خداوند به بندگان مخلص خود نشان  
 می‌دهد یعنی نوعی علم مکشوف و یقین مشهود و دیدنی است که  
 وقتی انسان آن را به دست آورد کاملاً مطیع فرمان خدا می‌شود و به  
 هیچ وجه میل به معصیت پیدا نمی‌کند و قصد آن را هم نمی‌کند و آن  
 عبارت است از عصمت الهیه که قبلاً بیان شد نوعی علم و ادراک  
 است که به سرحد یقین برسد.

آری بندگان مخلص آنها هستند که خداوند خالص برای خود

قرارشان داده بطوری که دیگر غیر از خدا هیچ چیز در وجود آنها سهم ندارد در نتیجه غیر خدا را اطاعت نمی‌کنند چه وسوسه شیطان باشد یا زینت دادن نفس و یا هر انگیزه دیگری و آن عامل قوی و نیروی بازدارنده از گناه و معصیت که خداوند در اثر لیاقت و شایستگی آنها کرامت فرموده، حافظ و نگهبان آنها است و نفس اماره نمی‌تواند عنان اختیار را از دست آنان بگیرد.

**نکته:** اینکه می‌گوئیم انبیاء و ائمه معصوم اند و عصمت آنها مغلوب هیچ چیز قرار نمی‌گیرد بدین معنی نیست که آنها قدرت معصیت ندارند. انبیاء مانند فرشته‌ها نیستند، فرشته‌ها هنر زیادی نکرده‌اند چون اصلاً انگیزه گناه و معصیت ندارند و در مایه وجودی آنها نیست ولی انسانها که از نوع بشر هستند جنبه حیوانیت دارند و مایه‌ی آن در همه‌ی افراد از جمله انبیاء و ائمه علیهم‌السلام وجود دارد ولی با داشتن آن علم و معرفت کامل با اختیار گناه نمی‌کنند. و اهمیت عصمت معصومین در این است که هر چند توان و قدرت تخلف و معصیت دارند اما نیروی عصمت در آنها به قدری قوی است که مانع از گناه می‌شود.

مرحوم علامه حلی در مورد عصمت می‌فرماید: «**وَلَا يُنَافِي**

**الْعِصْمَةُ الْقُدْرَةَ**» (مقام عصمت با قدرت بر معصیت منافاتی ندارد)

یعنی معصوم با اینکه امکان گناه برای او هست با این حال خودش را حفظ می‌کند.

مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی در شرح این جمله می‌فرماید:

اگر معصوم قدرت معصیت نداشته باشد سزاور مدح و ثواب بر ترک معصیت نیست زیرا امر غیر اختیاری ارزشی ندارد و بعد می فرماید عصمت از الطاف خداوند است که بنده را از معصیت دور و به طاعت نزدیک می کند و اسباب آن چهار چیز است.

۱ - برای نفس و بدن معصوم خاصیتی است که اقتضای ملکه‌های را می کند که مانع او از فسق و فجور است .  
۲ - معصوم به عیوب معاصی و خوبی و مناقب طاعات آگاهی دارد.

۳ - با وحی پی در پی از جانب خدا و الهامات خداوندی این آگاهی در او تقویت می شود .

۴ - خداوند شخص معصوم را بر ترک اولی مؤاخذه می کند بطوری که می داند خداوند کار را بر او سخت می گیرد و وی را به حال خود رها نمی کند. «فَإِذَا اجْتَمَعَتْ هَذِهِ الْأُمُورُ كَانَ الْإِنْسَانُ مَعْصُومًا» و وقتی این امور چهارگانه اجتماع کردند انسان معصوم خواهد بود. (۱)

### عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام

نهج البلاغه: «وَمَا وَجَدَ لِي كَذِبَةٌ فِي قَوْلٍ وَلَا خَطْلَةٌ فِي فِعْلٍ وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صلی الله علیه و آله مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْأَلُكَ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَخَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَ نَهَارُهُ وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتْبَعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ إِثْرَ أُمِّهِ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَ

۱ - شرح التجرید، ص ۲۸۷، المقصد الخامس: فی وجوب عصمة الامام .

يَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ»، (۱) علی عليه السلام می فرماید: (پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم در طول عمر حتی یک دروغ در سخن و یا یک خطای در عمل از من نیافت به تحقیق خداوند از وقتی که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم از شیر گرفته شد بزرگترین فرشته از فرشتگانش را همنشین و همراه آن حضرت قرار داد که او را شب و روز به راه بزرگواریها و خوبیها و خُلقهای نیکوی جهان سیر می داد و من در پی آن حضرت می رفتم مانند رفتن بچه شتر به دنبال مادرش و هر روز برای من از اخلاقش پرچم و نشانه‌ای بر می افراشت و مرا فرمان می داد به پیروی از آن).

به اتفاق امامیه، پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم و علی عليه السلام و فاطمه زهرا عليها السلام و یازده فرزندش معصوم هستند. به طوری که هرگز گناه بزرگ و کوچک نه به عمد و نه به نسیان و نه به خطا از آنان سر نمی زند و مراد از بزرگترین فرشته که روز و شب مأمور حفظ پیامبر و همیشه با حضرت رسول و بعد از آن با ائمه اطهار عليهم السلام بود، روح القدس می باشد که از حضرت جبرئیل و میکائیل هم عظمتش بیشتر است.

متن دعا: «وَأَيَّتِكَ الْكُبْرَى وَالنَّبَأَ الْعَظِيمَ»، (ونشانۀ بزرگ تو و خبر بزرگ).

در این قسمت از دعا از امیرالمؤمنین عليه السلام به آیت و نشانۀ بزرگتر خدا و خبر عظیم یاد می شود و این تعبیر حاکی از عظمت علی عليه السلام است که آینه تمام نمای حق و نشانۀ عظمت و بزرگی پروردگار است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## درس پانزدهم

### عصمت حضرت فاطمه و ائمه علیهم السلام

متن دعا: «وَصَلِّ عَلَى الصُّدِيقَةِ الطَّاهِرَةِ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ

الْعَالَمِينَ»، (خدایا درود بفرست بر صدیقه طاهره (حضرت زهرا علیها السلام)).

صدیق مبالغه در صدق است یعنی خیلی راستگو و درست

کردار و یا کثیر التَّصَدِيق کسی که خیلی خوب حق را می پذیرد و

تصدیق می کند و طاهره یعنی آن که مطهر و پاکیزه و منزّه از عیوب

اخلاقی و معنوی و غیره می باشد، فاطمه یعنی بازدارنده شیعیان از

آتش جهنم. سیده و بزرگ زنان جهانیان.

حضرت صدیقه طاهره فاطمه علیها السلام ام الائمه به عنوان

محور امامت و ولایت و سرور زنان دو جهان و اسوهی همه ی انسانها

است. و بعنوان یکی از معصومین قول و فعل و امضای او حجت

است و رضای او رضای خدا و پیامبر و خشم و غضب او خشم و

غضب خدا و پیامبر است.

متن دعا: «وَصَلِّ عَلَى سِبْطِي الرَّحْمَةِ وَ إِمَامِي الْهُدَى الْحَسَنِ  
وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَي شَيْبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»، (خدایا درود فرست بر دو  
سبیطی<sup>(۱)</sup> که رحمت اند، دو نوهی پیامبر مظهر رحمت خدا و دو  
پیشوای هدایت حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت).

حسن و حسین علیهما السلام دو آقای جوانان اهل بهشتند. این تعریفی  
است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی حسنین علیهما السلام نقل شده است.

متن دعا: «وَصَلِّ عَلَى أئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ  
عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ  
عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الْخَلْفِ الْهَادِي الْمَهْدِي، حُجَجِكَ  
عَلَى عِبَادِكَ وَ أُمَّتِكَ فِي بِلَادِكَ صَلَاةً كَثِيرَةً دَائِمَةً»، (و درود فرست بر  
پیشوایان مسلمین، علی (سجاد) فرزند حسین، محمد (باقر) فرزند  
علی، جعفر (صادق) فرزند محمد، موسی (کاظم) فرزند جعفر،  
علی (رضا) فرزند موسی، محمد (جواد) فرزند علی، علی (هادی)  
فرزند محمد، حسن (عسکری) فرزند علی و خَلْفِ رَاهِنَمَا، حضرت  
مهدی، حجت‌های تو بر بندگان و امین‌های تو در شهرهایت.  
رحمت بسیار و همیشه بر آنان باد).

ائمه طاهرین حجت خدا بر بندگان و امناء او در زمین هستند ما  
شیعیان معتقدیم که به دستور خداوند متعال و از جانب پیامبر گرامی  
اسلام دوازده نفر انسان معصوم به عنوان امام و پیشوای مردم معین

۱ - سبیط = نوه دختری.



شده‌اند و پیامبر آنان را با نام و مشخصات به مردم معرفی فرموده‌اند. و آنان اهل بیت عصمت و عترت پیامبرند که مورد سفارش آن حضرت و دارای اوصاف و کمالات عالیه و برخوردار از مقام والای عصمت‌اند و از هرگونه خطا و اشتباه مصون می‌باشند و دو مسئولیت خطیر به عهده دارند:

- ۱- رهبری و هدایت دینی مردم و آشنا ساختن آنها با معارف قرآن و سنت و ...
- ۲- رهبری سیاسی و اجتماعی مردم جهت اجرای دستورات و قوانین دین.

### انتظار فرج و ظهور دولت کریمه

متن دعا: «اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَيَّ وَوَلِيَّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ الْمُؤَمَّلِ وَالْعَدْلِ الْمُنْتَظَرِ وَحُفَّةِ مَلَائِكَتِكَ الْمُقْرَبِينَ وَ أَيْدِيهِ بِرُوحِ الْقُدُسِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ». (خدایا درود فرست بر ولی امرت (سرپرست فرمانت) صاحب الامر، امام قائم به عدالت، مورد امید مردم و عادل مورد انتظار و او را به سپاه ملائکه مقربت، بیوشان و محفوظ بدار و به وسیله‌ی روح القدس تایید کن).

روایاتی است که شیعه و سنی هر دو نقل کرده‌اند از جمله

اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ فَرَجٍ مِنَ اللَّهِ

عَزَّوَجَلَّ»<sup>(۱)</sup>، (بارزش ترین اعمال امت من انتظار فرج از خداوند عزت مند و بلند مرتبه است). که می توان گفت یکی از نمونه های بارز آن انتظار فرج امام زمان (عج) می باشد.<sup>(۲)</sup> مطابق روایتی که از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا»، (با فضیلت ترین اعمال مشکل ترین آنها است). معلوم می شود انتظار فرج، سخت ترین اعمال است و حقیقت انتظار فرج این است که از ابتداء که خداوند بشر را خلق فرمود در صدد این بود که بوسیله انبیاء بشر را هدایت کند و انبیاء را فرستاد تا مردم با عملی به دستورات الهی زندگی دنیای خود را طوری بگذرانند که آخرتشان تأمین شود و در دنیا ظلم و اجحافی نباشد.

قرآن کریم می فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»<sup>(۳)</sup>، (به تحقیق رسولان خود را با معجزات فرستادیم و قرآن و میزان (قوانین عدالت) را با آنها فرو فرستادیم تا مردم به عدالت قائم باشند).

هدف بعثت انبیاء برقراری عدالت بین افراد جامعه است و تا کنون در دنیا بر حسب ظاهر این هدف الهی عملی نشده است البته در جامعه کم و بیش مقداری از نمودهای عدالت هست اما هنوز بطور کامل اجرا نشده است و معنی انتظار فرج این است که زمانی بر حسب

۱ - منتخب الاثر، آیت الله صافی، ص ۴۹۶.

۲ - کمال الدین و تمام النعمة، محمد بن علی (صدوق).

۳ - حدید، ۲۵.

مشیت الهی فردی ظاهر شده و بواسطه او آنچه هدف انبیاء الهی است (عدالت جهانی) عملی خواهد شد و اینکه ما برای چنین چیزی آماده باشیم کار مشکل و سختی است بطوری که حق ظاهر شود و ما هم آن را بپذیریم.

متن دعا: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ إِلَىٰ كِتَابِكَ وَ الْقَائِمَ بِدِينِكَ»،  
(خدایا آن بزرگوار را دعوت کننده به کتابت و قیام کننده به ترویج دینت قرار ده).

متن دعا: «إِسْتَخْلَفَهُ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ، مَكَّنْ لَهُ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ لَهُ أَبَدًا مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْنًا يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا»، (او را خلیفه خود روی زمین قرار بده همانطور که پیشینیان از او را جانشین قرار دادی و او را برای حفظ دینش که برای او پسندیدی، قدرت عطا کن و خوف او را تبدیل به امنیت کن که بتواند تو را خالصانه عبادت کند و چیزی را شریک تو نسازد).

این جمله از دعا مضمون آیه‌ای در سوره نور است که می‌فرماید: «وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...»<sup>(۱)</sup>، (خداوند به کسانی که از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که حتماً آنان را جانشین روی

زمین قرار خواهد داد همان گونه که پیشینیان آنها را جانشین قرار داد و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده است برایشان پابرجا و مستقر خواهد کرد و ترسشان را به امنیت مبدل می سازد به طوری که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من قرار نخواهند داد.

درباره کلمه «لَيْسَ خَلِيفَتُهُمْ» دو احتمال وجود دارد: ۱ - یعنی مقام خلیفه الهی بر ایشان قرار دهد نظیر اینکه خداوند به حضرت داود علیه السلام می فرماید: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»<sup>(۱)</sup>، (ای داود ما تو را جانشین خود روی زمین قرار دادیم پس بین مردم بر اساس حق داوری کن). خداوند حضرت داود را خلیفه خود قرار داده تا کسانی که نمی توانند با خدا در رابطه باشند با نماینده خدا ارتباط داشته باشند.

انبیاء همه خلیفه الله هستند. درباره ی حضرت آدم علیه السلام قرآن می فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، (در نظر بیاور وقتی را که پروردگارت به ملائکه فرمود من می خواهم روی زمین خلیفه قرار دهم). مفسرین می گویند منظور خلیفه برای خدا است یعنی می خواهد برای خودش نماینده یعنی آدم ابوالبشر و یا انسان کامل را قرار دهد.

۲ - احتمال دوم اینکه قرار دادن خلیفه به معنی «خَلِيفَةٌ الْمَاضِينَ» است یعنی جانشین گذشته ها، آنها که منقرض شدند دیگران

بجایشان بیایند در آیه ۵۵ سوره نور می فرماید: ﴿لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾، (همانا مؤمنانِ اهلِ عملِ صالح را مثل گذشتگان خلیفه قرار دهد)، چنانچه خداوند می فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾<sup>(۱)</sup>، (بعد از ذکر در زبور نوشتیم زمین را بندگانِ شایسته ارث می برند).

به هر حال مرامها و اشخاص باطل که همیشه با انبیاء در مبارزه بودند منقرض شده است و طرفداران حق جای آنها می آیند و حق و حقیقتی که آثار آنهاست باقی است و این به اعتبار شخص نیست بلکه به اعتبار نوع مرام حق است که انبیاء می خواستند بین مردم بماند و مخالفان از آن جلوگیری می کردند و اهل باطل همه از بین رفته اند و چیزی جز بدنامی از آنها نمانده است اما اهل حق و حقیقت هر چند خیلی از آنها الآن نیستند اما یاد و نام خیر و مرامشان باقی است. «هَنِيئًا لَهُمْ» (گوارایشان باد).

و خداوند این وعده را به طرفداران حق داده است که: ﴿قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>(۲)</sup>، (موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جوید و استقامت پیشه کنید به درستی که زمین از آن خدا است و آن را به هرکس از بندگانش بخواهد واگذار می کند و سرانجام نیک برای

۱ - انبیاء، ۱۰۵.

۲ - اعراف، ۱۲۸.

پرهیزکاران است.) ان شاء الله روزی حضرت ولی عصر مهدی موعود (عج) که انتظار فرجش هست سردمدار حق می شود و بالاخره او مستخلف می شود و دیگران محکوم به انقراض می گردند و دولت حقّه، دولت او می باشد.

متن دعا: «اللَّهُمَّ أَعِزَّهُ وَ أَعِزِّبِهِ وَ انصُرُهُ وَ انصُرْ بِهِ وَ انصُرُهُ نَصْرًا عَزِيزًا وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا وَ اجْعَلْ لَهُ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا»، (خدایا او را عزّت بخش و ما را به ظهورش عزیز گردان و او را یاری کن و ما را به او یاری فرما (با او از ما دادرسی کن) و او را نصرت کامل و با عزّت و قدرت عنایت کن. و به آسانی جهان را به دست او فتح کن و از جانب خود، او را سلطنت یاری شده عنایت فرما).

### دین خالص با ظهور مهدی (عج)

متن دعا: «اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَ سُنَّةَ نَبِيِّكَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةً أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ»، (خدایا به دست صاحب الامر دینت را و سنت پیغمبرت را آشکار ساز تا آنکه دیگر چیزی از حق و حقیقت از ترس احدی از خلق مخفی نماند).

اینکه حق مخفی مانده بسیاری از آن در اثر این است که مردم در دین بدعت گذاشته اند و کم کم چهره حق پوشیده شده کما این که در بعضی دعاها درباره امام زمان علیه السلام آمده:

«اللَّهُمَّ جَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحَى مِنْ دِينِكَ وَ بَدِّلْ مِنْ حُكْمِكَ وَ غَيْرَ مِنْ سُنَّتِكَ»، خدایا به وسیله ولی عصر علیه السلام تجدید کن آنچه را که از دینت

محو و از حکمت تبدیل شده و تازه کن آن سنتهایی که تغییر پیدا کرده و محو شده است). از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «يَقُومُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ قَضَاءٍ جَدِيدٍ...»<sup>(۱)</sup>، (قائم ما به حکومت و کتاب و قضاوت تازه قیام می کند)، یعنی چون دستورات و احکام اسلام دست خوش هوا و هوس واقع شده و زیر پرده مانده است. وقتی که حضرت ولی عصر علیه السلام ظهور می کند آن اسلام حقیقی ظاهر می شود و به نظر می آید که دینی تازه آمده است در حالی که دین تازه نیست، بلکه حقیقی است که از نظر ما مخفی شده است.

شاعر:

**بس که ببستند بر او برگ و ساز**

**گر تو بینی شناسیش باز**

خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گوید یا نبی الله این مردم آن قدر به این دین دروغ و پیرایه بستند که اگر تو دینت را بینی نمی شناسی این مطلب گرچه مبالغه است ولی می خواهد بگوید حقیقت دین مخفی شده و دین صاف و خالص و بدون بدعت در پرده های خرافات و رسومات غلط و ذوق و سلیقه ها و برداشتهای شخصی و توجیه های فردی شخصی فرو رفته و انتظار می رود مهدی موعود ظهور کند و اسلام ناب و خالص و بدون پیرایه را به مردم معرفی کند. عامل دیگری که باعث شده چهره حقیقی دین و سنت پیامبر

مخفی بماند و اسلام واقعی عمل نشود، نبود امنیّت و آرامش لازم جهت اجرای احکام و مقررات اسلام و ترس و وحشتی است که مانع از گفتن حقیقت می شود همانطور که در سوره مبارکه نور می فرماید:

﴿وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾<sup>(۱)</sup>،

(خداوند با ظهور امام منتظر (عج) خوف و ناامنی را تبدیل به امنیّت و آرامش می کند تا هر کس بتواند به راحتی حق را بگوید و از آن دفاع کند و بدون شرک خدا را عبادت کند). لذا در این قسمت از دعای افتتاح عرض می کنیم خدایا با ظهور عدل منتظر، دین خود و سنت پیامبرت را ظاهر کن به طوری که هیچ چیز از حق به واسطه ترس از کسی مخفی نماند.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## درس شانزدهم

### درخواست دولت کریمه

متن دعا: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْأِسْلَامَ  
وَأَهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا النُّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ  
الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»، (خدایا ما به زاری  
از تو درخواست دولت کریمه‌ای را داریم که در سایه آن اسلام و اهل  
اسلام را عزیز کنی و نفاق و اهل نفاق را به واسطه آن ذلیل کنی و ما را  
در آن دولت کریمه از دعوت کنندگان به طاعتت و پیشوایان راه  
هدایت، قرار دهی و بواسطه‌ی آن دولت کریمه بزرگواری و عزت دنیا  
و آخرت را به ما روزی کنی.)

دولت در لغت از باب فَعَلَ يَفْعُلُ، دَوَّلٌ يَدْوُلُ، به معنی فراز و  
نشیب روزگار و نیز به معنی حکومت و هیئت حاکمه می‌باشد. و  
بعضی کتابهای لغت آن را به معنی تغییر و عوض شدن گرفته‌اند و اگر  
زمانه برگشت و حال مردمی از بدی به سرور و خوشی تبدیل شد از

آن به دولت و اقبال تعبیر می‌کنند و اهل سیاست به هیئتی که مجری قوانین حاکم بر جامعه است، دولت می‌گویند و این تعبیر بی‌مناسبت با معنی دولت نمی‌باشد چون گویی قوانین حاکم که ملاک وضع خوب جامعه و یا ملاک وضع بد آن است، بدست آنها است و یا به این اعتبار که چرخش و دگرگونی اوضاع به خوبی یا بدی، بدست آنها می‌باشد. لذا به آنها دولت می‌گویند پس دولت یا به معنی دگرگونی و تغییر اوضاع جامعه است و یا به معنی اقبال و رو آوردن به خوشی است.

### جامعه خوب و بد، معیارها و پیامدها

قضاوت ما درباره یک جامعه که این جامعه‌ی خوب یا بدی است، به اعتبار نظام حاکم بر آن است، جامعه‌ای که مبنای کارش بر لذت‌های مادی باشد و نظرش این است که هر چه بتوانیم باید از لذت‌های مادی نفع ببریم و خواه نخواه این دید و فرهنگ، روابط افراد را با یکدیگر، روابط مادی قرار می‌دهد و ارزش اشخاص بر اساس ارزش‌های مادی تنظیم می‌شود و طبق این برنامه هر کس به هر اندازه برخوردارتر از لذت‌های مادی باشد عزیز است، و هر کسی در این جهت دخالت نداشته باشد، یا کم‌علاقه باشد، عزیز نیست، وقتی فرهنگ جامعه این شد افراد آن جامعه برای این که بتوانند بیشتر از لذات مادی بهره‌مند شوند قوانینی قرار می‌دهند که لذت‌های مادی را چگونه تقسیم کنیم و در چنین جامعه‌ای قهراً یک زن هنرپیشه

ارزشش از هزار عابد و زاهد بیشتر است و عزت و ذلت بر معیار لذت  
مادی می چرخد.

شاعر:

**در دیاری که هنرمند بود مُطَرِبِ شهر**

**خاک عالم به سر مرد هنرپرور باد**

در جامعه‌ای که فرهنگ و آرمانش مادی است غیر از این تصوّر  
نمی‌شود. اما اگر دید و فرهنگ حاکم بر جامعه توحید و هدف خدا و  
قوانین الهی باشد و این که جسم و ماده برای انسان ارزش نیست بلکه  
با در نظر گرفتن معنویات باید زندگی کرد و امور مادی هم تا آنجائی  
ارزش دارد که به معنویات لطمه‌ای نزنند و در خدمت آن باشد، وقتی  
این مبنا شد، خواه ناخواه قوانینی که منبعت از چنین دیدی است، بر  
اساس ارزشها و معیارهای معنوی تنظیم می‌گردد و وحدت جامعه به  
وحدت فرهنگی و فکری آن جامعه خواهد بود و در اثر آن یک نوع  
مقرراتی حاکم می‌شود که تضمین کننده سعادت جامعه است. در  
نتیجه اینگونه می‌شود که دولت حاکم بر جامعه بر اثر عواملی فرهنگ  
جامعه را عوض می‌کند که به تبع آن، مقررات و نظامات و ارتباطات بر  
اساس آن فرهنگ، عوض می‌شود.

این دگرگونی در مقررات چرخشی است در روزگار و این  
چرخش از ناحیه‌ی خود بشر است نه از طرف نظام تکوین که مثلاً یک  
مدتی باران کم می‌آید و خشکسالی می‌شود و یک وقت فراوانی  
است، این هم دولت و تغییر است ولی این منظور ما نیست. منظور ما

از دولت تغییراتی است که از ناحیه‌ی فرهنگ و قوانین حاکم بر جامعه حاصل می‌شود.

### بهترین امت در سایه بهترین آیین

قرآن می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾<sup>(۱)</sup>، (شما [مسلمانان] صدر اسلام از مهاجر و انصار که در دوران ابتدائی و غربت اسلام بدین خدا گرویدید] بهترین امتی بودید که برای مردم ظاهر گشتید زیرا امر به معروف و نهی از منکر کنید و به خدا ایمان دارید).

در این جا مخاطب آیه، جامعه اسلامی است. می‌فرماید شما جامعه اسلام بهترین امت هستید، بهترین امتی که تا کنون برای بشر پیش آمده شما هستید.

البته باید توجه داشت این سخن را خداوند به اعتبار نظام حاکم که نظام اسلام است می‌فرماید اما این که درباره جامعه چنین حکم می‌کنیم به اعتبار زیر پوشش اسلام بودن افراد است که حکم کلی می‌کنیم و الا این طور نیست که همه افراد خوب و بهترین باشند و روشن است که مدح و بزرگداشت جمیع امت به خاطر متّصف بودن بعضی از آنان به حقیقت ایمان و انجام دادن دو فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر است. از نظر ما آن که خوب شمرده می‌شود

اسلام است و افرادی و جودشان ارزشمند است که با پیروی از اسلام به نفاق و اهل نفاق اعتنائی ندارند و می دانند که آنها ذلیل اند. انشاء الله. اگر روزی چنین نظامی در سراسر جهان حاکم شد، همان دولت حقّه کریمه اسلام است که ما می گوئیم به وسیله مهدی موعود و عدل منتظر برپا می شود.

متن دعا: «اللَّهُمَّ مَا عَرَّفْتَنَا مِنَ الْحَقِّ فَحَمَلْنَاهُ وَ مَا قَصَرْنَا عَنْهُ

قَبْلُغْنَاهُ»، (خدایا حقایقی را که به ما شناسانده‌ای قدرت تحملش را به ما عطا کن و حقایقی را که نشناخته و از درک آن قاصر بوده‌ایم ما را به مقام معرفتش برسان).

خدایا آن حقی را که به ما شناسانده‌ای - که عبارت است از معارف صحیح و اخلاق درست - به ما توفیق عمل به آن را عنایت کن و آن چه را نفهمیده‌ایم یا در دانستنش قاصر هستیم و فرمان بدان نمی‌رسد به لطف خودت ما را به درک و فهم نهائی آن موفق کن.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## درس هفدهم

### درخواست نجات امت در سایه دولت کریمه

متن دعا: «اللَّهُمَّ الْمُمْ بِهٍ شَعْنَنَا وَ اشْعَبِ بِهٍ صَدَعَنَا وَ ارْتُقِ بِهٍ  
فَتَقْنَا، وَ كَثُرْ بِهٍ قَلَّتْنَا وَ اعَزِّرْ بِهٍ ذَلَّتْنَا وَ اغْنِ بِهٍ عَائِلَتْنَا وَ اقْضِ بِهٍ عَن  
مُغْرَمِنَا وَ سُدِّ بِهٍ خَلَّتْنَا وَ اجْبُرْ بِهٍ فَقْرَنَا وَ يَسِّرْ بِهٍ عُسْرَنَا وَ بَيِّضْ بِهٍ  
وُجُوهُنَا وَ فُكِّ بِهٍ أَسْرَنَا وَ انْجِجْ بِهٍ طَلِبَتْنَا وَ انْمِجْ بِهٍ مَوَاعِيدَنَا وَ اسْتَجِبْ بِهٍ  
دَعْوَتَنَا وَ اعْطِنَا بِهٍ سُؤْلَنَا وَ بَلِّغْنَا بِهٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ آمَالَنَا وَ اعْطِنَا  
بِهٍ فَوْقَ رَغْبَتِنَا يَا خَيْرَ الْمُسْتَوْلِينَ وَ أَوْسَعَ الْمُعْطِينَ».

(خدایا پریشانی ما را به وسیله‌ی مهدی موعود - عجل الله تعالی  
فرجه الشریف - اصلاح فرما و پراکندگی امور ما را به وجود آن حضرت  
جمع کن و شکاف و تفرقه ما را به واسطه‌ی او اتحاد بخش و عدد  
قلیل ما را با آن بزرگوار بسیار گردان و ذلت ما را به وجودش مبدل به  
عزت گردان و نیازمند ما را به برکتش بی نیاز کن. و به وسیله‌ی او بدهی  
ما را بپرداز و نقص و خلل ما را به واسطه‌ی او مسدود ساز و فقر و نداری

ما را با آن حضرت جبران فرما سختی های ما را به برکتش آسان گردان  
به ظهور آن حضرت ما را روسفید گردان و اسیران ما را به برکتش آزاد  
ساز و حاجت های ما را روا گردان و وعده هائی را که به مادادی با او  
برآورده ساز و دعای ما را به وجودش مستجاب فرما و درخواست های  
ما را به برکت حضرتش عطا فرما و به وجود مقدس او، ما را به  
آرزوهای دنیا و آخرتمان برسان. و به واسطه ی حضرتش فوق آنچه  
مایلم عطا فرما ای بهترین سؤال شدگان و گسترده ترین  
عطا کنندگان<sup>(۱)</sup>.

### عطا به قدر اشتهای

خداوند ممکن است در دنیا به شفاعت امام علیه السلام هرچه  
بخواهیم به ما بدهد ولی چون نظرمان کوتاه است و از طرفی لطف  
خداوند عمیم و فراگیر است، لطف و رحمتِ واسعه خداوند اقتضا  
می کند چیزی را که حتی ما تصور آن را نمی کنیم به ما عنایت فرماید.  
در قرآن مجید درباره ی بهشتیان می فرماید: ﴿هُمُ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا  
وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾<sup>(۲)</sup>، (برای اهل بهشت هرچه بخواهند هست و پیش ما  
مزید بر آن است). یعنی خیلی وقتها چیزی که به فکرشان نمی رسد،  
ما به آنها می دهیم و بهشتیان هرچه بخواهند هست اما درجات آنها  
مختلف است.

۱ - برای توضیح بیشتر به دعای ۴۷ صحیفه سجادیه مراجعه شود.

۲ - ق. ۳۵

حدود سی سال پیش در کلاس اخلاق از امام خمینی (ره) پرسیدیم به گفته قرآن، در بهشت برای هر کس هر چه بخواهد هست و هر چه نفوس مایل باشند و چشمها از آن لذت ببرد موجود است و قرآن می فرماید: ﴿فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾<sup>(۱)</sup>، (در بهشت هر چه را دلها می خواهد و چشمها از آن لذت می برد موجود است و شما (اهل ایمان) در آن همیشگی خواهید بود). پس اگر بنا باشد پیامبر و علی علیهما السلام به بهشت بروند و ما هم به بهشت برویم و هر چه را بخواهیم و جانهایمان اشتهای آن را داشته باشد، خداوند عطا کند، پس فرق ما با آنها چیست؟

حضرت امام جواب دادند تفاوت افراد در مقدار اشتهاست، درست است ما هر چه بخواهیم و پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام هر چه بخواهند هست اما آنها چه می خواهند و ما چه می خواهیم؟ اینها خیلی تفاوت دارد.

یکی از دوستان می گفت برای اینکه خانواده ام از نداری خیلی ناراحت نباشند به آنها گفتم در حدیث است «هر کس در دنیا چیزی بخواهد و نداشته باشد خداوند در بهشت به او می دهد.» خانواده ام در جواب گفت پس ما در بهشت یک دکان پر از پارچه های قشنگ و زیبا داریم!

بلی یکی پارچه های رنگارنگ می خواهد و یکی خانه و



دیگری چیز دیگر، پس تفاوت درجات و نعمتهای بهشتی در آخرت به اشتهای افراد و مقدار درک آنها وابسته است. امام حسین علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند حضرت فرمودند: «**الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ**»، (معروف (موهبت و عطا) به اندازه‌ی معرفت و شناخت افراد است).<sup>(۱)</sup>

### هدایت و پیروزی

متن دعا: «**إِشْفِ بِهِ صُدُورَنَا وَ أَدِّهِبْ بِهِ غَيْظَ قُلُوبِنَا**»، (خدایا به برکت امام زمان «عج» دردهای باطنی ما را شفا بخش و خشم دل‌های ما را فرو نشان).

غیظ و خشم مقدس چیزی است که مؤمن دارد مثلاً از ظلم ناراحت است، و از گذشته شدن افراد خوب و شهادت آنها به دست دشمن خشمگین می‌شود که به برکت ظهور امام زمان «عج» این غیظ شفا پیدا می‌کند. خداوند می‌فرماید: «**قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يَخْزِيهِمْ وَ يُنْصِرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ**»،<sup>(۲)</sup> (با سران کفر و پیمان شکنان، پیکار کنید که خداوند آنان را به دست شما مجازات می‌کند و آنان را رسوا می‌سازد و سینه‌گروه مؤمنان را شفا می‌بخشد).  
«**وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ**»،<sup>(۳)</sup> (و خشم دل‌هایشان را ببرد).

۱ - منتهی الآمال، فضائل اخلاق امام حسین علیه السلام

۲ - توبه، ۱۴

۳ - توبه، ۱۵

خداوند بعد از این که در آیات قبل وعده پیروزی قطعی به مسلمانان می دهد می فرماید با پیشوایان گروه کافر نبرد کنید خداوند آنها را به دست شما مجازات می کند بلکه خوار و ذلیلشان می سازد و دلهای گروه مؤمنان را که تحت آزار و اذیت و فشار و شکنجه سخت این عده از مشرکین قرار داشتند، و در راه اسلام قربانیهای زیاد دادند، شفا می دهد و بر جراحات قلب آنها مرهم می گذارد.

طبق نظر بعضی مفسرین منظور از گروه مؤمنان در آیه، طایفه بنی خزاعه هستند که عده‌ای از بت پرستان از طایفه بنی بکر بر آنها حمله کردند و آنان را مورد شکنجه قرار دادند و یا منظور مزدم یمن هستند که اسلام را پذیرفتند ولی چون به مکه آمدند از طرف بت پرستان تحت فشار و شکنجه قرار گرفتند. خداوند بشارت می دهد دلهایشان که پر از ناراحتی و خشم بود با کشته شدن دشمنان سنگدل، آرامش و راحتی خود را باز می یابند.

متن دعا: «وَاهِدِنَا بِهٖ لِمَا اِخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِاِذْنِكَ اِنَّكَ تَهْدِي

مَنْ تَشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»، (به واسطه‌ی آن بزرگوار ما را هدایت کن به حقایقی که در آن اختلاف شده است براستی تو هر که را بخواهی به راه مستقیم رهنمون می سازی).

یکی از خاصیت‌های ظهور حق این است که اختلافات افراد درباره‌ی آن از بین می رود؛ حق که آشکار شد ذوق و سلیقه‌ها و برداشتهای شخصی از حق که موجب اختلاف شده است، از بین می رود.

### استجابت دعای جمعی و آمین

متن دعا: «وَأَنْصُرْنَا بِهِ عَلَى عَدُوِّكَ وَعَدُوِّنَا إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ»، (به برکت ظهور آن حضرت ما را بر دشمنان خود و دشمنانمان، یاری بخش، ای خدای برحق این دعا را مستجاب کن).

«إِلَهَ الْحَقِّ» منادی به حذف حرف نداء است که در اصل «يَا إِلَهَ الْحَقِّ» بوده است. کلمه آمین به اصطلاح اهل ادب، اسم فعل است به معنی «إِسْتَجِبَ» که معمولاً وقتی کسی دعا می‌کند یکی از آداب دعا این است که شنوندگان آمین می‌گویند و این مؤثر در استجابت دعا است.

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌فرماید: حضرت موسی برای هلاکت فرعونیان دعا کرد و حضرت هارون و ملائکه آمین گفتند و خداوند تبارک و تعالی بشارت داد که دعای شما مستجاب شد پس ثابت قدم و مستقیم باشید، هر که در راه خدا جهاد و جنگ کند دعایش مستجاب است. (۱)

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پدرم وقتی امر اندوهگینی برایش پیش می‌آمد زنان و بچه‌ها را جمع می‌کرد و دعا می‌نمود و آنها آمین می‌گفتند. (۲)

آری یکی از آداب مهم دعا آمین است که اگر شخص دعاکننده و یا شنوندگان بگویند به استجابت دعا کمک می‌کند.

۱ - اصول کافی، باب الاجتماع فی الدعا

۲ - مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۳۰، ذیل آیه ۹۰ سوره یونس

### آخرین سخن و درخواست

متن دعا: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَغَيْبَةَ وَلِيِّنَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقِلَّةَ عَدَدِنَا وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهِرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ»، (بارالها ما به درگاه تو شکایت می‌کنیم از فقدان پیغمبرمان صلی الله علیه و آله و از غیبت ولی امرمان و از بسیاری دشمنانمان و کمی عدد و شدت فتنه‌هایی که بر ما روی آورده است و غلبه روزگار بر ما. پس بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرست...).

### لطف و فیض امام علیه السلام در همه احوال

در کتابهای علم کلام درباره امام زمان علیه السلام می‌نویسند: «وَجُودُهُ لُطْفٌ وَتَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرٌ وَعَدَمُهُ مِثْلُهَا»<sup>(۱)</sup> (وجود امام علیه السلام لطفی است از الطاف خداوند و تصرف آن حضرت در عالم هستی لطفی دیگر است و غیبت ایشان از ناحیه ماست. لطف این طور معنی شده که «مَا يَقْرِبُ الْعَبْدَ إِلَى الطَّاعَةِ وَ يُبَعِّدُهُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ»<sup>(۲)</sup> لطف چیزی است که بنده را به طاعت خدا نزدیک و از معصیت دور می‌کند.

فرستادن انبیاء الهی لطفی است از خداوند و همچنین قرار دادن امام و حجت در هر زمانی لطفی دیگر است و خاصیت امام صلی الله علیه و آله این است که اصل وجود مقدس و مبارکش سبب اصلاح جامعه و عبادت و بندگی انسانها می‌شود و تصرفاتی که به اذن

۱ - کشف المراد، بخش امامت.

۲ - کشف المراد، ۲۵۴.

پروردگار در عالم تکوین و تشریح دارد نمونه‌ای دیگر از لطف خدا است و عامل اصلی نبود و غیبتش بین مردم نواقصی است که در جامعه انسانها وجود دارد و مساعد نبودن شرائط و زمینه برای ظهور آن حضرت، نه این که خداوند خواسته باشد لطفش را از ما دریغ کند بلکه جامعه هنوز آن رشد و کمال لازم را جهت پذیرش ظهور آن بزرگوار پیدا نکرده است.

مطلب مهم اینکه در زمان غیبت نیز حضرت حجت، واسطه فیض است و این طور نیست که نعوذ بالله بدون خاصیت باشد بلکه طبق بعضی روایات، مانند خورشید پشت ابرها تأثیر دارد.

ما شیعه امامیه معتقدیم معنویت و روح امامت در عالم هستی مانند قطب آسیاب است که اگر نباشد همه چیز از هم می‌پاشد و امام زمان علیه السلام در نظام تکوین و هستی دارای نقش و واسطه فیض است. در روایت می‌خوانیم: «لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»،<sup>(۱)</sup> (اگر حجت خدا بر مردم وجود نداشت - که منظور وجود مقدس امام زمان است - به یقین زمین اهلش را در خود فرو می‌برد).

امام از جنبه باطنی خود در عالم تصرف می‌کند و از جنبه ظاهری غیبت دارد و تأثیر ظهورش این است که تصرف می‌کند، فرمان می‌دهد و سرپرستی می‌کند پس منافاتی ندارد که امام علیه السلام غایب باشد و ظاهرش بین ما دیده نشود ولی آن جنبه باطنی و

۱ - اصول کافی، کتاب الحجته، ج ۱، باب إن الارض لا تخلوض حجة.

وجودیش که مربوط به روح امامت است مؤثر باشد، همانطور که قبلاً عرض شد وجود با برکت امام زمان مانند خورشید در پشت پرده ابر است و این که روز و شب داریم به واسطه‌ی همان خورشید است هر چند از نظر انظار ناپیدا باشد و انسان توهم کند اثر ندارد و مضمون روایات است که در زمان غیبت وجود امام زمان (عج) مثل خورشید پس پرده است و اثر تکوینی و تشریحی دارد.

«وَكثْرَةَ عَدُوِّنَا» و زیادی دشمنان ما «وَقِلَّةَ عَدَدِنَا» و کمی عدد

ما که نسبت به دشمنان عدد ما کم است صدر اسلام را که نگاه می‌کنیم در مدینه و حجاز و غیره شاید صد هزار مسلمان نبودند و الآن هم نسبت به کل غیر مسلمانان هر چند یک میلیارد مسلمان داریم اما باز هم تعداد مسلمانان کم است.

«و تَظَاهِرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا» یعنی کمک کردن و همداستان شدن

اهل زمان بر علیه ما و این که کفار یک جبهه متحد در مقابل اسلام شده‌اند، با بیان این امور به خداوند عرض حال می‌کنیم - نه این که بخواهیم شکایت بکنیم و ناراحت باشیم.

متن دعا: «وَأَعِنَّا عَلَىٰ ذَلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ وَبِضُرِّ تَكْشِفُهُ وَ

نَصْرِ تَعِزُّهُ وَ سُلْطَانِ حَقِّ تُظْهِرُهُ وَ رَحْمَةٍ مِنْكَ تُجَلِّلُنَاهَا وَ غَافِيَةٍ

مِنْكَ تُلِيسُنَاهَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»، (و ما را در همه این امور

و مشکلاتی که ذکر شد یاری کن با فتحی که به سرعت تحقق

می‌بخشی و با برطرف کردن رنجی که هست و با یاری و کمکی که

شکست نپذیرد و با چیز ساختن حقی که آشکار می‌کنی و با رحمت و

عافیتی که ما را بدان می پوشانی، به حق رحمت ای مهربانترین  
مهربانان).

«وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ عَرَفَ الْحَقَّ وَ نَصَرَهُ»

تدریس: آیت الله ایزدی رحمته

به کوشش: محمد علی خزائلی

تاریخ تنظیم: ۸۱ / ۴ / ۱۶

## دعای افتتاح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

اللَّهُمَّ إِنِّي أَفْتَحُ الشَّاءَ بِحَمْدِكَ، وَأَنْتَ مُسَدِّدٌ

ای خدا، به راستی من ستایش را به حمد تو آغاز می‌کنم

لِلصَّوَابِ بِمَنْكَ، وَ أَيْقَنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ

و تو با احسانت راهنمایی کننده به راه درستی و یقین

الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ، وَأَشَدُّ

دارم که تو مهربان‌ترین مهربانانی در جای عفو و بخشش

الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقِمَةِ وَ أَعْظَمُ

و سخت‌ترین کیفرکنندگانی در مقام عقاب و انتقام و بزرگترین



الْمُتَجَبِّرِينَ فِي مَوْضِعِ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ،

جبارانی در جای بزرگی و کبریایی، ای خدا تو به من اجازه دادی

اللَّهُمَّ، أَذِنْتَ لِي فِي دُعَائِكَ وَمَسْئَلَتِكَ، فَاسْمَعْ

که به درگاہت دعا کنم و حاجت طلبم پس بشنو ای شنوا، شنایم را

يَا سَمِيعُ مَدْحَتِي، وَاجِبُ يَا رَحِيمُ دَعْوَتِي، وَأَقِلُّ

و پاسخ ده ای مهربان، خواسته و خواهش من را و از لغزش من به کرمی

يَا غَفُورُ عَثْرَتِي، فَكَمْ يَا إِلَهِي مِنْ كُرْبَةٍ قَدْ

درگذر که چه بسیار تو غصه و اندوهها را برطرف کرده ای و هم

فَرَجْتَهَا، وَهُمُومٌ قَدْ كَشَفْتَهَا، وَعَثْرَةٌ قَدْ أَقَلْتَهَا،

و غمها را زایل ساخته ای و لغزشها بخشیده ای و رحمتها (بر خلق)

و رَحْمَةٍ قَدْ نَشَرْتَهَا، وَحَلَقَةٌ بَلَاءٍ قَدْ فَكَّكْتَهَا،

منتشر نموده ای و زنجیرهای بلا را در هم گسسته ای، ستایش خدای

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وُلَدًا، وَلَمْ

را که جفت و فرزندی نگرفته و او را نیست در فرمانروایی

يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنْ

شریکی و قدرت کاملش بی نیاز از مددکار است و بزرگترین

الذُّلِّ وَكِبْرُهُ تَكْبِيرًا، الْحَمْدُ لِلَّهِ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ

بزرگداشت را سزاوارست، ستایش خدای را به جمیع اوصاف کمالیه اش

كُلِّهَا عَلَى جَمِيعِ نِعَمِهِ كُلِّهَا، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

بر تمام نعمت‌های بی‌شمارش، ستایش خدای را که در فرمانرواییش

لَا مُضَادَّ لَهُ فِي مَلِكِهِ وَ لَا مُنَازِعَ لَهُ فِي أَمْرِهِ،

مخالفی نیست و برای او در امرش ستیزه‌گری نیست، ستایش برای

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا شَرِيكَ لَهُ فِي خَلْقِهِ، وَ لَا شَيْبَةَ

خدایی که شریک ندارد در آفرینش و در بزرگواریش مانند برای

لَهُ فِي عَظَمَتِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ أَمْرُهُ

او نیست، ستایش برای خدایست که آشکارست در بین خلق فرمانش

وَ حَمْدُهُ الظَّاهِرِ بِالْكَرَمِ مَجْدُهُ، الْبَاسِطِ بِالْجُودِ

و ستایش او، هویداست به بزرگواری شوکتش، گشوده است

يَدَهُ، الَّذِي لَا تَنْقُصُ خَزَائِنُهُ، وَ لَا تَزِيدُهُ كَثْرَةُ

به بخشش دستش، آنکه کم نشود گنج‌هایش و نیفزاید او را

الْعَطَاءِ إِلَّا جُودًا وَ كَرَمًا، إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ،

فزونی بخشش جز جود و کرم، زیرا اوست عزیز و پربخشش،

اللَّهُمَّ إِنَّتِ أَسْأَلُكَ قَلِيلًا مِنْ كَثِيرٍ مَعَ حَاجَةٍ بِي

خدایا من از تو می‌خواهم اندکی از بسیار را با اینکه نیازمندی

إِلَيْهِ عَظِيمَةٌ، وَ غِنَاكَ عَنْهُ قَدِيمٌ، وَ هُوَ عِنْدِي

من به آن بزرگ است و بی‌نیازی تو از آن دیرینه است و آن نزد من

كَثِيرٌ، وَ هُوَ عَلَيْكَ سَهْلٌ يَسِيرٌ، اَللّٰهُمَّ اِنَّ عَفْوَكَ

بسیار است و بر تو آسان و اندک است، خدایا به راستی عفو تو

عَنْ ذَنْبِي، وَ تَجَاوُزَكَ عَنْ خَطِيئَتِي،

از گناهانم و گذشت تو از خطایم و چشم پوشی تو از ستمم

وَ صَفْحَكَ عَنْ ظُلْمِي، وَ سِتْرَكَ عَلَيَّ قَبِيحٍ

و پرده پوشی تو بر زشت کاریم و بردباری تو از فزونی جرم من

عَمَلِي، وَ حِلْمَكَ عَنْ كَثِيرِ جُرْمِي عِنْدَ مَا كَانَ مِنْ

در وقت خطا و عیلم، مرا به طمع انداخته در اینکه از تو

خَطَايَ وَ عَمْدِي، اَطْمَعَنِي فِيْ اَنْ اَسْأَلَكَ مَا لَا

بخواهم آنچه را مستحق نیستم آنچه را به من روزی کردی

اَسْتَوْجِبُهُ مِنْكَ، الَّذِي رَزَقْتَنِي مِنْ رَحْمَتِكَ،

از رحمتت و به من نشان دادی از توانایی خود و فهماندی

وَ اَرَيْتَنِي مِنْ قُدْرَتِكَ، وَ عَرَفْتَنِي مِنْ اِجَابَتِكَ،

به من از پاسخ دادن خود، پس چنین گردیدم که تو را با

فَصْرَتُ اَدْعُوكَ اٰمِنًا، وَ اَسْأَلَكَ مُسْتَانِسًا لَا

اطمینان بخوانم و درخواست کنم با انس و رغبت نه ترسان

خَائِفًا وَ لَا وَجِلًا، مُدِلًا عَلَيْكَ فِيمَا قَصَدْتُ فِيْهِ

و نه هراسان، با ناز و کرشمه بر تو در آنچه از تو می خواستم،

إِلَيْكَ، فَإِنْ أَبْطَأَ عَنِّي عَتَبْتُ بِجَهْلِي عَلَيْكَ، وَ لَعَلَّ

پس اگر دیر حاجتم برآمد ملامت و درشتی کنم به نادانیم بر تو

الَّذِي أَبْطَأَ عَنِّي هُوَ خَيْرٌ لِي لِعِلْمِكَ بِعَاقِبَةِ

و شاید آنچه دیر آمده خیر من باشد به علّت دانش تو به

الْأُمُورِ، فَلَمْ أَرَ مَوْلَىٰ كَرِيمًا أَصْبَرَ عَلَيَّ عَبْدٍ لِّئِيمٍ

سرانجام کارها، پس من ندیدم مولای کریمی را بر بنده پستی

مِنْكَ عَلَيَّ يَا رَبِّ، إِنَّكَ تَدْعُونِي فَأَوْلَىٰ عَنكَ،

شکیباتر از تو بر خودم، ای پروردگارم تو مرا بخوانی پس روگردانم!

وَ تَتَحَبَّبُ إِلَيَّ فَاتَّبِعْ إِلَيْكَ، وَ تَتَوَدَّدُ إِلَيَّ فَلَا أَقْبَلُ

و دوستی با من ورزی اما من با تو دشمنی ورزم! و با من مهر

مِنْكَ كَأَنَّ لِي التَّطَوُّلَ عَلَيْكَ فَلَمْ يَمْنَعَكَ ذَلِكَ مِنْ

ورزی و من از تو نپذیرم، گویا من حق منت و نعمت بر تو دارم،

الرَّحْمَةَ لِي وَ الْإِحْسَانَ إِلَيَّ، وَ التَّفَضُّلَ عَلَيَّ

پس (این ناسپاسی) تو را باز نداشت از افاضه رحمت و احسان

بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ، فَارْحَمْ عَبْدَكَ الْجَاهِلَ، وَ جُدْ

بر من، و بخشش افزون بر من به جود و کرمی، پس رحم کن بر بنده

عَلَيْهِ، بِفَضْلِ إِحْسَانِكَ، إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ،

نادانت و ببخش او را با افزونی احسانت، زیرا تو جودمند و کریمی،

الْحَمْدُ لِلَّهِ مَالِكِ الْمَلِكِ، مُجْرِي الْفُلْكِ، مُسَخِّرِ

سپاس خاص خدایی است که مالک فرمانروا، روان‌کننده کشتی،

الرِّيَّاحِ، فَالِقِ الْأَصْبَاحِ، دَيَّانِ الدِّينِ، رَبِّ

مُسَخِّرِ كَتَنَدَهٗ بَادِهٖا، شَكَّافِنْدَهٗ صَبْحِ صَادِقِ، جَزَادِهِنْدَهٗ رَوْزِ جَزَا

الْعَالَمِينَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَي حِلْمِهِ بَعْدَ عِلْمِهِ،

و پُروردگار جهانیان است، سپاس برای خداست بر بردباریش

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَي عَفْوِهِ بَعْدَ قُدْرَتِهِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ

پس از دانستنش و ستایش برای خداست بر عفویش پس از توانائیش

عَلَي طُولِ أَنَاتِهِ فِي غَضَبِهِ، وَ هُوَ قَادِرٌ عَلَي مَا

و ستایش برای خداست بر طولانی بودن حلمش در موقع خشمش و او

يُرِيدُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْخَلْقِ، بِأَسِطِ الرِّزْقِ،

تواناست بر هر چه بخواهد، ستایش خدای را که آفریننده خلق،

فَالِقِ الْأَصْبَاحِ، ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، وَالْفَضْلِ

گشاینده روزی، شکافته سپیده صبح، دارای بزرگواری و بزرگمنشی

وَ الْإِنْعَامِ، الَّذِي بَعْدَ فَلَا يُرَى، وَ قَرُبَ فَشَهَدَ

و بخشش و نعمت‌هاست، خدایی که دورست پس دیده نشود و نزدیکست پس

النَّجْوَى، تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ

ناظر رازهای نهانست، فرخنده و برترست، ستایش برای خدایست که نیست

لَهُ مُنَازِعٌ يُعَادِلُهُ، وَ لِأَشْبِيهِ يُشَاكِلُهُ، وَ لَا ظَهِيرٌ

برای او ستیزه‌جویی در برابرش و نه مانندی هم‌شکلش و نه پشتیبانی

يُعَاضِدُهُ، قَهَرَ بِعِزَّتِهِ الْأَعْرَافَ، وَ تَوَاضَعَ لِعَظَمَتِهِ

که کمکش کند، مقهور کرده با عزتش عزیزان را و بزرگان در برابر

الْعُظَمَاءِ، فَبَلَغَ بِقُدْرَتِهِ مَا يَشَاءُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

عظمتش فروتنند و رسا باشد توانایش به هر چه خواهد، حمد

يُجِيبُنِي حِينَ أُنَادِيهِ، وَ يَسْتُرُّ عَلَيَّ كُلَّ عَوْرَةٍ

برای خدایی است که پاسخ دهد زمانیکه صدایش زخم و می پوشاند

وَ أَنَا أَعْصِيهِ، وَ يُعَظِّمُ النُّعْمَةَ عَلَيَّ فَلَا أُجَازِيهِ،

بر من هر عیبی را و من نافرمانیش کنم و بزرگ دارد نعمت را بر

فَكَمْ مِنْ مَوْهَبَةٍ هَنِيئَةٍ قَدْ أَعْطَانِي، وَ عَظِيمَةٍ

من پس شکرش را نگزارم و چه بس موهبت‌های گوارا که به من داده

مَخُوفَةٍ قَدْ كَفَانِي، وَ بِهَجَجَةٍ مُوْنِقَةٍ قَدْ أَرَانِي،

است و چه امور بزرگ ترسناک از من دور کرده و چه خوشی‌های عجیب

فَأُثْنِي عَلَيْهِ حَامِدًا، وَ أذْكُرُهُ مُسَبِّحًا، الْحَمْدُ لِلَّهِ

به من نموده، پس ثنا گویم بر او ستایش‌کنان و یاد او کنم تنزیه‌کنان، ستایش

الَّذِي لَا يُهْتَكُ حِجَابُهُ، وَ لَا يُغْلَقُ بَابُهُ، وَ لَا يُرَدُّ

خدای را که پاره گردیده نشود پرده‌ی خطاپوشش و بسته نگردد درش و رد نشود

سَأَلُهُ، وَ لَا يُخَيِّبُ أَمَلُهُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُؤْمِنُ

پرسنده او و ناامید نشود آرزومندش، ستایش خدای را که

الْخَائِفِينَ، وَ يُنَجِّي الصَّالِحِينَ، وَ يَرْفَعُ

آسوده می کند ترسویمان را و نجات می دهد نیکوکاران را و بلند

الْمُسْتَضْعَفِينَ، وَ يَضَعُ الْمُسْتَكْبِرِينَ، وَ يُهْلِكُ،

می کند ناتوانان را و پست و خوار می کند متکبران را و نابود

مُلُوكًا، وَ يَسْتَخْلِفُ آخِرِينَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَاصِمِ

می کند شاهان را و جانشین می کند دیگران را و ستایش خدای را

الْجَبَّارِينَ، مُبِيرِ الظَّالِمِينَ، مُدْرِكِ الْهَارِبِينَ،

که شکننده زورگویان است، نابود کننده ستمکاران است،

تَكَالِ الظَّالِمِينَ، صَرِيحِ الْمُسْتَضْرِحِينَ،

دریابنده فراریان است، کفیر دهنده ستمکاران است، دادرس

مَوْضِعِ حَاجَاتِ الطَّالِبِينَ، مُعْتَمِدِ الْمُؤْمِنِينَ

دادطلبان است، محل حاجت های جویندگان است، تکیه گاه

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مِنْ خَشْيَتِهِ تَرَعَدُ السَّمَاوَاتُ

مؤمنان است، ستایش خدای را که از خشمش آسمان و ساکنانش

وَ سُكَّانُهَا، وَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ عِمَارُهَا،

غرش می کنند و می لرزد زمین و آباد کننده هایش

و تَمُوجُ الْبِحَارِ وَ مَنْ يَسْبَحُ فِي غَمْرَاتِهَا

و موج می‌زنند دریاها و شناوران در اعماقش، ستایش خاص

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا، وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا

خدایی است که هدایت کرد ما را بدین راه و ما را امکان هدایت

أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَخْلُقُ، وَ لَمْ

نبود اگر خدا ما را راهنمایی نمی‌کرد، حمد خدا را که می‌آفریند

يُخْلِقُ، وَيَرْزُقُ وَ لَا يُرْزَقُ، وَ يُطْعِمُ وَ لَا يُطْعَمُ،

و خلق نشده و روزی دهد و روزی داده نمی‌شود و طعام دهد

وَ يُمِيتُ الْأَحْيَاءَ وَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ هُوَ حَيٌّ

و طعام داده نمی‌شود و بمیراند زنده‌ها را و زنده‌کند

لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،

مرده‌ها را و او زنده‌ایست که نمیرد، به دست اوست نیکویی

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ،

و او بر هر کاری تواناست، خدایا درود فرست بر محمد، بنده

وَ أَمِينِكَ وَ صَفِيِّكَ، وَ حَبِيبِكَ وَ خَيْرَتِكَ مِنْ

و فرستاده‌ات و امین و برگزیده و دوستت، و بهترین از خلقت

خَلْقِكَ، وَ حَافِظِ سِرِّكَ وَ مُبَلِّغِ رِسَالَاتِكَ، أَفْضَلَ

و نگه‌دارنده رازت و رساننده پیام‌هایت، برترین



وَ أَحْسَنَ وَ أَجْمَلَ، وَ أَكْمَلَ وَ أَزْكَى

و نیکوترین و زیباترین و کامل‌ترین و پاکیزه‌ترین و پرنموت‌ترین

وَ أَنْمَى، وَ أَطْيَبَ وَ أَطْهَرَ وَ أَشْنَى، وَ أَكْثَرَ مَا

و خوشبوترین و پاک‌ترین و بلندترین و بیشتر از آنچه

صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ وَ تَرَحَّمْتَ، وَ تَحَنَّنْتَ وَ سَلَّمْتَ

درود فرستادی و برکت دادی و رحمت فرستادی و تحنیت

عَلَى أَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ

و سلام فرستادی بر یکی از بندگان، و پیامبران

وَ صِفْوَتِكَ، وَ أَهْلَ الْكِرَامَةِ عَلَيْكَ مِنْ خَلْقِكَ،

و فرستادگان و برگزیده‌ها و اهل احترام و گرامیان

اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ وَصِيِّ

تو از خلقت، خدایا درود فرست بر علی امیر مؤمنان

رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، عَبْدِكَ وَ وَلِيِّكَ وَ أَخِي

و جانشین فرستاده پروردگار جهانیان، بنده تو و نماینده تو

رَسُولِكَ، وَ حُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ، وَ آيَتِكَ الْكُبْرَى

و برادر رسالت و حجت تو بر خلقت و نشانه بزرگ تو

وَ النَّبِيَّ الْعَظِيمَ، وَ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقِ الطَّاهِرِ،

و خیر بزرگ و درود فرست بر صدیق پاکیزه،

فَاطِمَةَ (الزَّهْرَاءِ) سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَ صَلَّى

فاطمه بانوی بانوان جهانیان و درود فرست بر دو نوه

عَلَى سِبْطِي الرَّحْمَةِ وَ إِمَامِي الْهُدَى، الْحَسَنِ وَ

رحمت (پیغمبر) و دو پیشوای هدایت، حسن و حسین، دو

الْحُسَيْنِ، سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ صَلَّى عَلَيَّ

آقای جوانان اهل بهشت و درود فرست بر پیشوایان

أَيُّمَّةِ الْمُسْلِمِينَ عَلَيَّ بِنِ الْحُسَيْنِ، وَ مُحَمَّدِ بِنِ

مسلمانان، علی فرزند حسین و محمد فرزند علی و جعفر

عَلَيَّ، وَ جَعْفَرِ بِنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُوسَى بِنِ جَعْفَرٍ، وَ

فرزند محمد و موسی فرزند جعفر و علی فرزند موسی

عَلَيَّ بِنِ مُوسَى، وَ مُحَمَّدِ بِنِ عَلِيٍّ، وَ عَلَيَّ بِنِ

و محمد فرزند علی و علی فرزند محمد و حسن فرزند

مُحَمَّدٍ، وَ الْحَسَنِ بِنِ عَلِيٍّ، وَ الْخَلْفِ الْهَادِي

علی و جانشین هدایت کننده، مهدی، (این پیشوایان)، حجت‌های

الْمَهْدِيِّ حُجَجِكَ عَلَى عِبَادِكَ، وَ أَمْنَائِكَ

تو بر بندگان و امین‌های تو در شهرهای تو، رحمت

فِي بِلَادِكَ، صَلَوَةٌ كَثِيرَةٌ دَائِمَةٌ، اللَّهُمَّ وَ صَلَّى

بسیار و دائم بر آنان، خدایا درود فرست

عَلَىٰ وَلىِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ الْمُؤَمَّلِ، وَالْعَدْلِ

بر سرپرست امر خود، قیام کننده که مایه امید و آرزو و عادل مورد

الْمُنْتَظَرِ، وَ حُفَّهُ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ، وَ أَيْدُهُ

انتظارست و بیپوشان او را به فرشتگان مقربیت و یاریش نما به

بِرُوحِ الْقُدُسِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ

روح القدس ای پروردگار جهانیان، خدایا قرار بده او را خواننده

الدَّاعِيَ إِلَىٰ كِتَابِكَ، وَالْقَائِمِ بِدِينِكَ اسْتَخْلِفَهُ فِي

و دعوت کننده به سوی کتابت و قیام کننده به دینت، جایگزین نما

الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ، مَكَّنْ لَهُ

او را در زمین چنانچه گماردی آنهایی که پیش از او بودند، او را

دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ لَهُ، أَبَدِلْهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ

تمکن ده بر دینی که برایش پسندیدی، برای او مبدل کن پس از

أَمْنًا، يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا، اللَّهُمَّ أَعِزَّهُ

ترسش امنیتی که پرستشت کند و چیزی شریک تو مسازد، خدایا

وَ أَعِزِّزْ بِهِ، وَ أَنْصُرْهُ وَ أَنْتَصِرْ بِهِ، وَ أَنْصُرْهُ نَصْرًا

عزیزش کن و به او عزیزش دار و یاریش کن و به او یاریش بخش

عَزِيزًا، وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا، وَ اجْعَلْ لَهُ مِنْ

و پیروزش کن پیروزی با عزت و پیروز کن او را پیروزی آسان و قرار بده

لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا، اَللّٰهُمَّ اَظْهِرْ بِهٖ دِيْنَكَ

برای او از نزدت حکومت پیروزی، خدایا آشکار نما به او دینت را

وَ سُنَّةَ نَبِيِّكَ، حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِّنَ الْحَقِّ

و سنت و روش پیامبرت را تا پنهان نکند چیزی از حق را به ترس احدی

مَخَافَةَ أَحَدٍ مِّنَ الْخَلْقِ، اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَرْغَبُ اِلَيْكَ فِي

از مردم، خدایا ما مایل هستیم به سوی تو برای دولتی که عزیز کنی

دَوْلَةٍ كَرِيْمَةٍ، تُعِزُّ بِهَا الْاِسْلَامَ وَ اَهْلَهُ، وَ تُذِلُّ بِهَا

بدان اسلام را و اهل اسلام را و خوار نمایی به آن نفاق و اهلش را و قرار

النِّفَاقَ وَ اَهْلَهُ، وَ تَجْعَلُنَا فِيْهَا مِّنَ الدُّعَاةِ اِلَى

بده ما را در آن از دعوت کنندگان به اطاعت تو و رهبران به سوی راهت و روزی

طَاعَتِكَ، وَ الْقَادَةَ اِلَى سَبِيْلِكَ، وَ تَرْزُقُنَا بِهَا

کن ما را بدان کرامت دنیا و آخرت را، خدایا آنچه از حق ما را آشنا کردی،

كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ، اَللّٰهُمَّ مَا عَرَّفْتَنَا مِّنَ الْحَقِّ

تحمّلش را به ما ده و آنچه را نرسیدیم، ما را بدان رسان، خدایا جمع کن بدو

فَحَمَلْنَا، وَ مَا قَصْرْنَا عَنْهُ فَبَلِّغْنَا، اَللّٰهُمَّ اَلْمُمَّ بِهٖ

(مهدی) پراکندگی ما را و بهم آر بدو جدایی ما را و اتحاد بخش بدو تفرقه ما را و

شَعْنًا، وَ اشْعَبْ بِهٖ صَدْعَنَا، وَ ارْتُقْ بِهٖ فَتْقَنَا،

زیاد کن بدو کمی ما را و عزیز کن به او ذلت ما را و توانگر کن بدو نداری ما را

وَ كَثَّرَ بِهِ قَلَّتَنَا، وَ أَعَزَّزَ بِهِ ذَلَّتَنَا، وَ أَغْنَىٰ بِهِ عَائِلَنَا،

و بسیار از بدو بدهی ما را و جبران کن بدو فقر و ننداری ما را

وَ أَقْضِ بِهِ عَن مَّغْرَمِنَا، وَ اجْبُرْ بِهِ فَقْرَنَا، وَ سُدِّ بِهِ

و ببند به او خلل و نقص ما را و آسان کن بدو سختی ما را

خَلَّتَنَا، وَ يَسِّرْ بِهِ عُشْرَنَا، وَ بَيِّضْ بِهِ وُجُوهَنَا،

و سفید کن بدو روی ما را و رها ساز بدو اسارت ما را و برآور

وَفُكِّ بِهِ أَشْرَنَا، وَ أَنْجِحْ بِهِ طَلِبَتَنَا، وَ أَنْجِزْ بِهِ

به او حاجت ما را و وفا کن به او وعده‌های ما را و مستجاب کن

مَوَاعِيدَنَا، وَ اسْتَجِبْ بِهِ دَعْوَتَنَا، وَ اعْطِنَا بِهِ

به او دعای ما را و عطا کن به وسیله او خواست ما را و برسان

سُؤْلَنَا، وَ بَلِّغْنَا بِهِ مِنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ أَمَانَنَا،

به او در دنیا و آخرت، آرزوهای ما را و عطا کن ما را به او

وَ اعْطِنَا بِهِ فَوْقَ رَغْبَتِنَا، يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ، وَ

بالا تر از آرزوی ما، ای بهترین سؤال شدگان و گشاده‌ترین عطا

أَوْسَعَ الْمُعْطِينَ، اِشْفِ بِهِ صُدُورَنَا، وَ اذْهَبْ بِهِ

کنندگان، شفا ده به وسیله او سینه‌های ما را و زدوده کن به او خشم

غَيْظَ قُلُوبِنَا، وَ اهْدِنَا بِهِ لِمَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ

دل‌های ما را و هدایت کن ما را بدو در آنچه مورد اختلاف است از حق

يَا ذِيكَ إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ،

به اجازه خودت، زیرا تو رهنمایی هر که را خواهی به راه راست و یاری کن ما را

وَإِنصُرْنَا بِهِ عَلَى عَدُوِّكَ وَعَدُوِّنَا، إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ،

بدو بر دشمنت و دشمنان ما، ای خدای بر حق، اجابت کن، خدایا بر راستی

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ

شکایت می‌کنیم به تو از نبودن پیامبر ما در بین ما - درودهای تو بر او و آتش - و

إِلَهٍ، وَ غَيْبَةَ وَلِيِّنَا، وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا، وَ قِلَّةَ عَدَدِنَا، وَ

غایب بودن سرپرست ما و فزونی دشمنان ما و کمی نفرات ما و سختی

شِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا، وَ تَظَاهِرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا، فَصَلِّ عَلَيَّ

آشوب‌ها به ما و از تظاهر و همیاری نمودن زمانه علیه ما، پس درود فرست بر

مُحَمَّدٍ وَ إِلَهٍ، وَ أَعِنَّا عَلَى ذَلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ،

محمد و آتش و یاری کن ما را بر آن به گشایشی از خود که شتاب کنی و به رنجی

وَ بَصُرٍ تَكْشِفُهُ، وَ نَصْرٍ تُعِزُّهُ، وَ سُلْطَانٍ حَقِّ

که بر طرفش کنی و پیروزی که نیرومندش کنی و سلطنت حقی که ظاهرش کنی

تُظْهِرُهُ، وَ رَحْمَةٍ مِنْكَ تُجَلِّلُنَاهَا، وَ عَافِيَةٍ مِنْكَ

و رحمتی از خود که بر ما شامل گردانی و سلامتی از طرفت که ما را بدان

تُلْبِسُنَاهَا، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

بپوشانی، به رحمتت ای مهربانترین مهربانان عالم.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن مجید: ترجمه الهی قمشه‌ای، نشر دارالحکمه، ۱۴۱۶ هـ ق.
۲. نهج البلاغه: مترجم فیض الاسلام، انتشارات اسلامیة.
۳. مفاتیح الجنان: شیخ عباس قمی، مطبوعات دینی، ۱۳۷۶ هـ ش.
۴. امالی: شیخ صدوق، انتشارات اسلامیة، ۱۳۶۳ هـ ش.
۵. اقبال الاعمال: سید بن طاووس، انتشارات اسلامیة، ۱۳۶۵ هـ ش.
۶. زاد المعاد: محمد باقر مجلسی، انتشارات اسلامیة، ۱۳۶۰ هـ ش.
۷. محجة البیضاء: فیض کاشانی، انتشارات اسلامی.
۸. معنی اللیب: ابن هشام، بیروت، ۱۳۷۰.
۹. منظومه حکمت: حاجی سبزواری، مکتبه مصطفوی، ۱۲۹۸.
۱۰. مفردات الفاظ قرآن: راغب اصفهانی، مکتبه جعفریه، ۱۳۹۲ هـ ق.
۱۱. اسفار اربعه: ملا صدرا، مکتبه مصطفوی، ۱۳۸۳ هـ.
۱۲. اصول کافی: ثقة الاسلام کلینی، انتشارات اسلامیة، ۱۳۶۳ هـ ش.
۱۳. المیزان: علامه طباطبایی، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۹ هـ ق.
۱۴. بحار الانوار: علامه مجلسی، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ ق.
۱۵. شرح اسماء الحسنی: هادی سبزواری، مکتبه بصیرتی، ۱۲۸۳.
۱۶. منتخب الاثر: آیه الله صافی، مؤسسه سیده المعصومه، ۱۴۱۹ هـ ق.
۱۷. صحیفه نور: امام خمینی، مرکز تنظیم و نشر آثار حضرت امام.
۱۸. کلام و عرفان: شهید مطهری، انتشارات صدرا، ۱۳۵۹ هـ ش.
۱۹. گلستان: سعدی شیرازی، انتشارات قدیانی، ۱۳۶۸ هـ ش.
۲۰. هشت سال دفاع مقدس: سمعی، نیروی زمینی سپاه، ۱۳۷۶.